بولتن کنگره

شماره ۱۰

www.iran-archive.com

فهرست

در راه تدارک کنگره (۴) ——— صادق ——— ۵

برنامه ما ——— امیر ——— ۲۰

بنیان های برنامه ما (۳) ——— امیر ——— ۴۱

بنیان های برنامه ما (۴) ——— امیر ——— ۵۰

بحران شکست
ویرانگری زیر پرچم های دروغین ——— [illegible] ——— ۶۶

برخی ملاحظات درباره بحران در جنبش ما و
راه برون رفت از آن ——— رحیم ——— ۷۷

بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم (۲) ——— جمشید ——— ۹۳

"پوست اندازی ایدئولوژیک" یا
شکاف دیر هنگام در عمارتی کهنه؟ ——— [illegible] ——— ۱۰۴

www.iran-archive.com

در راه تدارک کنگره (۲)

فصل سوم:

دیالکتیک اصول عام و شرایط مشخص

"اینک زمان آن فرا رسیده است که کمونیست ها، نظریات، هدف ها و آرزوهای خویش را آشکارا در برابر تمام جهانیان بیان کنند."*

درست ۱۴۰ سال پیش، این جملات از نخستین طرح برنامه ای، برای حزب کمونیست، حزب طبقه کارگر، توسط مارکس و انگلس به رشته تحریر درآمد. در طول این یکصد و چهل سال، هم سیمای جهان در تمام نقاط آن، عمیقا دگرگون شده است و هم تجربه عظیمی در جنبش کمونیستی و کارگری جهان گرد آمده است. مقایسه میان مانیفست و برنامه احزاب کمونیستی و کارگری در سال های فعلی، ساده ترین راه شناخت دگرگونی های عمیق و نیز اصول همچنان معتبر مانده برنامه کمونیستی از آن زمان تا به امروز است.

از آن زمان تا امروز، کمونیست ها در میان نظریات، اهداف و آرزوهای خویش یک فکر مرکزی را همچنان حفظ کرده اند: سوسیالیسم به مثابه یگانه آلترناتیو جامعه سرمایه داری تحقق رویای دیرینه انسان زحمتکش است که توسط طبقه کارگر تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی آن که به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی مجهز است، در روندی اساسا آگاهانه ساخته می شود.

وقتی می گوئیم سوسیالیسم جامعه ای است که آگاهانه ساخته می شود، این بدان معنا است که: نیروی رهبری کننده این تحول سترگ با درک ضرورت تاریخی (قانونمندی تحول) آزادی آن را یافته است که کلی ترین خطوط نقشه ای جامع و همه جانبه و کاملا مشخص را برای تحقق آن از قبل تدارک ببیند، نقشه ای که مجموعه "نظریات، هدف ها و آرزوهای" نیروی زحمت را برای ساختن آینده با زتاب دهد، سنت دیرین کمونیست ها در تدوین برنامه خود، اساسا متوجه تدوین طرح و نقشه ای مشخص است که مسیر و وظایف اساسی گذار به سوسیالیسم و تکامل آن را در آن شرایط مشخص معین می کند.

بنیانگذاران سوسیالیسم علمی در مانیفست برالگوی جامعه ای که می خواهند، آگاهانه نشان می دهند که وضع موجود کدام است و برای رسیدن به جامعه موعود، کدام اقدامات ضروری است. به علاوه آنها پیش بینی می کنند که: "این اقدامات طبعا در کشورهای گوناگون با یکدیگر متفاوت خواهد بود."** هرچند "تقریبا در همه پیشرفته ترین کشورها"* می توان اقدامات مشابهی را برای گذار به سوسیالیسم، انجام داد. بدین ترتیب مانیفست در ارائه نقشه تحقق انقلاب اجتماعی به دقت هم برتاشیر عامل مرحله تکامل اجتماعی، هم برگونه گونی راه های تحقق انقلاب در کشورهای مختلف و شرایط متفاوت، و هم بر وجود قانونمندی های عام گذار به سوسیالیسم تاکید می ورزد و این ها همه تاکیدی است که امروز هم کاملا اعتبار خود را حفظ کرده است.

بدین ترتیب هدف حزب کمونیست از تدوین و ارائه برنامه، ارائه طرح و نقشه جامعی است که اساسی ترین نظریات، اهداف، آرزوهای طبقه کارگر و عمده ترین راه های تحقق آنها را مشخص می کند. هدف از تدوین برنامه، زمانی که هنوز انقلاب اجتماعی تحقق نیافته است، ارائه نقشه جامعی است برای تحقق انقلاب اجتماعی در یک وضعیت اجتماعی کاملا مشخص.

مارکسیسم ـ لنینیسم، آموزش انقلابی و علمی طلائی است که نه تنها تحلیل و شناخت سیر

---

* مانیفست ـ صفحه ۶۰

** مانیفست صفحه ۱۰۱

تکامل اجتماعی وکشف قانونمندی عام آن را به عهده دارد ،بلکه راه های کاربست این قانونمندی‌ها وساختن آگاهانه تاریخ را هم‌کشف کرده‌وفرا راه‌نیروی پیشاهنگ اجتماعی قرار می‌دهد .تجارب غنی انقلاب های اجتماعی پیروزمندعصرما و روندساختمان سوسیالیسم‌طی دهه‌ها،اندیشه مارکسیسم-لنینیسم‌را غنا بخشیده‌وصیقل داده‌است .به‌ویژه‌درزمینه مسایل مربوط به‌انقلاب اجتماعی،گذر به‌سوسیالیسم وتکامل سوسیالیستی جامعه اکنون با دقت واصولیت بیشتری‌می‌توان درک کردکه ضرورت ها وبه‌زبان دیگروجوه‌یا اصول عام ومشترک کدامند .

مانیفست می‌نویسد : "نخستین گام انقلاب کارگری ،عبارت است ازبرکشیدن پرولتاریا به مقام‌طبقه‌فرمانروا وبه‌چنگ آوردن دمکراسی. پرولتاریا ازفرمانروائی سیاسی خویش استفاده خواهدکردتا تمام‌سرمایه‌را گام‌به‌گام ازچنگ بورژوازی بیرون کشد ،تمام ابزارهای تولیدرادردست دولت-یعنی پرولتاریای متشکل شده - به‌صورت طبقه‌فرمانروا متمرکزسازد."*

برنامه‌حزب کمونیست اتحادشوروی (ویرایش زیرنویس) ،ضمن تاکیدبر "اهمیت عظیم قانونمندی های کلی تکامل سوسیالیسم" آنها را به‌شرح زیرمی‌شمارد :

"حاکمیت زحمتکشان ضمن نقش عمده (پیش برنده) طبقه‌کارگر ،رهبری تکامل جامعه ازسوی حزب کمونیست مجهزبه‌ایدئولوژی سوسیالیسم علمی،تاکیدبرمالکیت اجتماعی بروسایل تولیدوبر این اساس تکامل مطابق نقشه‌اقتصادبه‌سودتمام‌خلق ،تحقق اصل "ازهرکس به‌اندازه‌استعدادش، به‌هرکس به‌اندازه‌کارش" ،گسترش دموکراسی سوسیالیستی ،برابری ودوستی میان ملت‌ها واقوام ودفاع ازدستآوردهای انقلابی دربرابرچنگ اندازی های دشمنان طبقاتی." **

---

* جالب است بدانیم‌که مارکس وانگلس درشرایطی که‌درآن به‌سرمی‌بردند ،پس ازکسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا درنخستین مرحله‌به‌صورت عام ،برای تغییربنیادی جامعه‌پیشرفته‌آن زمان، اقدامات زیررا پیش بینی می‌کردند :

" ۱- ضبط املاک وصرف بهره‌خالصه‌اززمین برای تامین هزینه‌های دولتی .
۲- مالیات تصاعدی سنگین
۳- الغوحق وراثت
۴- ضبط دارائی مهاجرین وشورشیان
۵- تمرکزاعتبارات مالی دردست دولت دربانک ملی و...
۶- تمرکزوسایل حمل ونقل دردست دولت
۷- افزایش کارخانه‌های دولتی و...
۸- الزام‌کاریکسان برای همگان ...
۹- هم‌پیوندی کشاورزی وصنعت ،کمک به‌ازبین بردن فرق شهروده
۱۰- آموزش و پرورش رایگان، منع کارکودکان و...

مانیفست صفحه ۱۰۲

** ویرایش نوین برنامه‌حزب کمونیست اتحادشوروی

www.iran-archive.com

مقصود از نقل مبسوط این دو بخش از مانیفست و از تحریر نوین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، نشان دادن این حقیقت است که چگونه اندیشه کمونیستی پا به پای زمان زندگی می‌کند و تحول می‌پذیرد. مقایسه این دو نوشتار از این نظر جالب است که نشان می‌دهد که چگونه ما هیت سوسیالیستی هر دو فکر و متعلق آن به توده زحمت، همچنان پابرجا مانده، اما هر زمان تکمیل و تصحیح شده و در همه جهات تکامل یافته است.

ایده مرکزی در زمینه قدرت سیاسی و در زمینه عمده‌ترین وظایف آن در این ۱۴۰ سال هم چنان و همواره به صورت قانونمندی عام بر تارک هر برنامه کمونیستی درخشیده است و هنوز هم تمام اعتبار خود را حفظ کرده است: برای سوسیالیسم باید مساله قدرت سیاسی به سود توده زحمتکشان حل شود و در آن نقش پیش برنده و رهبری کننده بر عهده طبقه کارگر و حزب کمونیست قرار گیرد. برای سوسیالیسم باید مالکیت اجتماعی بر عمده‌ترین وسایل تولید تامین شود و اقتصاد طبق نقشه هدایت شود.

در این جا موضوع بحث شکافتن این قوانین عام نیست. در اینجا مساله ما این است که چگونه هر برنامه حزب کمونیست ضمن حفظ خصلت و ماهیت طبقاتی عام خود، پا به پای تکامل اجتماعی و مطابق تغییر شرایط تغییر می‌پذیرد و باید بپذیرد. برنامه عبارت است از طرحی مشخص برای تحول جامعه‌ای مشخص، لذا هیچ برنامه‌ای نیست که زمان آن را کهنه نکند و اگر حزبی معتقد به این نباشد باید آن حزب را خود کهنه پنداشت. مارکس و انگلس فقط ۲۵ سال پس از انتشار مانیفست درباره بندهای دهگانه‌ای که در زیر نویس صفحه قبل نقل کردیم می‌نویسند:

"با توجه به پیشرفت عظیم صنایع بزرگ طی بیست سال اخیر، و هم روند با آن پیشرفت سازمان حزبی طبقه کارگر، و نیز با توجه به تجارب عملی انقلاب فوریه و سپس از آن هم بیشتر، تجارب عملی ناشی از کمون پاریس، برخی از مواد این برنامه امروز دیگر کهنه شده‌اند".

جالب است که ۲۵ سال پس از تحریر برنامه سوم حزب کمونیست اتحاد شوروی، در کنگره ۲۷ همان نظری درباره آن ارائه شد که ۲۵ سال پس از تحریر مانیفست درباره آن گفته شده بود. م.س. گارباچف در کنگره ۲۷ در این زمینه گفت:

"بسیاری چیزها در ربع قرنی که از تصویب سومین برنامه گذشته در زندگی ما تغییر کرده است. همه پیش بینی ها و استنتاجات درست نبودند، تجارب تاریخی جدیدی اندوخته شده‌اند و..."

امروز با ارزیابی وجود دارد که با گسترش انقلاب علمی و فنی، سطح تکامل نیروهای مولده طی ۳۰ سال اخیر به اندازه تمام ۴۰۰۰ سال تاریخ مدون بشریت ارتقاء یافته است. این ارزیابی وجود دارد که طی دو تا سه دهه آینده نیز در جوامع پیشرفته صنعتی، تغییرات بنیادین چشمگیری در ساختار اجتماعی پدید خواهد آمد.

فقط یک مثال بیاوریم. به نظر می‌رسد مفهوم سنتی دهقان، به مثابه کسی که روی زمین کار می‌کند در چنین جوامعی تقریبا تمام معنای خود را از دست خواهد داد. همین امروز هم کاملا واضح است که در این جوامع، اهمیت مساله زمین مطلقا تحت الشعاع اهمیت مدرنیزاسیون تکنولوژی تولید کشاورزی قرار گرفته است. (چندی پیش نشریه اکثریت از آمریکا خبر می‌داد که دهقانان آمریکائی زمین را رها می‌کنند و قیمت مزارع شدیدا رو به کاهش است) این پدیده‌ها با زهم گسترش خواهد یافت. کار روی زمین تقریبا تمام جای خود را به کار روی ماشین داده است. نیروی شاغل در بخش کشاورزی در هفت کشور سرمایه‌داری پیشرفته، کمتر از ۸% نیروی کار را به خود اختصاص می‌دهد. با بد انتظار داشت که با گسترش بیوتکنولوژی و کاربرد وسیع آن در تولید کشاورزی، دورنمای از استحاله جمعیت روستا نشین آغاز گردد.

(زیرنویس در صفحه ۴)

www.iran-archive.com

حال این سئوال مطرح می شود: آیا با تکامل تاریخی، اندیشه لنینی اتحاد کارگران و دهقانان که عمده ترین زمینه ساز پیروزی اکتبر بود** و با نشان داس و چکش بر درفش آن نقش بست، به بایگانی تاریخ سپرده نخواهد شد؟ (به یاد بیاورید که زمانی کسانی می خواستند برای تز محاصره شهرها از طریق روستاها اهمیتی تاریخی جهانی قایل شوند!)

من در اینجا به تغییرات بسیار عمیق در ساختار طبقه کارگر، به نقش کاهش روز افزون سهم کار یدی در تولید صنعتی و به ویژه به نقش به شدت رشد یابنده توده های به طور عالی آموزش دیده و متخصصین، در حیات اجتماعی و دیگر روندهای تحولات بنیادینی که نگاهی واقعا تازه به جهان پایانه هزاره دوم را از ما طلب می کند، اشاره ای نکردم. دنیای ما واقعا گام در راهی نهاده است که تحلیلی کاملا تازه و تکامل کیفی تئوری های مارکسیستی را ضروری می سازد.

در هر حال این همواره مسلم بوده است که پیشرفت اجتماعی از جمله در اشکال مبارزه طبقاتی و در بسیاری از احکامی که دیروز "عام" شمرده می شدند نیز دست می برد، آنها را دوباره سازی می کند، یا به صورت امری خاص در می آورد و یا اساسا آن را به حکمی متعلق به دیروز تبدیل می کند. با قطعیت باید گفت که در تئوری انقلاب نیز هیچ حکم عامی وجود ندارد که خارج از محدوده زمان و مکان قابل استناد و یا حتی قابل درک باشد. قوانین و اصول نیز مشروط به شرایط معین هستند. منتهی آن گاه که این شرایط تاریخی و یا جهانی است، طبعا اصول و قوانینی نافذند که آنقدر مجرد و کلی هستند که قدرت تبیین همان دامنه و دایره وسیع را در خود حفظ می کنند. این

رهنمودها به همان اندازه که قدرت بیشتری برای کاربست در گستره تاریخی وسیع تری می یابند، به همان اندازه کلی تر و مجردتر شده و از جهات مشخصی که پاسخگوی وظایف عملی باشد، بیشتر فاصله می گیرند. رهنمودهای عام تئوریک که حاصل تجربه تاریخی مبارزه کارگران در کشورهای مختلف جهان است، خود، برنامه عمل نیستند، آنها تنها راستاهای بسیار کلی را معین می کنند و از این نظر برای طبقه کارگر در هر کشور فوق العاده سودمند و ضروری است. اما تدوین طرح و نقشه عملی و مشخص برای تحول اجتماعی وظیفه بسیار سترگی است که انجام آن نه بر عهده کتاب ها، بلکه بر عهده مبارزانی است که در همان شرایط مشخص نبرد می کنند.

در ادبیات مارکسیستی معمولا این طور نقل می شود که خط مشی و برنامه حاصل انطباق خلاق اصول و قوانین عام مارکسیسم ـ لنینیسم بر شرایط مشخص جهان و کشور است. این فرمول بندی اساسا درست است اما درک نادرست از اصطلاح "اصول و قوانین عام" و نیز تمایل به تعمیم و بسط تجارب منحصر به فرد (و یا دارای دامنه عمل محدود) به عنوان تئوری های عام راهنمای عمل انقلابی معمولا بسیاری از نیروهای جنبش، بویژه عناصر روشنفکری را بدین سمت سوق می دهد که از این فرمول بندی برداشتی دگماتیک و کلیشه ای ارائه دهند. در این فرمول بندی و اساسا در مارکسیسم

---

* این ها البته به کشور ما کمتر مربوط می شود. در ایران ما، مساله دهقانی همچنان یکی از عمده ترین مسایل جامعه و انقلاب است. تجربه انقلاب بهمن نیز همین را اثبات کرد. در سال ۸۰ در ایالات متحده امریکا فقط ۲/۴٪ نیروی کار به تولید کشاورزی (و دامداری) مشغول بوده است. این رقم در همان سال در افریقای سیاه حدود ۷۰، در خاورمیانه ۵۴ و در امریکای لاتین حدود ۳۴ درصد بوده است.

** این بحث سال ها مطرح بوده است که اساسا لنینیسم تطبیق مارکسیسم است با شرایط خاص کشوری که در آن دهقانان اکثریت عظیم اهالی را تشکیل می دادند. نبوغ عظیم لنین در پاسخ صحیح و خلاق به مساله دهقانان در روند انقلاب روسیه، البته ویژگی برجسته اوست. اما نمی توان پذیرفت که لنینیسم اساسا با پاسخ آن به نوع ارتباط پرولتاریا و انقلاب آن با دهقانان مشخص و تعریف می شود. تاریخ نشان داد که لنینیسم بسط و تکامل مارکسیسم است جهت انطباق خلاق آن با شرایط مرحله تازه ای از تکامل سرمایه داری. (برخی از مهم ترین احزاب برادر در کشورهای سرمایه داری هم شمولیت تاریخی ـ جهانی لنینیسم را مردود دانسته یا آن را در عمل مسکوت می گذارند).

www.iran-archive.com

مسالهٔ ایـــــن طورنیست که یک چیزثابت وازلی ـ ابدی به نام "اصول وقوانین عام" وجوددارد ویک چیزمتغیرومتنوع به نام "شرایط مشخص" که بایداولی رابردومی منطبق کرد. چنین برداشتی ازمارکسیسم ـ لنینیســـــم، روح زنده وخلاق آن را می کشدونابودمی کند. روحی که بایدداشما ازطریق تجارب تازه تر، ازطریق تحلیل اوضاع تازه وتازه تر، ازطریق شناخت پدیده هـــــا و واقعیت های نوونوشونده، هرروزغنی ترشود. روحی که بایدهمواره ازطریق انطباق برشرایـــــط متحول جهان، وتاحدمعینی کشور، زنده بماننـــد.

سال ها است که بسیاری ازکمونیست ها مدام تکرارمی کنند "مارکسیسم شریعت بی جان نیست" اما به نظرمی رسداین سخن رافقط اززبان کسانی می توان باورکردکه خوددرجان بخشیدن بـــه مارکسیسم شریکند. کسانی که ازنزدیک شدن وتماس گرفتن با واقعیت هائی که درجامعه معاصـــر انکشاف می یابند، نمی هراسندوقدرت برخوردوتحلیل علمی وواقع بینانه آن را درمغزخوداحســاس می کنند، کسانی که فرزندزمان خویش اند، با چرخش آن، شومی آفرینندودرهمان راه رکاب می زنند.

فرمول بندی "انطباق اصول برشرایط مشخص جهان وکشور" تنها زمانی مفیداست که خـــود "اصول" حاصل تحلیل تاریخی شرایط متحول جهان، وازجهات وتاحدودمعینی، کشورباشد. اولیـــن شرط کاربست خلاقانه "انطباق اصول برشرایط مشخص" آن است که خوددیالکتیک ورابطه متقابـــل و زنده میان اصول وشرایط مشخص، کشف ودرنظرگرفته شوند.

فقط دراین صورت است که ازقربانی کردن مارکسیسم ـ لنینیسم ودفن آن درکلیشه های گـــرد گرفته، می توان اجتناب کرد. کسی می تواندروح خلاق مارکسیسم را ازآن خودسازدکه صحـــت آن را از واقعیت زنده وعملاموجودودرمقیاسی واقعا تاریخی ـ جهانی درک کندومتقابلا آن را درپراتیک ودرانطباق با شرایط متحول جهان وکشوربه کارگیرد.

دریکی ازسرمقاله های نشریه کمونیست، ارگان تئوریک حزب کمونیست اتحادشوروی، پس از نقل این سخن لنین که گفت: "مارکسیست باید زندگی زنده وفاکت های دقیق واقعیت را مدنظـــر قراردهد، نه اینکه همچنان به تئوری دیروزین چنگ زند"، دیالک تیک میان اصول وشرایـــــط را چنین توصیف می کنند:

"نه ازاصول پیش ساخته دلخواه وتسلی بخش به سوی حقایق زندگی، بلکه ازواقعیت های هستی وازروندهای واقعی زندگی به سوی استنتاج وفرمول بندی اصول واهداف"*

درمیان گروه های چپ درایران ودرحدمعینی درسازمان ما، گرایش به تعمیم نابه جای تجارب معین ناشی ازمبارزه انقلابی وبه ویژه تجارب بلشویکی وبسط این تجارب به عنوان قانونمندی عمومی" باتئوری انقلاب" وغیره که اعتبارچیا نشمول وهمیشگی دارند، همواره گرایشی نیرومنـــد بوده است. به مقالات مندرج دربولتن کنگره ونیزبه ده ها وده ها مقاله مشابه که درزمینه مسایـــل انقلاب "ایران" توسط گروه های چپ ایران تحریرشده ومی شود، نظری بیافکنیدتا دریابیدبه آنچه که لنین دربرخوردبا مسایل انقلاب روسیه با دررابطه با مشخصه های پروسه انقلابی درآغازقـــرن ۲۰ دراروپا گفته است، تاچه میزان وباچه وسعتی برای تدوین تئوری انقلاب ایران مـــــورد استنادقرارمی گیرند.

درسازمان، دردوره بحث هاپیرامون مسایل استراتژی وتاکتیک، که هنوزهم ظاهرا ادامـــه دارد، زیرتاثیرروحیه ناشی ازشکست وردسیاست وبرنامه سازمان درسال های ۶۰ و ۶۱ وبی آمـــد آن که تشدیدبحران عدم اعتماد به خودبود. درسال های ۶۵ و ۶۶ تدوین برنامه وخط مشی بـــر

---

* مقاله توسط آ. باکولیف دبیرکمیته مرکزی ح.ک.ا.ش درمسایل ایدئولوژیک که سال گذشته در انتقادبه دانشمندان علوم اجتماعی شوروی منتشرشد. ترجمه فارسی این مقاله توسط سازمان در مجموعه به مناسبت ۷۰ سالگی اکتبرمنتشرشد. جهت اساسی انتقادمقاله متوجه عقب ماندگـــی دانشمندان علوم اجتماعی ازنیازهای زمان ودرک کلیشه ای وگاهلانه ازمفهوم تئوری است واز این نظردارای اهمیت زیادشناخته شده است.

www.iran-archive.com

اساس یافته‌ها و ادراکات خود از اوضاع جهان و جامعه، به‌کاری بسیار دشوار و آکنده از "نگرانی و تردید" تبدیل شد. در شرایطی که سازمان ما با شکست یافته‌ها و ابتکارات گذشته خود مواجه بود، این کاملا قابل درک است که چرا در تدوین طرح و نقشه تازه یافته‌های خودی (به‌ویژه یافته‌های حزب که نقش عمده را در تدوین آن خط مشی داشت) در زمینه "مسایل عملی و مشخص" برنامه نیز نه تنها نتواند به "بالاترین اتوریته"* تبدیل شود، بلکه کمتر بتواند اعتماد و اعتبار ضرور را به دست آورد. این کاملا طبیعی است که در شرایط نبود و یا فقر اتوریته تاریخی مشخص در سازمان، اتوریته کلاسیک‌ها به "بالاترین اتوریته"* در تدوین طرح و نقشه عملی و مشخص ما تبدیل گردد. طرح استراتژی و تاکتیک مصوب پلنوم وسیع فروردین ۶۵ نیز در شرایطی تدوین شد که دستگاه رهبری سازمان زیر شدیدترین فشارها از جانب روحیاتی که به یافته‌های مستقل خود شدیدا بی‌اعتماد بود، قرار داشت. روحیاتی که برای جلب اعتماد خود به سند، تمام تلاش خود را به کار گرفت که آن را هرچه بیشتر به سوی چپ و نیز به سوی تکرار همان فرمول بندی‌های کلاسیک‌ها بکشاند و آن را به سوی "تئوری ناب" که کمتر می‌توان تشخیص داد که برای کجا و توسط کی تهیه شده است، نزدیک کند.

منظور در این جا این نیست که گفته شود، احکام اساسی طرح استراتژی و تاکتیک نادرست بوده است، خیر، بیشتر احکام آن** نه فقط برای ایران بلکه برای بسیاری کشورها، صحیح و مفید خواهد بود. اما هنوز کارهای بسیاری باقی است که می‌باید انجام شوند تا سند خود نشان دهد که صرفا خاص ایران، بربستر اوضاع نوین جهان و برای سازمان تهیه شده است.

ما تحت تاثیر بی‌اعتمادی به خود که از شکست خط مشی نشات می‌گرفت، به رجعت به "تئوری عام" شایق شدیم. نباید گفت این کار بیهوده بود و یا اهمیت آن را کم بها کرد. اما قطعا باید تاکید کرد که از دست یابی به فرمول بندی‌های کلاسیک‌ها، که اعتبار خود را تا به امروز حفظ می‌کنند، تا دست یابی به رهنمودهائی که از دل واقعیت‌های زنده جامعه و جهان برخاسته و تا کشف راه‌های عملی و مشخص غلبه بر نابسامانی‌های ایران کاری دشوار و تر و پر مسئولیت تر از دست آورد پلنوم ۶۵ است.

فکر تنبل و ترسوئی که برای حل هر مساله مشخص انقلاب ایران، اتباعی از نقل قول‌ها از کلاسیک‌ها و یا خیلی که هنر کند، تحریرات و اسناد این یا آن حزب را شاهد می‌آورد، فکر دگماتیک و کهنه و یا درمانده‌ای است که قادر نیست خود کاشف و معمار انقلاب ایران باشد. حزب زنده آن است که این فکر کهنه را کنار بگذارد که گویا هموازه و برای همه کس، گنجینه‌ای از تئوری‌های حاضر و آماده وجود دارد که فقط آن‌ها را باید در هر شرایط مشخص به کار بست. برنامه و حتی اساسنامه، افکار زنده‌ای هستند ناشی از انطباق افکار عام زنده (افکاری که خود انعکاس کلی‌ترین ویژگی‌ها و روندهای تاریخی ـ جهانی در وضع حاضر) بر شرایط مشخصی که به سرعت متحول می‌شوند.

اما کاش گسترش بحران عدم اعتماد به یافته‌های خود، تنها در تمایل افراطی به "بازگشت به تئوری" و تشبث تعصب آلود به "کلاسیک‌ها" باز تاب می‌یافت. تجربه می‌آموزد که ادامه و گسترش بعدی این بحران و به‌ویژه ناتوانی در غلبه بر آن، گرایش افراطی دیگری می‌زاید. گرایشی که به‌صورت بحران عدم اعتماد به تئوری و اتوریته تجربه عام خود را بروز می‌دهد. امروز ما مشخصا، دیگر با خطر مختومه شناختن تکامل مارکسیسم بعد از مرگ لنین و برداشت‌های کلیشه‌ای و دگماتیک از آن مواجه نیستیم. امروز هم در عرصه ملی و بین‌المللی، دوره تازه‌ای از پیکاری به مراتب دشوارتر از گذشته بر سر دفاع از حقانیت و اعتبار مارکسیسم ـ لنینیسم و غلیه بر تردید و عدم اعتماد به آن در جریان است. از دیدتاریخی، باتاکید باید گفت که در جامعه ما نیز خطر ارتداد از مارکسیسم ـ لنینیسم

---

* چند مقاله از لنین، چاپ جدید سازمان صفحه ۴۶. توصیه می‌کنم این صفحه را بخوانید.

** بعدا مفصل تر هریک از این احکام مورد بحث قرار خواهد گرفت.

www.iran-archive.com

به مثابه یک سیستم فکری، وکهنه پنداشتن آن در بین فعالین جنبش به هیچ وجه کمتر از خطر دگماتیک و عقب مانده از آن نیست. روندهای آتی برای بررسی با زهم مهرتائید بیشتری خواهد زد.

ما یک بار در سال ۵۹ - ۵۸، با فکر دگماتیک عقب مانده ای که اندیشه مارکسیسم - لنینیسم را به همان آثار مارکس و انگلس ولنین ختم می‌کرد، دست و پنجه نرم کردیم. ما با تکیه بر ضرورت تکامل و پویائی مارکسیسم، تاکید کردیم که این تکامل نه به طور خود به خودی، بلکه از طریق تحلیل علمی و دانشمندانه، از واقعیت های جهان متحول شونده و از طریق جمع بست خلاق درس های پراتیک مبارزاتی کمونیست ها و دیگر نیروهای پیشرو، متحقق می‌گردد. ما امروز باید بر این دست آورد بزرگ خود با زهم تکیه کنیم و در عین حال یاد آور شویم که جهان بینی ما، مارکسیسم - لنینیسم، به مثابه یگانه جهان بینی علمی و انقلابی دوران ما، یگانه سیستم جامع فکری است که این ظرفیت را از خود نشان می‌دهد که نو با زهم با سخگوی عمده ترین مسایل مبرم شعور و هستی اجتماعی باشد. مارکسیسم به مثابه یک سیستم با گذشت زمان کهنه نمی‌شود، می‌تواند و باید غنی تر و متکامل تر گردد.

برای انقلاب کردن، مجهز بودن به تئوری های عام و جهان بینی علمی البته که لازم است. اما این به هیچ وجه کافی نیست. هر انقلاب، "تئوری و منطق" خاص خود را دارد که آن را فقط و فقط فعالین جنبش انقلابی در همان کشور می‌توانند و باید درک و کشف کنند. ما سرانجام به سوی سوسیالیسم خواهیم رفت و سوسیالیسم نیز سوسیالیسم است. سوسیالیسمی که علیرغم تمام ویژگی های خاص خود در هر کشور، در آخرین تحلیل از همان قانونمندی های عامی پیروی می‌کند که تاکنون شناخته شده اند. اما تجربه بسیار غنی و متنوع ده ها انقلاب در کشورهای مختلف، امروز دیگر کاملا ثابت کرده است که هر کشور، از راهی اساسا منحصر به فرد که الگوی تکرار شوندهٔ هیچ انقلاب دیگری نیست، به سوی سوسیالیسم می‌رود. برای ما نیز هیچ الگوی از پیش ساخته و حاضر و آماده ای وجود ندارد. تجربه و الگوی دیگران برای ما لازم و مفید است اما الگوی خاص انقلاب ایران و راه رسیدن ایران به سوسیالیسم را فقط ما می‌توانیم بسازیم و باید بسازیم. الگوی مشخصا ایرانی که منحصرا توسط پیشاهنگ طبقه کارگر ایران کشف و شناخته می شود.

اردیبهشت ۶۷

www.iran-archive.com

فصل چهارم:
اهمیت مسایل متدیک

مقدمتا باید بگویم، اولا در میان رفقای ما، کاربرد واحدی برای مفهوم متد یا روش وجود ندارد. بسیاری از رفقا، "روش" را در مقابل "بینش" قرار می‌دهند و سپس در این باره بحث می‌کنند که آیا روش اهمیت بیشتری دارد، یا بینش؟

برخی رفقا برروی اهمیت "روش‌ها" در حل وفصل وظایف سازمانی انگشت می‌گذارند و تاکید می‌کنند، به‌صحت "اهداف ونیات" وقتی می‌توان پی برد که از روش‌های سالمی برای تحقق آنها بهره گرفته شود. برخی دیگر، این "تاکید بر روشها" را در مقابل "تاکید بر بینش‌ها" قرار داده روش‌ها را ناشی از بینش‌ها می‌شناسند. در این مورد، به‌نظر من، از مفهوم روش (یا متد) درجای خود استفاده نشده است. برای اینکه بحث در بیراهه گم نشود، بهتر است مساله در این مورد نه به‌صورت "روشها" و "بینشها"، بلکه به‌صورت "گفتار" و "کردار" یا "تئوری و پراتیک" طرح شود تا هم امکان قضاوت صحیح‌تری درباره تاثیر عملی گرایشات مختلف فراهم شود و هم مفهوم متدها و نیز اهمیت و مقام آن‌ها در مجموعه حرکت سازمان درجای خود شناخته شود.

ثانیا اهمیت مسایل متدیک در تدوین برنامه و به‌طور کلی در امر رهبری، در فرهنگ سازمان عمدتا کم‌رنگ و کم‌بها می‌شود. اکنون دیگر پس از انتشار ده‌ها مقاله در بولتن در زمینه مسایل برنامه نباید در این زمینه هیچ تردیدی داشت، چرا که تاکنون در زمینه متدولوژی برنامه، اساسا، هیچ بحث جدی و موشری انجام نگرفته است. آنچه در این نوشته آمده است، ادعای آن را ندارد که همه مسایل متدیک را مورد توجه قرار داده است، کار موشرتر و بیشتری در این زمینه ضرور است. (بدین منظور لازم است رفقائی که در این عرصه صاحب فکرند، سازمان و جنبش را می‌نصیب نگذارند.) من در این مختصر می‌کوشم، برنامه از جهات مختلفی که عمده‌ترین آنها عبارتند از روش برخورد و رابطه برنامه با علم و با توده، با جامعه و با زمان، مورد توجه و مداقه قرار گیرد.

* * *

برنامه طبقه کارگر از یک سو، سندی است علمی که راه صحیح و ممکن انقلاب اجتماعی و وظایف آن را مشخص می‌کند و از سوی دیگر، آئینه‌ای است که اهداف، آرزوها و ایده‌آل‌های مردم زحمتکش را بازتاب می‌دهد. برنامه از یک طرف باید خصلت علمی و انقلابی خود را تا به آخر حفظ کند و از سوی دیگر، باید قادر گردد در میان وسیع‌ترین توده‌های خلق یعنی زحمتکشان نفوذ کند و پرچم رزم روزمره‌شان گردد.

تلفیق صحیح این دو خصلت در برنامه، معمولا دشوارترین کار هاست. در کشور ما که روشنفکران برخاسته از اقشار میانی و با سطح رشد فرهنگی محسوسا متمایز از توده زحمتکشان، بخش اعظم طرفداران سوسیالیسم را تشکیل داده‌اند، یک آفت مهلک جنبش چپ همواره بیگانگی دردناک مجموعه تبلیغ و ترویج ما و حزب، و از این دو به مراتب بدتر سایر گروه‌های چپ، با زبان و درک توده‌های مردم زحمتکش است.

در سال‌های پس از انقلاب، زمانی که ما فرصت یافتیم آغوش خود را به سوی توده‌های مردم باز کنیم، نفوذ پذیری تبلیغ و ترویج ما در میان مردم، تمام فعالین توده‌ای ما را تکان داد. در کارخانه‌ها و محلات، تلاش‌ها و ابتکارات موشری برای بردن ایده‌ها، نظریات و اهداف چپ به میان مردم توسط بسیاری رفقا به‌کار گرفته شد. تجارب خوبی به‌دست آمد. اما این فرصت بسیار کوتاه بود. سایه ادعان کرد که هنوز ما برای کار سیاسی در میان مردم، بسیار کم بضاعتیم.

سئوال روشن کننده‌ای طرح می‌کنم: آیا شما وقتی به مسایل برنامه‌ای فکر می‌کنید، که دام

www.iran-archive.com

عوامل ذهن شما را درسیطره خود میگیرد؟ ارزیابی من این است که در این سالها ،فرمول هائی که ازذهن ما گذشته است ،بیش از آنچه که تحت تاثیر مشخصات خاص جامعه ما و مختصات واقعی مردمی که باید آن برنامه را بپذیرند ،تنظیم شده باشند ،در رابطه با نیازهای دفاعی در برابر حملات سایر گروهها ودرپناه کتابهای کلاسیک ،که نقش چتر دفاعی را برعهده داشته اند ،تنظیم گردیده اند .طرح استراتژی وتاکتیک را دوباره از این زاویه که گفتم ،مرور کنید .از سیمای آن برای خبرگان کار به خوبی پیداست که فرمول بندی های آن درکدامین ارتباط وباکدامین روحیات ودرخدمت حل کدامین نیازها ،تهیه وتنظیم شده اند .به طور کلی این عادت ما چپ ها شده است .مثل اینکه ما چپ ها بیشتر دوست داریم ویا عادت کرده ایم با همدیگر حرف بزنیم تا با مردمی که هنوز "هوادار" نشده اند . این عیب واقعا بزرگی است .

ما درکمیسیون برنامه درباره متدولوژی برنامه نویسی وبرای کشف مکانیسمهائی که خصلت علمی وانقلابی برنامه را با توان جذب توده ای وخصلت بسیج گرآن پیوند زند ،بحث های زیادی داشته ایم .درکمیسیون ،این فکر که در برنامه باید حداکثر تلاش را به کار گرفت که فرمول بندی ها به زبان هرچه ساده تر و توده گیرتر نوشته شود ،مورد تائید بود است .اما به نظر می رسد تناقضی در این میان وجود دارد .زیرا اگر بخواهیم (که می خواهیم) برنامه ،سند هویت ایدئولوژیک ـ طبقاتی سازمان باشد ،طبعا این امر با ترویجی معینی به برنامه می دهد .به نظر می رسد اولا نمی توان و نباید برنامه را صرفا به یک سند تبلیغی ـ سیاسی تنزل داد .وظیفه تبلیغ اساسا بر عهده سیاست وخط مشی است .ثانیا به استناد اینکه برنامه اساسا یک سند تئوریک ـ سیاسی است ،نمی توان و نباید برنامه ای نوشت که فقط برای کمیته مرکزی ویا رفقائی که سال ها روی آن کار کرده اند ، قابل فهم وجذاب باشد .

گرایش به برخورد آکادمیک با مسایل مبارزه سیاسی وتوده ای ،هنوز هم در میان ما بسیار نیرومند است .برنامه برای کارکنان آکادمی علوم ویا فقط برای عناصر پیشرو و آگاهی که قدرت جذب آن را دارند ،نوشته نمی شود .رمز موفقیت برنامه ،علاوه بر صحت ارزیابی ها ودرستی جهات اساسی وظایفی که در مقابل حزب قرار می دهد ،زبان آشنا ،سهل وتوده گیر آن است .انباشتن فرمول بندی های پیچیده تئوریک در برنامه ،که تنها برای معدودی از علمای مارکسیست مفهوم است از قدرت نفوذ برنامه می کاهد .باید با تمام قوا تلاش کرد تا آنجا که ممکن است برنامه ما ،انعکاس زبان حال مردم ،انعکاس فرهنگ ایرانی ،سنن ملی آن وبیانگر شور واحساس وادراک خودجوشه های مردم باشد .مردم باید در سخن سازمان ،حرف دل وسخن آشنای خود را بیابند .

تاکید در این زمینه از این نظر نیز ضروری است که ارتجاع از این نقطه ضعف ما ،اکنون در جهت دروغ پراکنی وعوام فریبی علیه ما ،بیشترین بهره برداری ها را کرده است . زبان سرخ ما برای همزبانی با توده های میلیونی مردم ،احتیاج دارد که یک بار نه چند بار سوهان بخورد .

در فرمول بندی های پیش نویس طرح برنامه ،تلاش شده است که این اصل متدیک مورد توجه قرار گیرد .با این حال ،سند مذکور ،به اعتقاد من ،از این نظر جای کار بسیار دارد .البته اصلاح در این جهت طبعا برای ما که به زبان سرخ خود خوگر گرفته ایم وفقط آن را می فهمیم ،بسیار دشوار است . این را که بسیاری رفقای ما ،مسایل متدیک را امری فرعی تلقی می کنند وبسیاری دیگر نیز اگر فرمول بندی ها ،تکرار همان فرمول های کلاسیک نباشد ،به آن شک می کنند را نیز باید در مجموعه دشواری های کار افزود .

مساله دیگر ،حجم برنامه است .برنامه هرچه خلاصه تر باشد ،نافذتر است .هرگاه بتوان برنامه را طوری نوشت که تمام مطالبات آن را بتوان به خاطر سپرد ودر تبلیغ وترویج شفاهی به کار برد ،آنگاه آن را باید از نظر تسهیل فعالیت عملی موفق دانست .اما البته اینجا زهم معمولا

کلام را ثقیل می‌کند. این را باید در نظر گرفت.

مشخص‌تر صحبت کنیم: در تنظیم برنامه نباید فقط توده اعضای سازمان که ۸۰ درصدآنان دیپلمه و صاحب تحصیلات بالاتر هستند، را در نظر گرفت. ملاک در تنظیم فرمول بندی ها باید سطح دانش، روانشناسی و ویژگی های کاراکتریستیک قشر کارگران و زحمتکشان آگاه کشور باشد. ملاک باید سطح آگاهی کارگر میان سالی باشد که در انقلاب شرکت داشته، مدرسه ابتدائی را گذرانیده، دانش سیاسی ویژه‌ای هم- جز آن چه که بقیه شهروندان دارند- کسب نکرده است.

* * *

قدرت برنامه حزب طبقه کارگر در هر کشور، قبل از هر چیز در پیوندی نهفته است که برنامه با همان جامعه و نیازهای رشد آن برقرار می‌کند. برنامه یک سند تکرار شونده نیست که به زبان های مختلف و برای کشورهای مختلف ترجمه می‌شود. تکرار می‌کنم، تمام انقلابات معاصر و روند ساختمان سوسیالیسم در هر کشور جداگانه عمیقاً و مکرراً نشان داده اند که نه برای انقلاب و نه برای سوسیالیسم، هیچ راه از پیش معین شده و تکرار شونده وجود ندارد.

در این جا منظور این نیست که فرهنگ، سنن و خلق و خوی و زبان ایرانی در تدوین و اجرای برنامه مورد توجه قرار گیرد. این طبیعی و بدیهی است و من جداگانه به آن اشاره کردم. در اینجا آن چه مورد انتقاد و حتی از آن هم بالاتر، مورد تنفر ماست، موضوع کپیه برداری و الگوبرداری از دیگران است. در این جا کاملی در شناخت ویژگی های جامعه، مردم و مسایل کشور خود و چشم دوختن به حاصل کار دیگران، مورد انتقاد است. در فصل سوم، موضوع رابطه اصول با برنامه و خط مشی مورد بحث بود. من در آنجا خطر "از تجارب دیگران خودسرانه اصول ساختن" و تلاش برای "تطبیق" آن در جامعه ما را مورد انتقاد قرار دادم. در این جا دلبا ختن به کارها و ابتکارات دیگر احزاب برادر، خود باختگی و زمین نهادن مسئولیت شناخت مشخصه های وضع موجود جامعه و کشف راه حل مسایل آن از عهده خود را، مورد انتقاد قرار می‌دهم.

شاید تصور رود در اینجا منظور از شناخت جامعه آن است که نظام اجتماعی- اقتصادی در جامعه چیست؟ سرمایه داری است یا نه؟ به کسی که این قدر راحت طلب است باید گفت: "برادر! کجای کاری!" اکنون بیش از ۱۰۰ کشور دنیا، راه تکامل سرمایه داری را طی می‌کنند. آن چه که شما به عنوان "ویژگی ایران" عرضه می‌کنید، وجه مشترک بیش از ۱۰۰ کشور با متنوع ترین شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که هرکدام به طور مشخص مسایل خاص خود را دارند. مسأله این نیست که کشور ما سرمایه داری است. مسأله شناخت مرحله، شیوه ها و مشخصه های رشد سرمایه داری ایران مطرح است. به علاوه این تنها یک وجه مسأله است. ما کشوری هستیم، دارای موقعیت اقتصادی و ژئوپولتیک مطلقاً خاص، و با ساختار روبنائی سیاسی- اجتماعی ویژه‌ای که همواره استبداد سیاسی و مذهب شیعه، از عناصر بسیار ریشه دار جسته آن بوده اند. تحولات سیاسی، تحول در آرایش طبقاتی و اجتماعی معینی که به ویژه طی ۳۰ سال اخیر در جامعه ما گسترش یافته است و بالاخره تاریخ کاملاً ویژه جنبش کمونیستی و کارگری کشور ما، آن جهات عمده‌ای است که می‌باید برنامه و خط مشی ما را از آن خود سازد، توجه به این جهات، شناخت آنها و ارائه راه حل هائی که مسایل ناشی از وجود این جهات را پاسخگو است، وظیفه منحصر به فرد ما کمونیست های ایران است. تنها در چنین صورتی است که می‌توان ادعا و اثبات کرد که آری، ما صاحب یک برنامه و خط مشی خاص خود هستیم که الگوی تکرار شونده انقلاب و سوسیالیسم در هیچ کشور دیگری نیست.

سازمان ما در راه تهیه برنامه و تدارک کنگره گام برمی‌دارد. اکنون سوال بزرگ همه ما فدائیان خلق این است که آیا قادر خواهیم شد به برنامه‌ای مجهز شویم که حاصل شناخت واقعی مجموعه مشخصه های کشور ما باشد؟ یا شدکه افتخار تحقق این آرزوی بزرگ از آن ما گردد.

* * *

www.iran-archive.com

راستی ،هیچ فکرکرده‌اید که رویا در بافت افکار ما کمونیست ها ،چه‌جای بزرگی دارد؟ همه چیزها حاکی از آن است که نیمی از وجود ما ،نیمی از ضمیر حزب ما ،در رویا و نیم دیگر در واقعیت می‌زید.

رویای ما ،جامعه‌ی طبقه عادلانه و کاملا مرفهی است که آزادی کامل فرد را به او بازگردانیده و او را از هرگونه ستمی رهانیده است. این رویای کمونیستی ،البته که پوچ نیست ،تخیل مذهبی نیست ،بشتوانه آن درک علمی تاریخ است. رویای ما کمونیست ها ،بشتوانه قدرت مقاومت و فداکاری و منبع بزرگ شوروانرژی انقلابی ما است.

رویای کمونیستی ما در طول تاریخ ،همانگونه که برای ما منبع الهام و آفریدگار شور انقلابی ما بوده است ،همانگونه نیز ،زمینه‌ساز بزرگ نشانیدن خود به‌جای واقعیت و یک عامل عمده در سرایت ذهنی گری ،ندیدن و یا تمایل به ندیدن واقعیت و امکانات واقعی بوده است. شما به تاریخ کمونیسم از نخستین روز تا امروز ،نگاهی بیافکنید. آنچه که در کار کمونیست ها ،به مثابه یک نقطه ضعف عمده برجسته بوده است ،نشانیدن رویا به‌جای واقعیت است. تو گوئی شوق دست یابی انسان به‌جهانی عاری از ستم و عاری از کار جبری، ما کمونیست ها را همواره به‌سوی خوش بینی غیر واقعی ،به‌سوی ندیدن موانع و به‌سوی کم‌بها دادن به‌سرمایه‌داری و پربها دادن به امکانات خودی و به‌سوی شتابزدگی های زیانبار ،سوق داده است.

برنامه طبقه کارگر جای غیب گوئی نیست و این مرضی است که در طول سال ها همواره جنبش ما را تهدید کرده است. سعی در بیش بینی تمام مشخصات تحولات آتی و صدور احکام قطعی درباره طرق رشد انقلاب و تمام حوادثی که گویا "قرار است" رخ دهد ،نشانه "دقت بیشتر" در کار برنامه نویسی نیست. این ها همه نشانه برخورد هوس آلود با امر انقلاب ،نشانه سعی در تبدیل رهبری زنده به مرده ، و نشانه بارز عدم احساس مسئولیت در قبال سرنوشت مردم است.

این پند لنین را باید همیشه در سرما بماند که گفت: "اگر ما کوچک ترین ادعائی را اعلام کنیم که قادر به تحقق آن نباشیم ،فقط قدرت برنامه خود را تضعیف خواهیم کرد. در این صورت آنها (زحمتکشان) فکر خواهند کرد که برنامه ما ،فقط فانتزی است". مشهورترین وعده پوچ در برنامه حزب طبقه کارگر، وعده رسانیدن جامعه شوروی به مرزهای کمونیسم تا سال ۱۹۸۰ در برنامه مصوب حزب کمونیست آن کشور ،در سال ۱۹۶۱ است. زیان های این وعده پوچ (که نه فقط در زمینه مسایل اقتصادی و اجتماعی ،بلکه بیش از همه در کار کاهش اتوریته حزب در ذهن فعالین آن و مردم خود را باز یافت ،فوق العاده سنگین بوده است. در چنین طرح "جهش بزرگ" و "انقلاب فرهنگی"، چنان ضربات به منافع خلق و امکانات رشد جامعه چین وارد آورد که تا سال ها هنوز هم غیرقابل جبران است.

و برای ما ،ارزیابی هائی که مرحله رشد اجتماعی ـ اقتصادی کشور و وضعیت جنبش کمونیستی و اوضاع ژئوپلتیک منطقه را به‌گونه‌ای می‌بینند که گویا عدم تامین رهبری طبقه کارگر و عدم شروع پیشرفت جامعه در راستای سوسیالیسم ،قبل از همه ،نتیجه گناهان ما کمونیست ها است ،آشنا ترین ، تیپیک ترین و مهم‌ترین نمونه ذهنی گرائی و نشاندن فانتزی به‌جای امکانات واقعی است.

یک نمونه دیگر مثال بزنیم: بسیاری از ما فکر می کنیم که وقتی ما در راس قدرت سیاسی قرار گرفتیم ،دیگر هیچ‌کس در هفته بیش از ۴۰ ساعت کار نخواهد کرد و کمتر از ۳۰ روز مرخصی سالانه نخواهند داشت. در حالی که این تصور کاملا ذهنی است. البته ما هرکار فرما را موظف خواهیم ساخت که ساعت کار عادی در هفته را حتما به ۴۰ ساعت کاهش دهد. اما این اطلاق به این معنا نیست که فعالیت تولیدی و اقتصادی جمعیت فعال به ۴۰ ساعت در هفته محدود می شود. هم اکنون نیز به اطراف خود نگاه کنید ،کمتر کسی را می‌بینید که روزانه فقط ۵ تا ۵/۵** ساعت به فعالیت برای کسب

---

* مجموعه آثار ج۳۶ صفحه ۶۶ روسی

** متوسط ساعات کار در هفته در آخرین سال قبل از انقلاب ،۵۱/۵ ساعت اعلام شد. اما تصور می‌رود که در زندگی واقعی این رقم حتی از این هم بیشتر باشد.

www.iranarchive.com

درآمد بپردازد. وبقیه وقت را "استراحت" کند. سطح رشد نیروهای تولیدی در جامعه ما به گونه‌ای است که لغو یا اتلاف امکانات و تمایل زحمتکشان برای کار شخصی، شغل دوم و اضافه کاری، فشار زندگی بر آنان را به شدت افزایش داده، امکانات رشد اقتصادی را از بین برده و فعالیت‌های بازرسیاه برای کار اونیروی کار را به شدت گسترش می‌دهد.

برنامه را باید برای تحول در روز زمین تدوین کرد. البته این کار زمانی که هنوز بسیاری از انقلابیون کشور ما هنوز در آسمان‌ها پرواز می‌کنند، کار چندان ساده‌ای نیست: فقط نگرانی این است که وقتی پایمان به زمین برسد، دیگر نای رفتن نباشد. خیال که منبع الهام و قدرت ما است، آنگاه که به خیال پردازی بدل شود به خطرناک‌ترین دشمن درونی ما فرا می‌روید.

به راستی یک برنامه موفق چقدر عمر می‌کند؟ آیا اصلا می‌توان برنامه را زمان بندی کرد؟

احزاب کمونیست حاکم، علاوه بر برنامه (پروگرام) حزب، که برای یک مرحله تاریخی جامعه تنظیم می‌شود، یک برنامه (پلان) یا طرح زمان بندی شده (عمدتا ۵ ساله با چشم اندازی ۱۵، ۲۰ ساله) هم تدوین می‌کنند که جهات اساسی رشد اجتماعی ـ اقتصادی کشور را معین می‌کند (دو واژه "پروگرام" و "پلان"، هردو در فارسی به غلط یا سهو، "برنامه" ترجمه شده است) احزاب کمونیست در رژیم‌های پارلمانی معمولا، در آستانه انتخابات، مهم‌ترین وظایف و رئوس سیاستی را که در صورت کسب قدرت در آن مقطع معین، به اجرا خواهند گذاشت، در سندی که آن را عموما "برنامه عمل" می‌نامند، انتشار می‌دهند.

به طور قطع باید گفت که برنامه حزب طبقه کارگر برای یک مرحله کامل تاریخی نمی‌تواند و نباید زمان بندی شود. حتی احزاب حاکم (احزاب غیر حاکم که دیگر جای خود دارند) هیچگاه تمام نیروها، پارامترها و روندهائی که مرحله کامل اجتماعی را به پیش و پایان می‌برند، در اختیار و تحت کنترل خود ندارند. به علاوه تشخیص بسیاری از آن‌ها، تازه تنها پس از تحولات سیاسی اجتماعی و اقتصادی آینده، امکان پذیر می‌گردد.

با این حال برنامه عمر معینی دارد. گذشت زمان لزوما، آن را کهنه می‌کند و در نهایت عمر آن را به پایان می‌رساند. برنامه البته جای تشریح اهداف جزئی و روزمره نیست. پرداختن به این امور، وظیفه سیاست و خط مشی است. در برنامه مسایل کلی تر و مهم‌تر که عموما خصلت سمت دهنده دارند، تشریح می‌شود. رعایت این اصل متدیک، برنامه را به سندی که خصلت "درازمدت" دارد نزدیک می‌کند. ایده‌آل آن است که برنامه تا پایان مرحله‌ای که برای پایان بردن آن نوشته شده است، تازگی و کارائی خود را حفظ کند. البته واقعیت این است که پیچیدگی فوق‌العاده اوضاع و غیرقابل پیش بینی بودن بسیاری از روندها، عملا این "ایده‌آل" را دست نایافتنی می‌کند. اشاره می‌کنم یکی از عمده‌ترین دلایلی که برنامه فعلی حزب کمونیست اتحاد شوروی را نه "برنامه چهارم"، بلکه "ویرایش جدید" همان برنامه سوم نامنهاده‌اند، آن بود که نمی‌توان سطح تکامل سوسیالیسم در شوروی را مرحله‌ای "متفاوت از دهه ۶۰" ارزیابی کرد.

در وضعیت فعلی، عمر هر برنامه‌ای که سازمان ما بپذیرد، به عوامل عینی و ذهنی معینی مشروط است. وضع چرخشی سیر تحول اوضاع جهان، در مرحله فعلی، ناپایداری اوضاع سیاسی در منطقه خاورمیانه و از هم مهم‌تر، فقدان یک چشم انداز روشن و باثبات در ایران به طور عینی، عمر هر برنامه‌ای که پذیرفته شود را کوتاه می‌کند. تردیدی نباید داشت که دقیق‌ترین و محتاطانه‌ترین برنامه ما نیز در پایان قرن "ویرایشی نوین" را الزامی خواهند کرد. به علاوه از لحاظ ذهنی هم ما با وضع بایداری مواجه نیستیم. اندیشه مارکسیسم ـ لنینیسم، اکنون یک مرحله تکامل کیفی خود را پشت سر می‌نهد تا خود را با تازگی‌های جهان امروز، جهان پایانه قرن تطبیق دهد، جنبش کمونیستی و کارگری جهانی نیز در آستانه یک وضع چرخشی قرار گرفته است. افکار و اندیشه‌های نو راه‌های نوو دوتر برای حل وظایفی که در مقابل جامعه قرار می‌گیرد، توسط مارکسیست‌ها کشف و

www.iran-archive.com

ابتکار می‌شود. در سازمان ما نیز همین اوضاع با وضوح تمام به چشم می‌خورد. اگر پرده دودناشی از دل نگرانی‌ها و نارضایتی‌ها، مقابله‌جوئی‌ها و تلاش‌های خودغرضانه برای استخراج ۲ از ۱، از پیش چشمانمان کنار رود، این وضوح بازهم واضح‌تر خواهد شد. راست این است که همه رفقای ما نیز دارند فکر می‌کنند. به راه طی شده و به راه آینده. راهی که به اعتباری هفده ساله، به اعتباری هفتاد ساله و به اعتباری هم یکصد و چهل ساله است. به خود و به درون رفقای خود بنگرید. کدام رفیق را شما خفته و خواب گرفته یافته‌اید؟ ولع جذب و هضم هر تحول نوینی که جنبش جهانی و جهان ما را می‌نوردد واقعا، سازمان ما را بلعیده است. سازمان ما نیز در یک وضع چرخشی قرار گرفته است.

حال در این شهر پرآشوب، به کسی که برای برنامه‌ای که امروز در سازمان ما تولد می‌یابد، خواب "عمر دراز" می‌بیند، باید گفت "صحت خواب"!

* * *

و اما یک نکته بسیار مهم در حاشیه بحث:

شاید تصور رود در کمرکش این اوضاع ناپایدار، رفتن طرف برنامه "دل شیر" می‌خواهد. شاید هم این اوضاع بسیاری از ما را اصلا به این نتیجه برساند که در این وضع قمر در عقرب، اصلا خطائی از برنامه نوشتن بزرگ‌تر نیست. بگذار وضع چرخشی به پایان برسد.

اما، واقعیت این است که برای پیروزمندانه به پایان رسانیدن این وضع چرخشی، هیچ تدبیری بهتر از آن نیست که افکار حول برنامه متمرکز و شکوفا شود. فرار از پرداختن صریح و مستقیم به کار تدوین برنامه، فقط زمینه تشدید اغتشاش فکری و رشد تضادها و توهمات در سازمان را مساعدتر می‌کند. وقتی امروز ما در ضمیر خود، در وجدان خود، فقط بخشی از آن چه را که حل خواهد شد، حل کرده‌ایم، هیچ منطقی نمی‌پذیرد که چون برای ما در سال آتی و سال‌های پس از آن، باز هم مسایل تازه‌تر و تازه‌تری مطرح می‌شود، امروز از بیان منسجم هر فکر و نقشه‌ای که برای حل و فصل مسایل جامعه‌مان داریم، امتناع کنیم و به این امید دست نگهداریم که فردا، برنامه‌ای مثل دسته گل تحویل سازمان دهیم. تجربه سازمان و دیالکتیک زندگی می‌گوید که این "دسته گل" فقط زمانی واقعا وقف سازمان می‌شود که از همین امروز، کار سازمان یافته، کاملا سیستماتیک و مشخص روی بند بند برنامه انجام پذیرد. نه حزب کمونیست اتحاد شوروی و نه هیچ یک از احزاب حدی نمی‌گویند و نخواهند گفت بگذار ببینیم، آخرش چه می‌شود، بعد برنامه بدهیم. همه برنامه خود را با شعور امروز خود تدوین می‌کنند. اما نه بسان فکر مرده‌ای که بلاتغییر می‌ماند. بلکه بسان فکر زنده‌ای که با تحول زندگی، تحول می‌پذیرد.

به نظر می‌رسد، بیم از کار جدی روی برنامه، خود از بحران عدم اعتماد به خود، ریشه می‌گیرد. این ارزیابی اشتباه است که کار روی برنامه در وضع فعلی، فی‌نفسه، سازمان را به انشقاق تهدید می‌کند. اینکه عدم تصویب برنامه در کنگره بیشتر به تامین و تحکیم وحدت فکری و سیاسی در سازمان کمک می‌کند یا تصویب برنامه، پاسخی کاملا روشن دارد. این خود کار برنامه نیست که سازمان را به انشعاب تهدید می‌کند ("بولتن" هم، فی‌نفسه، نه وحدت آفرین است، نه انشعاب زا)، تعیین کننده روحیات و تمایلاتی است که در ذهن هر یک از ما شکل می‌گیرد. روحیه‌ای که می‌کوشد در فکر خود و برای وجدان خود، در یک جریان، دو جریان بیابد، روحیه‌ای که رسالت خود را در این می‌بیند که سازمان را به نو و کهنه، بورکرات و دمکرات، انقلابی و اپورتونیست و... (بقیه را خود شما بشمارید) تقسیم کند. چنین روحیه‌ای اگر برای تقسیم یک بر دو، برنامه در اختیارش نباشد، به مقاله متوسل می‌شود و اگر مقاله نبود به هزار راه ممکن دیگر متوسل می‌شود. در عمل روزمره هر یک از ما، همه روزه با چنین روحیه مایوس خود غرض خود گریز تماس می‌گیریم. من در فصول قبل تاکید کردم که مضمون اختلاف نظرهای موجود در سازمان، اختلاف دو طبقه و ناشی از وجود دو ایدئولوژی نیست و لذا ما قادریم علیرغم اختلاف نظرهای موجود حول برنامه‌ای که در آخرین تحلیل، برنامه یک طبقه

است ،وحدت سازمان را تامین کنیم .اکنون با ردیگر تاکید می‌کنم ،برای تقسیم سازمان بر ۲ (فکر، جریان،دسته ،گرایش وغیره) هیچ‌نیازی نیست که حتما این "۲" پرولتاریا وبورژوازی باشند. با یک چنین روحیه‌ای عادی ترین اختلافات یا حتی توهمات وسوء ظن ها هم می‌تواند به تخاصمی به مراتب جادی تر از "اختلاف طبقاتی" منجرشود .کم‌نیستند احزابی که ضمن تاکید بر "وحدت ایدئولوژیک" حزب را تقسیم کرده‌اند ویا از آن هم بدتر روی هم سلاح کشیده‌اند .این ارزیابی اکیدا اشتباه است که کار روی برنامه ،ما را لزوما از یکدیگر دور می‌کند .درست برعکس کار روی برنامه مانع از آن می‌شود که سوء ظن ها ،پیشداوری ها ،بی‌اطلاعی‌ها ،بدگوئی‌ها ،روابط،محفل گرائی ویا از این قبیل میدان دارشوند .کار روی برنامه عالی‌ترین وسیله سازماندهی مباحثات وشمربخش ترین ومنطقی‌ترین راه تامین وتحکیم وحدت فکری درسازمان است .

هیچ ضرورتی یا دلیلی ایجاب نمی‌کند که سازمان مادرکنگره،درکنگره‌ای که به‌گونه‌ای دمکراتیک و مسئولانه تدارک دیده است ،حول برنامه‌ای واحد متحد شویم ومتحد بمانیم .حصول این پیروزی در وضع فعلی به‌هیچ عاملی جز عزم واراده وروحیه وروش اعضای رهبری سازمان وتوده اعضا وکادرهای آن بستگی ندارد .

خرداد ۶۷

* * *

رفقا !

خرداد ۶۷

اکنون دیگر با اطمینان باید گفت که از اوایل سال جاری به‌این سو هم درجامعه ما وهم در سازمان ما وضع بحرانی رو به‌حدت گذاشته است .روحیاتی که در بولتن های اخیرا شاعه داده می‌شود و وضعیت کار روی برنامه که عملا به‌سوی کار روی دوپلاتفرم‌سوق داده می شود وگسترش فعل وانفعالات به‌شدت منفی درسازمان های خارج کشور ،نگرانی نسبت به‌آینده سازمان را هرروز بیشتر دامن می‌زند .علاوه‌براین ،تمرکز وفشار کار روی برنامه ودیگر مسایل نظری نیروی اصلی دستگاه رهبری و تمام سازمان درخارج ازکشور را به‌خود اختصاص داده است .وضعیت موجود وبخش بزرگی از نیروی تعرضی سازمان وآمادگی روحی روانی وتوجه فعال آن برای گسترش مبارزه درسطح کشور ،برای تعرض سیاسی فعال وپرتوان را درخود فرو می‌بلعد .سئوال این است که آیا درماه‌های آتی همین وضع ادامه خواهد یافت ویا میتوان آن را متوقف کرد؟ آیا روندی که می‌کوشد سازمان را به‌دو بخش خوب وبد تقسیم کند ،درچشم اندازهای آتی قدرت واراده آن را می‌تواند داشته باشد که خود را متوقف کند؟

ازسوی دیگر همانگونه که بیانیه هیات سیاسی نشان می‌دهد ،چشم انداز تحول اوضاع سیاسی کشور مشخصا حاکی ازتشدید بحران است . کمترین تردیدی نیست که امروز رژیم بیش ازهرزمان دیگر ،نگران اوضاع وآینده خویش است . وضعیت کشور درمقاطع آتی ،به‌خصوص با توجه به‌روند استقرار جانشینی خمینی،قطعا با تلاطمات والتهابات سیاسی جدی مواجه خواهد بود .وضع درکشور به گونه‌ای است که‌طی مقاطع آتی هرگونه تعرض هشیارانه ،فعال ومنسجم پیشاهنگ انقلابی مشخصا بیشتر از پیش می‌تواند به‌سود تحکیم مواضع آن درجامعه تاثیر کند .درست برعکس ،برکنار ماندن ما ازسیر تحولات سیاسی جاری حضور ونقش سیاسی سازمان را به‌شدت تضعیف می‌کند .

فاجعه بزرگ آن است که عمده‌ترین نیروهای سیاسی چپ ایران،درست درهمان مقاطعی که رژیم دربحرانی ترین وضع خود طی ده سال اخیر قرار گرفته است ،دربحرانی ترین وضع خود قرار گیرند واز هرنوع حرکت موثر برای سست دهی وتاثیرگذاری روی تحولات سیاسی کشور باز مانند .

من همه رفقای رهبری وتمام اعضا وکادرهای سازمان را بخاطب قرار داده ،سئوال می‌کنم : رفقا ! آیا شما در این وضعی که درحال گسترش است چه خواهید کرد؟ امروز مشغله اصلی فکر شما چیست ؟ سمت اصلی مبارزه شما کدام است ؟ علیه "چپ"؟ علیه راست ؟ علیه حزب ؟ یا علیه رژیم؟

www.iran-archive.com

ازشما سئوال میکنم نگرانی اصلی شما چیست؟ آیا این است که سازمان شما در پیکار علیه رژیم ودرجلب اعتماد مردم ودیگر نیروهای ترقیخواه به حضور وعزم واهداف خود نتواند از عمده مسئولیتی که برعهده اوست برآید؟ ویا نگرانی اصلی شما این است که مبادا در "منازعه" درونی از "حریف!" عقب بمانید؟

نظر به مسئولیتی که درقبال کمیته مرکزی، دربرابر سازمان ومردم برعهده گرفته ام ونظر به تجربه ۲۵ ساله وشناخت کنونی از اوضاع جاری کشور وسازمان، وظیفه خود میدانم که به تک تک شما رفقائی که همه با هم درسازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سازمانی که میتواند وباید موثرترین ونیرومندترین سازمان سیاسی چپ ایران بماند وباشد، سازمانی که در عمل سنگر واقعی مبارزه در راه وحدت همه نیروهای چپ ایران است، متشکل شده ایم مراجعه کنم وازشما بخواهم: برای جلوگیری از گسترش روندهائی که سازمان را از ایفای نقش موثر درجنبش محروم میکند وبرای مقابله مسئولانه با روندهائی که وحدت وموجودیت سازمان شما را تضعیف میکند ویا به مخاطره میاندازد، تمام نیروی خود را به کار گیرید. امروز در این لحظه مشخص، هیچ وظیفه ای از این مبرم تر نیست. ما میتوانیم وباید با تمام قدرت تمام سازمان خود را حفظ کنیم. ما میتوانیم و باید با تمام قدرت برای بسیج مردم وتعرض سیاسی علیه رژیم نیروی رزمنده سازمان را به کار گیریم.

با درودهای رفیقانه ـ صادق

۱۳۶۷/۴/۴

رفقای عزیز

من در مقدمه مقاله ای که در بولتن ۸ انتشار یافت، فهرستی از فصولی که یک بحث جامع پیرامون مسایل برنامه را در بر میگرفت ارائه کرده ودر نظر داشتم با دداشت های مربوطه را تنظیم وبه تدریج آنها را انتشار دهم. اما سیر تحول اوضاع در سازمان وکشور ممکن است مانع از آن شود که کار به همان ترتیبی که پیش بینی میشد، پیش رود. کوشش خواهم کرد فصول مذکور را به تدریج آماده انتشار کنم. اما در هرحال انجام این وظیفه با تحول اوضاع ووظایف لحظه درخواهد آمیخت.

www.iran-archive.com

برنامه ما

بخش نخست:

پیرامون روش نوشتن برنامه واساسنامه

پیشگفتار:

همانگونه که رفقامی‌دانند تقریبا نزدیک به‌نیمی از مباحث برنامه‌سازمان درمباحث مربوط به فصل یک و دو یعنی درفصول معرفی سازمان وآماج‌های آن قراردارد. فصل دوم علاوه برتعریف سازمان شامل آماج‌های دور ونزدیک و چکیده‌استراتژی مادریک مرحله‌طولانی ازتکامل جامعه‌ایران است. از این رو به‌هراندیشه‌ای که‌دراین فصول طرح می شود، باید به‌دقت توجه شود وبرای دستیابی به یک برنامه علمی ومردمی، کوشش همه‌جانبه‌ازهمین جا آغازشود. متاسفانه شتاباندن کارتدوین برنامه آن هم درشرایطی که بخش‌عظیمی (واگرنگوئیم اعظم) ازدستگاه رهبری واعضاوهواداران سازمان در حالت گذارازنگرش‌های کهنه‌وخشک اندیشانه‌به‌نگرش‌های نوین هستند، نمی‌تواند ضربات جدی بر سازمان وارد نیآورد. هرانقلابی منصفی بامطالعه بولتن سازمان واسنادی که ازسوی رهبران و کمیسیون های سازمان ارائه شده، به‌آسانی می‌تواند این تغییروتحول فکری را درسطح وسیعی تماشاکند. هرفرد فدائی چنانچه‌فارغ‌ازدسته‌بندی های اندیشه‌ستیزانه‌وجنبش‌ویران‌کن به‌میدان نبرد ایدئولوژیک درون سازمان وکل جنبش‌کمونیستی ایران نظرکند، به‌آسانی می‌تواند دریابد که‌امروزاندیشه غالب درهرکجا، اندیشه‌التقاط است، التقاطی ازحقیقت ودروغ، التقاطی از پندار و واقعیت. نبرد هنوز درنیمه‌راه است.

درچنین شرایطی چنانچه‌سازمان ما ویاهرسازمان دیگری درجنبش‌کارگری ایران برای تدوین برنامه کامل جنبش‌خیزبردارد، به‌ناچارجزالتقاط وجزبرنامه‌ای شکننده ومستعجل چیزی ارائه نخواهد کرد. گاهی تدوین برنامه درچنین شرایط گذاری، و قبل ازآنکه سازمان های مختلف حتی باهم اندکی به‌بحث بنشینند، می‌تواند کاملا مخرب باشد.

یکی ازنمونه‌های بارز این ویرانگری معنوی رامی‌توان درموافقتنامه‌برنامه‌ای "سازمان فدائیان خلق ایران" و "سازمان آزادی کارایران" مشاهده‌کرد. اگرچه‌درظاهر جشن وحدک برپاست اما درخفا، جبهه‌سائی تاسف‌بارروند بالنده نواندیشی به‌اندیشه‌های کهنه‌وپوسیده دیده‌می شود. تسلیم نیازهای واقعی مردم به‌منافع فرقه‌ای وگروهی، تسلیم دموکراسی به‌دیکتاتوری، تسلیم‌تحول به‌تحجر و تسلیم خرد به‌فشار. چنین است سمت وسوئی که موافقتنامه‌برنامه‌ای دوسازمان فوق بما نشان می‌دهد. آیاحاصل همه مباحث تحول خواهانه سازمان فدائیان خلق (پیسروبیانیه ۱۶ آذر) همین بوده‌است؟

بدون شک اگر بحث بنیان های برنامه‌ای درسازمان ماشکفته می‌شد وسراب مشاجرات "جمهوری انقلابی دموکراتیک" با "جمهوری دمکراتیک خلق"، روندها رابه‌تعویق نمی‌انداخت واین جا و آن جاپرده‌برچشم‌ها نمیکشید، اگرهمه‌اندیشه‌های بنیادین مطروحه دررهبری سازمان ما پیرامون

www.iran-archive.com

بنیادی ترین مسائل برنامه‌ای طرح می‌شدند و اگرروشن می‌شدکه دراین سازمان چه‌اراده ستر گی برای نواندیشی خیزبرداشته‌است ،آنگاه درهمه سازمان های مارکسیست ایران این روند تقویت می‌شد . برعکس،اگراینک پیش‌تازاندن امرتدوین برنامه مانع‌ازطرح آن مباحث گردد ،نه‌تنهاتقویت روندهای پویاآسیب می بیند بلکه‌علیرغم‌هرگونه قلم‌فرسائی درباره وحدت ،درعمل به‌امروحدت سازمان به‌طورجدی ضربه وارد می‌شود . برای اینکه‌د تدوین نشود ،برای اینکه سازمان به‌یك برنامه‌قابل قبول علمی تجهیزشود ،بایدارائه‌دهندگان برنامه‌دراین سازمان ،دستگاه‌رهبری سازمان ،پیرامون بنیادی ترین مسائلی که امروزدرسطح جنبش‌مطرح است ،اندیشه‌خودراروشن سازند .برای اینکه برنامه‌هایکی شودبایداندیشه‌هاوبنیان هایکی شود. شایدگفته‌شود بنیان هاکه یکی است‌مارکسیسم لنینیسم . کدام مارکسیسم و کدام "لنینیسم" رفقا ؟ امروزهمه‌بحث درهمین است .

امروزپرسیده‌می شود نظرشمادرباره‌دوران چیست ؟ دیالکتیك طبقاتی وملی ،دیالکتیك طبقاتی عوم‌بشری چگونه‌است ؟ آیا "دیکتاتوری پرولتاریا" همچنان پابرجاست یابه تغییروتکاملی دراین تئوری لازم‌است ،پلورالیسم سیاسی راتاکی وتاچه حدی می‌پذیریم؟ تکلیف "راه‌رشدغیرسرمایه‌داری" ومعجزات دمکرات های انقلابی و نیمه‌انقلابی چه شد ؟ سوسیالیسم نظام‌تك حزبی است ویا احزاب دیگری هم‌می‌توانند با شند ؟ تکلیف واژه بسیارمحبوب "اعمال سیستماتیك قهر" کهتاآستان جامعه کمونیستی کشیده‌می کند چه می‌شود ؟ درسوسیالیسم و یاجمهوری دمکراتیك خلق حزب همان دولت خواهد بود یابین این دوفاصله‌ای وجود خواهد داشت ؟ آیاقبول داریم که سال هاهژمونیسم درمقیاس‌کل جنبش‌سیطره‌داشت و جنبش‌کمونیستی راد چارانشقاق وانحراف می‌کرد یانه؟ آیا قبول داریم‌که همین امرورد ریخت‌بزرگی از جنبش‌همچنان هژمونیسم به کارخوداداده می‌دهد یانه ؟ آیاقبول داریم که احزابی روی کاغذ به حیات خوداداده می‌دهند و درعوض موجودیت بسیاری‌ازاحزاب با انواع‌تمهیدات بوروکراتیك و هژمونیستی انکارمی شود یاخیر؟

تکلیف خط مشی گذشته‌چه‌شد ؟ این انحراف چه ریطی باپیش‌زمادا شت ؟ تکلیف وحدت با حزب توده‌ایران چه‌شد ؟ آیااین حزب همچنان "حزب طرازنوین طبقه‌کارگرایران" است ویایك سازمان سیاسی شکست خورده که‌آینده‌تداوم آن رابه‌شکل کنونی تائید نمی‌کند ؟ آیاقبول داریم کسانی که‌بیشتر از سازمان سنگ حزب توده ،راه‌کارگر و یاهرحزب وسازمان سیاسی وشبه‌سیاسی دیگری رابه‌سینه‌می‌زنند باید بیدرنگ به‌جایگاه‌واقعی خودعودت داده‌شوند یاخیر؟

به‌این پرسش‌هاباید پاسخ گفت‌و بایدبه اندیشه روشنی درقبال این پرسش‌هادست یافت تا امکان دست یابی به‌یك برنامه علمی و پیرفتنی ممکن شود . سخن گفتن از وحدت سازمان و ضرورت برنامه واحد چنانچه باپاسخ به سئوالات فوق همراه نباشد چیزی جز دعوت به وحدت حول ابهام‌واختلاف نخواهد بود . برای تامین وحدت واقعی بایدآستین هارابالازد و دست‌کم نظراکثریت و نظر رهبری را درباره بنیان های ایدئولوژیك ـ سیاسی سازمان روشن ساخت .

www.iran-archive.com

نگارنده در بخش دوم "بنیان های برنامه ما" براندیشه‌های فوق تاکید کرده و کوشیده است تا روند پاسخگوئی به مسائل بنیادین را پیش گیرد. وضعیتی پیش آمد که آن کار تا امروز قطع شد. اینک در شرایطی که کار ارائه طرح برنامه آغاز شده است ناچاریم بحث بنیادها را با بحث مسائل مشخص برنامه‌ای همراه کنیم تا به قول معروف از قافله عقب نمانیم. ازاین رو، همزمان با ارائه فصل دوم طرح برنامه پیشنهادی کمیسیون برنامه به بررسی مهمترین مسائل مربوط فصل های یک و دوی پرداختیم. نگارنده می کوشد تا برای صرفه جوئی در وقت و برای روشن ترشدن مباحث از همان شیوه نقد خط مشی گذشته استفاده کند. یعنی اندیشه‌ها و بررسی ها با تزها (پیشنهادها) ی مشخص همراه می شود که جهت اظهارنظر رفقا و تصمیم گیری در کنگره ارائه می کردند. سلسله مطالبی که دراین زمینه تهیه می شود زیر عنوان کلی "برنامه ما" و یا تیترهای ویژه هریخش ارائه میگردد. کوشش می شود بموازات تدوین مطالب "برنامه ما" مسائلی که زیر عنوان "بنیان های برنامه ما" طرح می شوند تداوم یابند و درخدمت مسائل مشخص برنامه قرارگیرند. اما باتوجه به امکانات ناچاریم برطرح مسائل برنامه تکیه کنیم.

× × ×

www.iran-archive.com

مسائل مرامی باید از برنامه و اساسنامه جدا شود

چه کسانی می‌توانند عضو سازمانی باشند که آماج آن برپائی سوسیالیسم است؟ در اساسنامه مصوب پلنوم فروردین یکی از شرط های عضویت (مهم‌ترین شرط) چنین است "پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان و فعالیت در راه تحقق آن ها". براین شرط البته ایرادی نیست، اما این شرط خود ناظر بر شروطی است که به گونه‌ای گریزناپذیر مرزهای سیاسی سازمان را بالقوه توده‌ای را در حد تشکلی از روشنفکران خبره محدود می‌کند. مثلا در صفحه نخست فصل اول اساسنامه سازمان آمده است "جهان بینی سازمان مارکسیسم- لنینیسم یگانه جهان بینی علمی و انقلابی دوران ما است" و در صفحه ۲ همین فصل تصریح می شود "سازمان علیه هرگونه انحراف اپورتونیستی راست و "چپ" قاطعانه و پیگیرانه مبارزه می‌کند".

در بند ج فصل سوم بازهم تائید می شود که یکی از وظایف اعضای سازمان "تلاشی مستمر برای فراگیری جهان بینی مارکسیسم- لنینیسم ..." و "مبارزه پیگیر علیه ایدئولوژی بورژوائی و خرده - بورژوائی، تاریک اندیشی، خرافه پرستی و دگماتیسم ستیزی و شوروی ستیزی" است.

نمونه مسائل فوق که در اساسنامه بسیار به اختصار و گاهی آمده در برنامه چنان زیاد و مکرر و مشروح مطرح می‌شود که تقریبا نزدیک به نیمی از حجم آن را به خود اختصاص می‌دهد. در برنامه‌ها مطروحه نگرش‌های فلسفی و ایدئولوژیک و ارزیابی های تجریدی و تئوریک از اوضاع جهان همراه با برخی مسائل رویائی و رمانتیک و یا مسائلی که به وجدانیات مربوط می‌شود همه و همه نه تنها بخش جدائی ناپذیری از برنامه لازم‌الاجرا برای توده‌ها را تشکیل می‌دهند بلکه به استناد خود ارها نوشته مهم‌ترین بخش چنین برنامه‌هائی هستند. البته اگر از رفقای ما بپرسید که آیا یک کارگر و یا دهقان دوسه کلاس درس خوانده خواهان سوسیالیسم و شیفته سازمان ما در عین حال هنوز معتقد به باورهای غیرعلمی چنانچه واجد دیگر شروط عضویت باشد می تواند به عضویت سازمان درآید یا خیر تقریبا پاسخ همه مثبت است. یکی از صفات بارز انقلابی در جنبش فدائیان خلق همین فروتنی در برابر توده‌ها و آرزوی پایدار برای درآمیختن با توده‌هاست. در سالیان پس از انقلاب کسانی (اگرچه اندک) با همه شخصات فوق عملا به صفوف سازمان پیوستند و رفعانیز در هرکجا از موفقیت در جلب و جذب چنین همرزمانی به سازمان سخت می‌گفتند. آنجا که جنبش فدائیان خلق توده‌ای ترشده بود، مثلا در ترکمن صحرا و شمال ایران و کردستان، وهنی در خوزستان و آذربایجان شرایط برای عضویت همرزمانی با اعتقادات و باورهای سنتی و سطح سواد و شناخت پائین اما معتقد به نبرد در راه آزادی و سوسیالیسم بسیار هموارشده بود، حتی باید این واقعیت را گفت که پیوستن یک رزمنده دارای باورهای غیرعلمی به سازمان، به گونه‌ای شگفت ایجاد علاقه و هیجان می‌کرد و همچون موفقیتی متفاوت در سازمان انعکاس می‌یافت. نگارنده آن زمان هیچیک از اعضاء دستگاه رهبری سازمان را ندیده است که در جهت تائید چنین روندها و رویدادهائی واکنش نشان دهد. با این همه، اساسنامه و برنامه ما

www.iranarchive.com

هیچگاه بازتاب دهنده این خواست و روحیه نبوده است . اساسنامه وطرح های برنامه‌ای مورد بحث برضد این خواست و روحیه انقلابی هستند و تمام و کمال منطبق بر منطق‌ای تدوین شده‌اند که راه ورود بسیاری از همرزمان کارگر و دهقان به صفوف سازمان را می بندد و آنها را از سازمان می‌راند . اساسنامه و طرح های برنامه‌ای موجود ، مستقل از اینکه تدوین کنندگان و مدافعان آنها چه نظری داشته باشند ، به‌مثابه شخصیت های حقوقی پاسدار سرسخت اصولی هستند که با درآمیختن مسائل مرامی با اساسنامه و برنامه ، مردم زحمتکش را از سازمان دور و سازمان را محدود به تجمع روشنفکران خبره می‌کنند .

x x x

در برخورد با مساله‌ای که طرح شد به طور عمده سه نظر می تواند وجود داشته باشد

الف ــ مسائل مرامی و تئوریک باید جزء برنامه و اساسنامه باشد و پذیرش آنها نیز شرط عضویت باشد .

ب ــ مسائل مرامی و تئوریک باید جزء برنامه و اساسنامه باشد اما پذیرش آنها شرط عضویت نباشد .

ج ــ مسائل مرامی و تئوریک باید از برنامه و اساسنامه جدا شود .

نظریه نخست در عمل و به‌طور سنتی اندیشه غالب را تشکیل می‌دهد . سوای این که کی چه می گوید خود اساسنامه‌ها و برنامه‌های تدوین شده در طول تاریخ جنبش کمونیستی ایران به‌طور عمده گواه غالب بودن همین بینش و روش هستند . این بینش و روش آنچنان در جنبش ما پاسفت کرده است که امروز دیگر هر تئوریسین و جمعبندی کننده‌ای چنانچه بخواهد طرح برنامه‌ای ارائه دهد به‌طور خود کار فصولی پنج‌گانه شامل تاریخ حزب و جهان بینی آن ، اوضاع جهان ، اوضاع کشور ، ضرورت تحول و برنامه سیاسی را با زبانی سخت دانشگاهی و ناآشنا برای کارخانه و اداره تنظیم می‌کند و بالای آن هم تصریح می‌کند که پذیرش و اجرای این برنامه شرط عضویت در سازمان (ویا حزب) ... است . چنین برنامه‌ها و اساسنامه هائی با حجم زیاد ، با تشریح جزئیات اعتقادی و باورهای فلسفی و وجدانی ، با ردیف کردن منظومه مطولی از تئوری های بسیار بغرنج و پیش گوئی های بسیار شگفت راجع به روزگار اکنون و آینده ، با تاکید پرخاشگرانه و آئین پرستانه و روانشناسانه بر صحت مطلق هر آنچه در این گونه برنامه‌ها و اساسنامه‌ها می‌آید ، و سرانجام با مشروط کردن عملی عضویت هر زحمتکشی به پذیرش این مجموعه بغرنج اندیشه‌ها و باورها ، و بالاتر از همه با عمده کردن عملی مساله ماده و روح به‌جای سرمایه‌داری و سوسیالیسم در مقیاس روابط سازمانی و تبلیغی و ترویجی با مردم ، یکی از مهم‌ترین وسائل تخریب نفوذ سیاسی پیشاهنگ کمونیست در میان مردم کشور و یکی از مهم‌ترین عوامل ذهنی وضع فلاکت بار جنبش ما در مقطع کنونی هستند .

برای یافتن حلقه اصلی بحث نخست باید آنچه را مسائل مرامی و تئوریک می‌نامیم ، از مسائل سیاسی و سازمانی تفکیک کنیم ، و آنگاه روشن تر می‌توان گفت که چرا این مسائل باید از برنامه و اساسنامه جدا شوند . منظور ما از مسائل مرامی و تئوریک در این بحث شامل آن مسائلی است که به‌صورت استراتژی و تاکتیک مبارزه ، به‌صورت آماج های دور و نزدیک سیاسی ــ اقتصادی ــ اجتماعی و آماج های تشکیلاتی

www.iran-archive.com

نجسم نمی‌یابند ، بلکه بنیان های فلسفی ، اعتقادی و تئوریک استراتژی ـ تاکتیک و آماج‌های سیاسی ـ اقتصادی ـ اجتماعی و سازمانی ما را تشکیل می‌دهند . مثلا ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی ، آنجاکه به صورت تئوریک مطرح است و روش برخورد ما را با جهان و جامعه مشخص می‌کند ، جنبه مرامی و تئوریک دارد ، اما آنجاکه ما از راه انطباق این ماتریالیسم بر شرایط تاریخ و جهان و کشور خودمان به آماج‌های مشخص سیاسی ـ اقتصادی ـ اجتماعی و به استراتژی تاکتیک مشخص برای رسیدن به این آماج‌ها دست می‌یابیم دیگر با سیاست (به مفهوم وسیع کلمه) یعنی با برنامه سیاسی مواجهیم . در این جا ما با سیمای عملی آن ماتریالیسم ، با سیمایی که آن ماتریالیسم به میان مردم می‌رود و برای آنها ماتریال واقعی زندگی را فراهم می‌کند روبروهستیم . به گونه‌ای نازل‌تر و ژرف‌تر اگر مساله را بررسی کنیم می‌بینیم که در خود فلسفه ماتریالیسم مساله مرکزی ماده و روح است . این مرام است و تئوری و باور . اما این مساله ماده و روح یا طبیعت و خدا ، علیرغم بنیادی بودن آن ، در میدان رزم اجتماعی به همان شکل مرامی یا شکل خالص خود نمی‌تواند عامل تعیین خط و مرز میدان اصلی رزم باشد . ما نمی‌توانیم توده‌ها را حول ماده علیه روح بسیج کنیم . همان طور که نباید آنها را حول خدا و علیه علم بسیج کرد . نبرد ماده و روح در برنامه و سیاست به صورت نبرد آماج‌های مترقیانه سیاسی ـ اجتماعی ـ اقتصادی و فرهنگی با آماج‌های ارتجاعی تجسم می‌یابد . اگر یک دانشمند ایده‌آلیست در آزمایشگاه ماتریالیست می‌شود (که درست است) ، یک زحمتکش ایده‌آلیست نیز در میدان نبرد به خاطر سوسیالیسم ماتریالیست می‌شود . سوسیالیسم میوه درختی است که ریشه تئوریک آن ماتریالیسم دیالکتیک است . در میدان رزم توده‌ای دست‌های گوناگونی برای چیدن این میوه دراز می‌شود . این دستها همه یک سمت و یک هدف دارند ، اما صاحبان همه این دست‌ها از ریشه درختی که سوسیالیسم میوه آن است اطلاع ندارند و لزومی هم ندارد که حتما همه همزمان چنین اطلاعی داشته باشند . مردم تاریخ را بدون اطلاع دقیق از همه قانونمندیهای آن ساختند . این سوسیالیسم یعنی میوه درخت اندیشه ماتریالیستی است که جان بخش است نه خود آن ریشه . بدون آن ریشه این میوه بارنمی‌آمد اما بدون این میوه آن ریشه ارزشی نداشت . همه ارزش آن ریشه در این میوه تجسم می‌یابد و به خاطر همین میوه است .

پیشرو کمونیست ، حزبی که اندیشه سوسیالیسم را می‌شناسد و رزم سیاسی را در راستای آن پیش می‌برد ، بی‌گمان و بدون هرگونه تردیدی باید ریشه را به خوبی بشناسد و به منظومه تئوریکی که این آرمان والا را توضیح می‌دهد و ضرورت آن را اثبات می‌کند و چگونگی آن را ترسیم می‌کند ، مجهز باشد .

حزب باید به جهان بینی علمی مجهز باشد تا بتواند رهروگام استوار را سوسیالیسم و کمونیسم باشد . کادرهای حزب و رهبران حزب تنها با تجهیز به نگرش علمی و پایبندی به جهان بینی علمی و اعتلایی ، حزب می‌توانند وظایف انقلابی خود را انجام دهند . اما چنین حزبی ، در نبرد برای بسیج مردم گرد آماج‌های سیاسی خود شان ، در بسیج مردم گرد آماج سوسیالیسم ، در ارائه برنامه سیاسی و

www.iran-archive.com

اساسنامه حزبی خود به مردم، و در دعوت مردم به عضویت در حزب، نه صرفاً بلکه سیاست را باید در مرکز قرار دهد. نباید شناخت و پذیرش ریشه‌های تئوریک سوسیالیسم را شرط پیوستن مردم به حزب خواهان سوسیالیسم بکنیم. نباید دستی را که به دفاع از سوسیالیسم علمی دراز می‌شود، به دلیل عدم اطلاع صاحب آن از ریشه درخت سوسیالیسم شایسته عضویت در حزب ندانیم و آن را دست حزب نشناسیم. نباید دستی را که به دفاع از سوسیالیسم دراز می‌شود با هرگونه واهمه پیرامون جنگ طبیعت و خدا و ماده و روح به تردید و تزلزل بیاندازیم. نبرد طبیعت و خدا و ماده و روح، نبردی در عرصه تئوری و شناخت، نبردی در عرصه مرام است. این نبرد ضروری است و باید در میدان خاص خود پیش برود. حزب باید مدام خود را با اندیشه علمی و به جهان بینی علمی و به علم خالص و ناب تجهیز کند. این کار همیشگی حزب است. حزب باید در عالم ترویج و تبلیغ علیه خرافات و پندار و هر اندیشه اجتماعی ضد علمی پیگیرانه نبرد کند. این کار همیشگی حزب است. اما این نبرد مسلکی و مرامی و تئوریک حزب نباید برنامه سیاسی و اساسنامه سازمانی حزب را که بدانوسیله می‌خواهیم با توده‌های انبوه و غالباً کم سواد و بی‌سواد مرتبط شویم تحت الشعاع قرار دهد. نبرد مرامی و مسلکی حزب در مقیاس برنامه سیاسی و اساسنامه سازمانی حزب نبردی سیاسی و سازمانی است و با استراتژی و تاکتیک سیاسی، با آماج‌های سیاسی و سازمانی توضیح داده می‌شود. در کشوری مثل کشور ما که توده مردم دارای پیشداوری‌های بسیار نادرستی درباره جهان بینی علمی و آماج کمونیسم هستند رعایت مساله فوق اهمیت سرنوشت سازی دارد. دشمنان سوسیالیسم، دشمنان آزادی و دموکراسی، همه تلاششان این است که توجه مردم را از عدالت اجتماعی مطروحه از سوی ما به مساله ماتریالیسم جلب کنند. دشمنان در نبرد با ما می‌کوشند تا مساله ماده و روح و طبیعت و خدا، به طور خاص مساله اسلام و مارکسیسم در مرکز قرار گیرد و بدین وسیله مردم را فریب دهند و علیه ما بشورانند. دشمن با همه قوا می‌کوشد مردم را به نبرد مرامی با ما بکشاند و آنها را از ما متوهم و هراسان کند. دشمن به دروغ به مردم می‌گوید که ما می‌خواهیم اسلام را نابود کنیم و مسجدها را خراب کنیم و با زور توده‌ها را ناچار کنیم مارکسیسم را بپذیرند. دشمن پنهان می‌کند که روی سخن ما با همین مردم مسلمان است و وقتی تاریخ می‌نویسیم و وقتی نبردهای شکوهمند و افتخارآفرین مردم‌مان را در طول قرن‌ها در نظر می‌آوریم بدون تنگ نظری اعتقادات مذهبی و فداکاری‌های آنها در پرتو اعتقاداتشان را در نظر می‌گیریم و ارج می‌نهیم. دشمن البته نمی‌گوید که حلاج و حافظ و مولوی و فردوسی و ناصرخسرو و ابوسلم و سنباد و شاه‌عباس و امیرکبیر و صدها چهره علمی و ادبی و سیاسی دیگری که اینگونه محبوب و مورد احترام دموکراتها هستند خود مذهبی بوده‌اند و ما هم هیچگاه اعتقادات آنها را وارونه جلوه نداده‌ایم. دشمن پنهان می‌کند حتا کمونیست‌ها را از کسانی چون کوچک خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی و آیت‌الله طالقانی و صدها مذهبی و روحانی ترقی‌خواه دیگر. دشمن از این هراس دارد که مردم بدانند برای ما

کمونیست ها هیچ مرامی، جزمرامی که می گوید همه چیزبه نام مردم وبرای مردم،مقدس نیست • دشمن می خواهد برنامه سیاسی ما متروک شود و توده ها را حول خدا علیه ما بسیج کند • کسی که فکرش و روحیه اش زیرسیطره فرهنگ های خارج از کشورنباشد،کسی که بخواهد روبه مردم ایران و درکنار مردم ایران به طور مستقلانه برای پیروزی همین مردم به خون تپیده خرافات زده حماسه آفرین برنامه بنویسد و برزمد نمی تواند این حقایق را پنهان کند • ما باید دوشادوش برای آمیزش با توده های میلیونی را ازبرنامه خود آغاز کنیم •

عامل مهم دیگری نیزما را برمی انگیزد که به جدا کردن مسائل مرامی از برنامه واساسنامه اقدام کنیم ،این عامل همانا ضرورت تامین آزادی کامل عقیده وملزومات آن است که درهررژیم ای ،اعم ازسرمایه داری و یا سوسیالیسم (وبه صورت اولی درکمونیسم که خود تجلی کمال یافته این آزادی است) باید درراه آن بکوشیم • چه ریخت مان آزادی عقیده ومساله جداسازی مسایل مرامی از برنامه واساسنامه وجود دارد ؟ برای پاسخ به این پرسش ازیک شعاررایج درجنبش کمونیستی ایران آغاز می کنیم: دین از دولت باید جدا باشد • این شعارما (که نخستین بار بورژوازی غرب آن را پیش کشید وبه کرسی نشاند) تنها متوجه برکناری رژیم ولایت فقیه و حاکمیت آخوندی نیست •ما این شعاررا پیش روی سازمان مجاهدین نهضت آزادی و همه سازمان های سیاسی ـ مذهبی دیگرهم می گذاریم • ما به سازمان مجاهدین و دیگرسازمان های سیاسی ـ مذهبی می گوئیم که دین را ازدولت و قدرت سیاسی جدا کنند • دین را وسیله مسرزدشی و تفرقه صفوف خلق قرارندهند و قدرت سیاسی را وسیله تحمیل عقاید مذهبی خود نکنند • ما به عنوان مارکسیست البته بسیار شادمان خواهیم شد اگراین نیروها به نگرش علمی مجهزشوند ، اما شعارما بیانگر درخواست ترک اعتقادات مذهبی از سوی آنها نیست • ما درعرصه سیاسی به سازمان مجاهدین خلق می گوئیم دین و فلسفه و مرام شما محترم ،اما دین را دولت و دولت را دینی نکنید • بگذارید ـ به فرض اینکه شما نیزقدرت را به دست گرفتید ـ دولت کارخود را بکند و مسجد کارخود را • بگذارید مردم ایران با هرعقیده ومرام ومتعلق به هرملیت و فرهنگ آزادانه وبافراغ بال درسرزمین خویش زندگی کنند • بگذارید رابطه مردم با دولت ، رابطه مردم باسیاست باشد ونه رابطه آنها با مذهب • وقتی ما این نظریات را مطرح می کنیم البته کاملا آگاه هستیم که رژیم های بورژوائی که برجدائی دین از دولت تکیه کردند ، رژیم هائی ضد مذهبی نبودند و دراین رژیم ها دین بدون هرگونه دغدغه ای و بافراغ بال راه خود را می پیمود • حزبی که شعارجدائی دین از دولت را می دهد درعین حال می تواند حسینی باشد که همه اعضا آن اعتقاد راسخ مذهبی داشته باشند ،اعتقادات دینی اعضا حزب و خود حزب درمجموع یک چیز و درآمیزی دین با برنامه سیاسی و دولت چیز دیگری است •

اکنون باید پرسید آیا وقتی ما ازدیگران درخواست می کنیم که دین را با دولت و برنامه سیاسی درنیآمیزند ، خود می توانیم فلسفه و باورهای مرامی را با دولت درآمیزیم؟ وقتی ما به دیگران می گوئیم که

www.iran-archive.com

نگوئید جمهوری اسلامی یا جمهوری الهی خود مجازیم بگوئیم جمهوری مارکسیستی یا جمهوری ماتریالیستی ؟ آیا ماشین دولتی سوسیالیسم ، می‌تواند ماشین دولتی ماتریالیسم باشد ؟ آیا ماشین دولتی سوسیالیسم می‌تواند فقط از مارکسیست ها عضوگیری کند ؟ آیا ماشین دولتی سوسیالیسم همان حزب خواهد بود ؟ پاسخ این پرسش‌ها منفی است . زندگی به این پرسش‌ها پاسخ منفی داده است و تجربه کشورهای سوسیالیستی نیز نشان داده که چنین نیست . ماشین دولتی سوسیالیسم عبارت است از دمکراسی خلق ، عبارت است از دموکراسی مردمی با رهبری کار ، عبارت است از ماشین پیش‌روی به سوی دمکراسی و عدالت هرچه بیشتر و ماشین دفاع از منافع اکثریت در برابر نیروئی که می‌خواهد با تکیه بر قهر ، حاکمیت اقلیت را بر اکثریت مستقر کند . این ماشین حتی در اتحاد شوروی که ۷۰ سال از عمر آن می‌گذرد نیز بر میلیون ها نیروی توده‌ای با عقاید مختلف متکی است . پس از ۷۰ سال حزب کمونیست اتحاد شوروی هنوز ۱۸ میلیون از جمعیت نزدیک به ۳۰۰ میلیونی اتحاد شوروی را تشکیل می‌دهد . نیروی سوسیالیسم اما تنها ۱۸ میلیون عضو حزب نیست . نیروی سوسیالیسم برابر با همه نیروی زحمت است . در کشورهای سوسیالیستی طی این سالهای طولانی تجربه‌ای که به دست آمد در جهت تامین دمکراسی و آزادی عقیده هرچه بیشتر است . هیچ دولت و سیاست سالم سوسیالیستی هیچگاه بر اساس ماتریالیسم و مارکسیسم با توده‌های مردم و با رهپویان سوسیالیسم خط و مرز نکشیده و برای گستردن مسائل مرامی به قدرت متوسل نشده است . امروز بیشتر از هر زمان می‌توان امیدوار بود که در کشورهای سوسیالیستی روند دمکراتیک نبرد عقاید و مرام‌ها ، مستقل از روند سیاسی ساختمان سوسیالیسم پیش برود .

آری ، ما علیرغم هم‌پیوندی علت و معلولی فلسفه و سیاست ، در پهنه رزم و در رابطه با توده‌های خلق و در رابطه با قدرت سیاسی این دو را به دقت تفکیک می‌کنیم . همان اندازه که دولت ماتریالیستی بی‌معنی است ، همان اندازه بسیج توده‌ها برای به‌کرسی نشاندن این یا آن فلسفه بی‌معنی است . برای پیش‌برد سیاست چه بسا به قهر نیاز آید ، اما برای پیش‌برد یک فلسفه و یا ورعقیدتی ، توسل به قهر مردود است . سلاح پیش‌برد نبرد مرامی ، تبلیغ و ترویج و اقناع است ، در صورتی که علاوه بر این ها برای سیاست ، سازماندهی و اعمال قدرت ضرورت قطعی دارد .

بدون شک حزب سیاسی قادر است بنیان های مرامی برنامه خود را در شرایط تفکیک برنامه سیاسی و سازمانی از مسائل مرامی بهتر و موثرتر و در سطحی گسترده‌تر پیش ببرد ، چرا ؟ چون به همان اندازه که برنامه سیاسی حزب از راه غلبه بر پیش‌داوری‌های مردم نفوذ بیشتری پیدا کند شرایط برای تجهیز مردم به نگرش علمی بیشتر فراهم می‌شود . اما برعکس ، چنانچه مسائل مرامی با برنامه سیاسی درآمیخته شوند از نافذیت برنامه حزب کاسته می‌شود و بین حزب و مردم فاصله بیشتری می‌افتد و بر همین پایه شرایط برای تجهیز مردم هم به سیاست و هم به نگرش‌های علمی محدودتر می‌شود . از سوی دیگر شکی نیست که اگر یک حزب سیاسی مسائل فلسفی مرامی را هم طراز برنامه سیاسی خود ارائه کند به ناچار

از روش‌های دموکراتیک و از اصل آزادی عقاید ـ اینجا بیشتر و آنجا کمتر ـ عدول خواهد کرد و در این روند می‌تواند به یک حزب قشری و یک شبه فرقه مدرن تبدیل شود .

نظریه دومی که در رابطه با لزوم همراه شدن مسائل مرامی با برنامه و اساسنامه طرح می شود در واقع چیزی جز یک نوع استدلال و سپر دفاعی برای نظریه نخست نیست . نظریه دوم می‌گوید مسائل مرامی باید با اساسنامه و برنامه درآمیزد ، اما پذیرش آنها شرط عضویت در حزب نیست !

اولا ، در کجای برنامه‌ها یا اساسنامه‌های مبتنی بر این نظر تاکنون نوشته شده است که پذیرش مسائل مرامی و یا بخشی از مسائل مرامی و تئوریک شرط عضویت نیست ؟ حتی یک مورد هم یافت نمی شود . در هیچ یک از برنامه‌ها و اساسنامه‌های کلیشه‌ای هیچگاه نوشته نشده است که پذیرش جهان بینی علمی (ماتریالیسم دیالکتیک و ...) مورد تاکید در این برنامه‌ها و اساسنامه‌ها شرط عضو شدن نیست . چنین ارفاقی حتی در مورد کارگران و دهقانان نیز نشده است . در این برنامه‌ها و اساسنامه‌ها همه مسائل مرامی و سیاسی و سازمانی به طور مشروح نوشته شده و چندین جا هم تصریح شده که پذیرش برنامه و اساسنامه (کل برنامه و اساسنامه نه بخش‌هائی از آن ها) شرط عضویت است . مفهوم این کار بسیار روشن است و دیگر نیازی به توضیح بیشتر نیست .

ثانیا اگر کسی واقعا اعتقاد دارد که پذیرش مسائل مرامی ـ تئوریک شرط عضویت در سازمان سیاسی نیست به چه دلیل این مسائل را در برنامه و در اساسنامه‌ای که اختصاص به همین امر عضویت و وظایف و روابط اعضا و ارگانها دارد می‌گنجاند ؟ آیا نمی‌شود این مسائل را جداگانه و به شیوه‌ای دیگر طرح کند و مثلا در مجموعه‌ای دیگر جدا از برنامه و اساسنامه پیشنهادی به توده‌ها ارائه دهد .

ثالثا ، اگر کسی آنقدر غافل است که می‌داند مسائل فلسفی ـ تئوریک نباید وسیله مرزبندی سازمان سیاسی زحمتکشان با توده زحمتکشان گردد و نباید این مسائل شرط عضویت مردم در حزب خود شان باشد ، در آن صورت چگونه ممکن است به این نتیجه برسد که مسائل فلسفی ـ تئوریک را در برنامه و اساسنامه حزب بگنجاند ؟ آیا این نقض غرض آشکار نیست ؟

یک بار در یک حوزه سازمانی از رفیقی پرسیدند آیا آمیختن مسائل مرامی با برنامه و اساسنامه به معنی این است که پذیرش این مسائل شرط عضویت است ؟ رفیق پاسخ داد خیر . از او پرسیدند اما مسائل مرامی با برنامه و اساسنامه به گونه‌ای تفکیک ناپذیر درآمیخته و هم در برنامه و هم در اساسنامه تاکید شده که "پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان و ..." شرط عضویت است . در این صورت هر کسی با پذیرش برنامه و اساسنامه ناچار است مسائل مرامی را هم بپذیرد . رفیق پاسخ داد این دیگر مساله ما نیست ، مساله کسی است که به سازمان می‌آید و خود باید آن را حل کند .

نه ! این مساله مساله مشترک ما (به عنوان سازمان سیاسی) و مردم است . این مساله را ما طرح کردیم و خود باید حل کنیم . مردم برای ما مساله حل نمی‌کنند . مردم راه حل ما را نگاه می‌کنند

www.iran-archive.com

آنگاه تصمیم می گیرند که بما بپیوندند یا خیر . اگر ما مردم را می خواهیم راه پیوستن آنها به سازمان را باید هموار کنیم و نه دشوار!

x x x

برپایه آنچه آمد و با در نظر داشت آزمون ها و آموزش های بسیاری که در دست داریم ، برای تدوین برنامه روش های زیر را نتیجه می گیریم

۱ــ مسائل مرامی باید از برنامه واساسنامه جدا شوند و جداگانه طرح گردند .

۲ــ برنامه واساسنامه باید اسناد پایه ای سازمان در رابطه آن با طبقه کارگر و توده های مردم باشند .

۳ــ برنامه سازمان باید برنامه ای برای رهبری پیکار توده ها باشد . این برنامه اساسا شامل آماج های سیاسی ــ اقتصادی ــ اجتماعی و استراتژی نبرد برای دستیابی به آنهاست .

٤ــ اساسنامه باید شامل ساختار سازمانی و ضوابطی باشد که یکپارچگی و پویائی سازمان را در نبرد به خاطر آماج های برنامه ای اش تامین کند . شالوده اساسنامه رابطه ایست که اساسنامه با مردم برقرار می کند . این رابطه باید عالی ترین سطح دموکراتیسم را بیان کند .

٥ــ برنامه و اساسنامه باید فشرده و مختصر باشند .

٦ــ ساختار برنامه و زبان آن باید ساده و برای توده های مردم آشنا باشد .

برای قضاوت درباره رعایت یا عدم رعایت موارد فوق ، لازم است هم پیش نویس های برنامه و اساسنامه و هم طرح نهائی آنها در میان کارگران و زحمتکشان پیشرو (به میزانی که ممکن است) به نظرخواهی گذاشته شود و نظر این زحمتکشان در تدقیق نهائی اسناد رعایت شود .

www.iran-archive.com

بخش دوم :

سازمان فدائیان خلق ایران : گذشته و آینده

نخستین فصل یامقدمه برنامه ما به تاریخچه سازمان فدائیان خلق ایران اختصاص دارد . این فصل ــ هرچند فشرده ــ برای آشناکردن مردم باسازمان لازم است . درپیش‌نویس مصوب کمیسیون ودر پیش‌نویس ارائه‌شده از سوی نگارنده و رفیق بهمن ، کوشش شده تاگذشته سازمان به‌گونه یك شناسنامه جمعبندی شود . رجوع به این پیش‌نویس‌ها تفاوت‌هائی را ، هم‌درارزیابی گذشته سازمان وهم درترسیم آینده سازمان منعکس می‌کنند که بررسی آنها بسیارپراهمیت است . اهمیت مساله درآن است که اگرفدائیان خلق به درستی ندانند که این سازمان از کجاآمد و به کجامی خواهد برود ، اگرندانیم که می‌خواهیم چگونه سیمائی از سازمان نزد توده‌های مردم ترسیم کنیم ، چه بسا ضربات بازهم بدتری به دستاورد دوده‌ه‌ساله و پیدارجانبازترین فرزندان این میهن به‌خون تپیده وارد آید .

تفاوت‌های غیرمرکزی و جزئی ترپیشنهادهای ارائه شده‌را خود رفقامورد بررسی قرارمی‌دهند . در این نوشته کوشش نگارنده آن است که مسائل اصلی مطروحه درتدوین تاریخچه سازمان ، چشم‌انداز آینده زندگی انقلابی سازمان مشخص و بررسی شود .

مسائل مرکزی درارزیابی گذشته جنبش فدائیان خلق ایران

درارزیابی گذشته جنبش فدائیان خلق ایران و درتدوین تاریخچه سازمان ــ بادرنظرگرفتن وضعیت کنونی مباحثات ــ مسائل زیراصلی وکلیدی ودرکانون بحث هستند

۱ــ آیاپیدایش سازمان فدائیان خلق یك ضرورت بود یایك اتفاق مبتنی برانحراف از جنبش انقلابی ــ کارگری؟

۲ــ آیاسازمان فدائیان خلق بخشی از جنبش انقلابی ــ کارگری و یك نیروی پیشاهنگ آن بود یایك سازمان خرده‌بورژوائی بود ؟

۳ــ آیاپیشروترین و پویاترین پیشاهنگ انقلابی سازمان فدائیان خلق بود و یاحزب توده‌ایران چنین نقشی را درجامعه‌ما ایفامی کرد ؟

۴ــ آیاسازمان فدائیان خلق ایران انترناسیونالیست بود ؟ ویاانترناسیونالیسم راحزب توده‌ایران نمایندگی می‌کرد .

کوشش می‌شود تامسائل فوق باحداکثرفشردگی پاسخ داده شوند و بحث مشروح بماند برای فرصت و امکانات بیشتری رابرای بررسی این مسائل و بسیاری دیگرتامین کند .

* * *

پیدایش سازمان فدائیان یك ضرورت بود یایك اتفاق مبتنی برانحراف از جنبش انقلابی کارگری؟

ارنیمه دوم سال ۶۰ تاکنون دربرابراین پرسش‌ردو پاسخ عمده ارائه شده است ، یك نظرمی‌گوید که پیدایش سازمان یك ضرورت تاریخی و درنتیجه خلاء پیشاهنگ درجنبش انقلابی و کارگری کشورما بوده است

www.iran-archive.com

و نظر دیگری گوید که پیدایش سازمان عبارت از ظهور یک جریان انقلابی خرده‌بورژوائی بود که زیر تاثیر انشعاب مائوئیستی از جنبش جهانی کمونیستی قرار داشته و خود پرچم مقابله با پیشاهنگ طبقه کارگر ایران، یعنی حزب توده را به‌کف گرفت. برنامه سال ۱۳۶۱ که زیر سیطره کامل حزب پرستی تدوین شد با مد نظر قرار دادن نظرو م درباره سازمان چنین می‌گوید:

"... نیروهای نوخاسته که با تمایل در حال گسترش ضد استبدادی، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری به جنبش پیوستند روز به روز نقش برجسته‌تری می‌یافتند. یکی از این جریان ها سازمان چریکهای فدائی خلق ایران است ..."

از دیدگاه برنامه ۶۱، این "یکی از جریانها" با: "مبارزه پیروزمندانه علیه ماجراجویی، مائوئیسم و همه اشکال انعلابیگری کاذب و نزدیکی روزافزون به مواضع اصیل طبقه کارگر، سرانجام تشوری، برنامه و سیاست طبقه کارگر را (... حزب توده ایران را) در تمامی جهات راهنمای عمل خود قرارداده و بر همین اساس به‌مقام والای گردان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران ارتقاء یافته است و ..."

بدینگونه، از دیدگاه برنامه ۶۱، این "یکی از جریان ها" بغل دست بقیه جریانها (شامل مجاهدین خلق، جریان رهبری خمینی و غیره) قرار دارد و هرگونه ارتباط آن با جنبش کارگری قطع است. پس از این که این "یکی از جریان‌ها" از هفتخوان نبرد با هفتاد و هفت انحراف می‌گذرد، تازه به‌ناگهان خورشید هفت اقلیم یعنی حزب توده ایران را زیارت کرده و با غرق شدن در انوار برنامه و سیاست حمایت از خط امام" خود به‌مقام شوالیه (گردان) جنبش کارگری نایل آمده و در خدمت پادشاه خطه انقلاب کمر سفت می‌بندد!

در سرتاسر مقالاتی که طی سالهای ۶۰ و ۶۱ پیرامون "وحدت" و مقام و موقعیت حزب و سازمان نوشته شده این "یکی از جریان ها" بی‌رحمانه و خیره سرانه همه هست و نیستش مورد حمله و انکار قرار گرفته و نام و نشان و درفشش به‌سان شکست خوردگان پیش پای انحرافات حزب توده ایران انداخته شده است.

اندیشه‌ای که بدینگونه سازمان را ارزیابی می‌کند رفته‌رفته نیروازدست می‌داد و با مه‌ابله پرتوان تری روبرو می‌شد. اما این اندیشه ادامه‌یافته و به امروز رسید و قصد آینده دارد. این اندیشه امروز در شکل بغرنج‌تر و ساده‌گول زن تری وارد فصل نخست برنامه مصوب "کمیسیون برنامه" شده است. در سند مصوب کمیسیون گفته می‌شود:

"با تحول در آرایش طبقاتی جامعه به‌ویژه با گسترش طبقه کارگر و توده روشنفکران، با تشدید تضادهای ناشی از رشد شتابان سرمایه‌داری وابسته و نیز تحت تاثیر دامنه‌یابیهای سوسیالیسم و اوج‌گیری جنبش‌های انقلابی جهان، زمینه مساعدی برای جلب نسل تازه‌ای از انقلابیون ایران به سوی مارکسیسم و پذیرش جهانبینی سوسیالیسم فراهم آمد. ضعف پیشاهنگ طبقه کارگر ایران (یعنی حزب توده، ظاهرا ایشان در چارچوب شده بودند!) که مانع حضور فعال و موثر او در جامعه بود، و نیز رشد شتاب

www.iran-archive.com

واختلاف درجنبش کمونیستی وکارگری درجهان (یعنی مائوئیسم) روند شکل گیری دیدگاههای فعالین نوخاسته چپ راتحت تاثیرقرارمی داد. چنین است عمده‌ترین مختصات شرایط عینی و ذهنی که بربستر آن فدائیان خلق ایران شکل گرفتند".!

همان فکربرنامه ۶۱، بدون کم‌وکاست. چه عواملی روند شکل گیری فدائیان رازیرتاثیرداشتند؟ یکی شکاف واختلاف درجنبش کمونیستی وکارگری، یعنی چی؟ روشن است که منظورپیش‌نویس‌این نیست که دراین "شکاف واختلاف" عوامل و سمتگیری های مثبت و "انترناسیونالیستی" برپیدایش فدائیان خلق تاثیرگذاشته‌اند. منظوراین جمله این است که "مائوئیسم" و "ضدانترناسیونالیسم" یعنی عوامل و سمتگیریهای منفی درروند "شکاف"، پیدایش فدائیان رازیرتاثیرگرفتند. معنی کارگرفهم‌این جمله این است، مائوئیسم که جنبش کمونیستی رادوشقه‌کرد درکشورما حزب پیشاهنگ طبقه کارگر (یعنی حزب توده) رازیرضرب گرفت و یکی از عوامل پیدایش جنبش فدائیان خلق شد.

عامل دیگرپیدایش سازمان چیست؟ این عامل عبارت است از "ضعف پیشاهنگ طبقه‌کارگرایران" (یعنی حزب توده‌ایران)، می‌بینیم که "پیشاهنگ طبقه‌کارگر" وجود دارد، بنابراین ضرورتی برای پیدایش پیشاهنگ دیگری وجود ندارد. اما این پیشاهنگ "ضعیف" بود. به‌کلمه ضعف‌توجه کنید. ضعف صفتی است که هیچ‌گونه کج‌روی وکج‌اندیشی و ناتوانی معنوی رابیان نمی‌کند. ضعف جنبه جسمی و کمی دارد، واحتمالا عامل آن هم ضربات کودتای ارتجاعی ۲۸ مرداد است. امروز بسیاری از احزاب کمونیست دچارنیکونه "ضعف" هاهستند. چنین "ضعفی" راچگونه باید جبران کرد؟ باوصل کردن سرم‌ازیک رگ به رگ دیگر، باپیوستن به ضعیف، باجوانکردن و آبادکردن آن. جبران چنین ضعفی از طریق درست‌کردن یک سازمان دیگرنتیجه عکس می دهد وبنابراین مطابق منطق نظرفوق "انحرافی" است. نتیجه این‌که سازمان فدائیان خلق برپایه دوانحراف پدیدارشد، انحراف اول متاثرشدن از مائوئیسم‌وانحراف دوم عدم رفع "ضعف" پیشاهنگ طبقه‌کارگراز طریق پیوستن به آن. چنین است جمعبندی پیش‌نویس‌مصوب کمیسیون که درتاریخ آذر ۶۶ درراس‌مجموعه پیشنهادهای رفیق صادق به تشکیلات ارائه شد.

انکارضرورت تاریخی پیدایش‌جنبش‌فدائیان خلق به مثابه جنبشی درراستای پیشاهنگی جنبش انقلابی وکارگری کشورما، انکارضرورت پیدایش‌جنبش‌فدائیان خلق به‌مثابه پاسخی به انحرافات ایدئولوژیک سیاسی حزب توده‌ایران و پاسخی به خلاء پیشاهنگ درجنبش‌انقلابی، وبرعکس‌ترسیم جنبش‌فدائیان خلق همچون یک جنبش‌متکی برانحرافات، اندیشه‌ای برضد واقعیت و منافع‌مردم‌ماست. این اندیشه ذره‌ای از خون سرخ فدائی و دره‌ای از نورزرین نوزائی رادرخود ندارد. این اندیشه،اندیشه حزب پرستی و هژمونیسم است. اندیشه‌ای است که به دلیل انتقادهای بنیانگذاران سازمان به حزب توده ایران و به برخی از مواضع حزب کمونیست اتحاد شوروی، سازمان رابرخاسته از انحراف اعلام می‌کند. این اندیشه آنقدرکهنه و متحجراست که اصلا نمی‌فهمد بسیاری از انتقادهای بنیانگذاران سازمان،

www.iran-archive.com

امروز ارسوی خود حزب کمونیست اتحاد شوروی ــ صد بار شدیدتر ــ مطرح می‌گردد.

سازمان فدائیان خلق ایران محصول ضروری رشد و تکامل جنبش انقلابی کشورما بوده است. علل اصلی پیدایش سازمان ما عبارتند از

۱ــ رشد اقتصادی ــ اجتماعی کشور و به‌تناسب آن رشد اقشار مختلف زحمتکش جامعه سرمایه‌داری ــ خصوصا طبقه کارگر و روشنفکران زحمتکش ــ و براین پایه فراهم شدن شرایط عینی رشد و نوسازی جنبش انقلابی و کارگری.

۲ــ تحولات گسترده فرهنگی در کشور بر پایه شرایط مادی فوق‌العاده. این تحولات سبب پیدایش یک دوره بسیار پربار فرهنگ آفرینی و روشنگری انقلابی و مردمی شده‌اند. بنیانگذاران سازمان ما خود در ارتباط تنگاتنگ با چنین تحولاتی بودند. این تحولات فرهنگی همه جریان های سیاسی را زیر تاثیر گرفتند.

۳ــ تشدید تضادهای جامعه در راستای نوسازی بورژوائی کشور، و در مرکز همه تشدید تضاد مردم آگاه با دیکتاتوری نوسازی شده و رو به تشدید شاه.

۴ــ بازتاب موفقیت های سوسیالیسم و جنبش‌های انقلابی در کشور و آغاز یک دوره مارکسیسم گستری در چارچوب تحولات فرهنگی دگرشده.

۵ــ فرارگرفتن جنبش دانشجویان و روشنفکران خلقی در راس جنبش خلق.

۶ــ عدم وجود پیشاهنگ فعال و پیشارجود در راس جنبش کارگری و انقلابی کشور.

۷ــ غلبه دگماتیسم فرصت طلب و گرایش هژمونیستی بر حزب توده ایران و انفعال همه جانبه آن.

۸ــ ضرورت اتحاد موضع مستقل و انتقادی نسبت به برخی تلاشهای هژمونیستی از سوی حزب کمونیست اتحاد شوروی و تلاشهای عظمت طلبانه و همبستگی ستیزانه از سوی حزب کمونیست چین، ضمن دفاع انترناسیونالیستی از کشورهای سوسیالیستی و همه احزاب، سازمانها و جنبش‌های انقلابی و ترقی خواه جهان.

۹ــ ضرورت ایجاد مناسبات مبتنی بر اعتماد و همکاری متقابل بین پیروان سوسیالیسم علمی و دیگر نیروهای مترقی ملی و مذهبی.

۱۰ــ ضرورت نبرد پرتوان در سنگر ایران، علیه رژیم شاه و برای آزادی، استقلال همه جانبه ملی پیشرفت و سوسیالیسم.

سازمان فدائیان خلق ایران محصول این ضرورت ها و پاسخگوی این ضرورت ها بوده است. نه جبهه ملی و نه حزب توده ایران نیازهای جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور ما را پاسخ نمی‌گفتند. حزب توده ایران پس از کودتای ارتجاعی ۲۸ مرداد و آسیب های فراوان، به لحاظ فکری نیز به حزبی دگماتیست و کرخت تبدیل گشته و نیروی عمده آن نیز خارج از کشور مستقر شده بود. شرایط نوین را پیشاهنگی نوین می‌بایست. این پیشاهنگ اگر پدید آورده نمی‌شد (که نمی‌توانست نشود)، و یا اگر به حزب توده ایران می‌آمیخت و می‌پیوست جنبش انقلابی کشور ما پاسخ مهم‌ترین نیازهای خود را نمی‌یافت. جنبش

فدائیان خلق به‌دلیل همین ضرورت‌ها به سرعت به یک جریان اجتماعی فراروئید. جنبش فدائیان خلق نخبه‌ترین نیروهای فرهنگی جامعه‌ایران و بسیاری از برجسته‌ترین سیماهای ملی و مردمی کشورما را به خود جلب کرد. جنبش فدائیان خلق جنبشی شد که فرهنگ سازان و آینده پروران کشورما با فراغ‌بال و آزادانه و سرافرازانه برایش قلمها زدند و تبلیغ می‌کردند و به‌خاطرش زحمت می‌کشیدند. جنبش فدائیان خلق به جنبش چریکها محدود نبود، حدود واقعی این جنبش تا قلب دانشگاه و اداره و کارخانه و سپس روستا گسترش یافت و در همه این پهنه گسترده پیام‌آور آزادی، استقلال و سوسیالیسم بود. البته سازمان ما یک سازمان جوان بود و نمی‌توانست پاسخگوی بی‌عیب و نقص این ضرورت‌ها باشد. سازمان در راستای پاسخگوئی به‌این ضرورت‌ها دچار چپ روی‌ها و کج‌روی‌های جدی شد و زیانهای بسیاری نیز از این راه متحمل گردید. اما اتکا جنبش ما بر ضرورت‌های واقعی جامعه و نیازهای جنبش خلق توان مقابله با چپ روی‌ها و کج‌روی‌ها را در آن پدید می‌آورد و همچنانکه تاریخ روشن ساخت بر آن چپ روی‌ها و کج‌روی‌های دوران جوانی گام به‌گام پیروز میشد.

آیا سازمان فدائیان خلق، بخشی از جنبش انقلابی ـ کارگری و یک نیروی پیشاهنگ آن بود یا یک سازمان خرده بورژوایی؟ برنامه مصوب سال ۶۱ رابطه جنبش فدائیان خلق و جنبش کارگری را قطع می‌کند آن را "یکی از جریان‌های" ضد استبدادی، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری با آرمان‌های سوسیالیستی" در سمت چپ طیف "نیروهای نوخاسته‌ای که پاتامیل در حال گسترش ضد استبدادی... به جنبش می‌پیوستند" ارزیابی می‌کند. در سمت راست این طیف جریان رهبری "امام" و در مرکز آن مجاهدین خلق قرار داشتند.

تفکر فوق با همان سماجتی که می‌کوشید فدائیان خلق را با نیروهایی چون نیروهای "امام" در یک قالب قرار دهد، تلاش می‌کرد حزب توده ایران را تافته‌ای جدا بافته و به‌کلی متمایز و غیرمتشابه با سایر نیروهای انقلابی جلوه داده و آن را صاحب انحصار همه صفات حمیده "طراز نوین" و تنها "پیشاهنگ" و "میراث دار" طبقه کارگر ایران معرفی کند. از نگاه این گرایش قلمداد کردن هر سازمان سیاسی انقلابی دیگری تنها با گذر حزب توده ایران می‌بایست سنجیده می‌شد. این تفکر امروز هم در سازمان ما نیرومند است و هم چنان پیگیرانه به‌بی هویت کردن و در سایه قرار دادن جنبش فدائیان خلق به‌سود حزب توده ایران مشغول است. بدون به‌پایان رساندن نبرد با این گرایش هیچ مبارزه ایدئولوژیکی در سازمان ما به پایان و به‌سرنوشت نیک نخواهد رسید.

ما برخی از ضرورت‌های پیدایش جنبش فدائیان خلق را برشمردیم؛ در تکمیل آنچه آمد و در روشن سازی تعلق جنبش فدائیان خلق به جنبش انقلابی ـ کارگری ایران نکاتی را بررسی می‌کنیم:

۱ ـ جنبش فدائیان خلق از همان آغاز جنبشی بود معتقد و مجهز به جهان بینی علمی مارکسیسم و آماج آن برپایی سوسیالیسم و شکوفایی آن در کشورما بود. جنبش فدائیان بر پایه همین جهان بینی و برای تحقق همین آماج‌ها، آگاهانه و طبق برنامه شکل گرفت.

البته جنبش فدائیان خلق ایران نیز مثل تقریبا تمام احزاب و جنبش‌های انقلابی ـ کارگری دیگر در طول زندگی خود، خصوصا در دوران کودکی خویش کج روی‌ها و چپ روی‌هایی داشته است. اما نه تنها میزان کج روی‌ها و چپ روی‌های سازمان ما به آن اندازه‌ای نبود که تعلق آن را به جهان بینی علمی و آرمان کمونیستی مخدوش کند، بلکه کج روی‌های ما از بسیاری از احزاب بسیار پرسابقه و بسیار پذیرفته شده کمتر بوده است. به‌قول معروف، هرکه با مش بیش برفش بیشتر. امروز حتی حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز به‌چنان انحرافاتی در دهه‌های گذشته تا ریخ حزب اشاره می‌کند که کج‌روی ـ

های ما درمقایسه با آنها بیشتربه یک خطای ازسرمعصومیت شبیه است.

۲ ـ جنبش فدا ییان خلق هیچ گاه ازیک ایدئولوژی به ایدئولوژی دیگری گذرنکرده است ،وحدت ایدئولوژی درجنبش ما تفاوت با رزآن را با همه روندهای تکامل جنبش های انقلابی ـ دمکراتیک به جنبش کمونیستی نشان می دهد.

۳ ـ جنبش فدا ییان خلق برپایه نقدکارنامه حزب توده ایران وردنقش پیشاهنگی آن وباهدف مشخص ایجادپیشاهنگ برای جنبش کارگری وانقلابی ایران پا به میدان رزم نهادوهمواره ایجاد پیشاهنگ یکی ازهدف های آن بوده است . عدم تلاش برای ایجادحزب دردورنخست فعالیت جنبش فدا ییان خلق وگرایش آن به ایجادیک پیشاهنگ سیاسی ـ نظامی ، البته درآمیخته باخطاهای تئوریک ـ سیاسی جدی بود.اما این خطاها درچارچوب تلاش برای ایجادپیشاهنگ مفهوم می یابند. ونه برپایه نفی آن .

۴ ـ جنبش فدا ییان خلق درراستای نبردبرای ایجادپیشاهنگ ، برضرورت پیشاهنگ خلق تاکیدداشت ومی کوشیدا قشارمختلف مردم ، خصوصا روشنفکران وکارگران را به سوی خودجلب کند. تئوری پیشاهنگ خلق نه تنها نافی پیشاهنگ طبقه کارگرنیست بلکه درشرایط جوامعی مثل ایران شکل واقعی پیشاهنگ طبقه کارگراست. درکشوری مثل کشورما پیشاهنگ طبقه کارگرتنها وتنها زمانی که به صورت پیشاهنگ خلق درآید، زمانی که درمیان اقشارمختلف خلق نفوذ کندوخودرا به مثابه سنگر رزم آنها بشناساند،می تواندطبقه کارگررا که دراقلیت قراردارد، ازانزوادرآوردوبه حزب آن توان پیروزی ببخشد.فدا ییان خلق با غریزه سیاسی خوددریافتندکه به مثابه ره پویان سوسیالیسم وبه خاطر سوسیالیسم باید بتوانندهمه اقشارخلق را به رهبری خودامیدوارکنندوبه خاطراین هدف می بایست را بطه هرچه صمیمی تری با نیروهای خلق برقرارسازند.آنها دریافتندکه نبایدمدام براختلاف میان مردم انگشت بگذارند،برعکس بایدبرنقاط وحدت خلق تکیه کنندوخلق را درراستای آماج های مشترکشان متحدکنندوبه میدان بکشانند.اگرفدا ییان به چنین کاری موفق می شدند، آن گاه درعمل آنچه سرکردگی طبقه کارگرنامیده می شود، ازطریق سرکردگی نیروی خواهان سوسیالیسم تامین می شد.این تلاش فدا ییان خلق که گاهی به نادرست زیرعنوان " پوپولیسم " موردحمله قرارگرفته ،نه خلق گرایی درتئوری بلکه خلق گرایی عملی با تکیه برطبقه کارگروا ندیشه راهبرآن بوده است . این گرایش نه تنها نادرست نبوده ، بلکه امروزبایدموردتاکیدقرارگیردومتناسب با آموزش ها وآزمون های علمی وانقلابی تکامل یابدوراهنمای عمل ما قرارگیرد.بگذارهمه خلق حزب طبقه کارگررا ازآن خودبدانند، بگذارحزب طبقه کارگرنشان دهدکه ازآن هدف های ترقی خواهانه همه خلق است ،بگذارزحمتکشان بدانندکه پیشاهنگی بهترازپیشاهنگ طبقه کارگرندارند، بگذارهمه اقشارخلق بدانندکه پیشاهنگ سوسیالیست دمکراتیک ترین انسانی ترین، اخلاقی ترین وآینده سازترین مناسبات را با آنها برقرارمی کنند.بگذارحزب طبقه کارگر، حزب تمامی زحمت باشد.

۴ ـ جنبش فدا ییان خلق همواره برضرورت متشکل شدن طبقه کارگروبرضرورت اهمیت پیوند پیشاهنگ با طبقه کارگرتاکیدداشته است ،کج روی های سیاست ما ویاعدم موفقیت ما دربرقرارپیوند مطلوب نمی تواندبه مفهوم عدم تلاش ما برای سازمان دهی وبسیج طبقه کارگرتلقی شود.تاریخ نشان دادکه دراولین فرصت پس ازانقلاب فدا ییان همه توان خودرا به بسیج کارگران اختصاص دادند،بدون اینکه براین کارنیازبه ایدئولوژی دیگری داشته باشند.ستادهای چریک های فدا یی کارگری ترین مراکزتجمع نیروهای سیاسی بوده اند.

۵ ـ جنبش فدا ییان خلق همواره یک جنبش میهن پرست وانترناسیونالیست بوده است . این دوخصیصه برجسته کمونیستی ازخصایص بارزجنبش ما بوده اند.دراین باره درصفحات آتی خواهیم نوشت .

۶ ـ وبالاخره جنبش فداییان خلق برای اثبات پیوندخودبا جنبش انقلابی ـ کارگری وبرای اثبات پیشاهنگی خودمی توانندتاریخ راگواه گیرد.بدون جنبش فداییان خلق امروزجنبش کمونیستی ایران برهوتی بیشترنبود.امروزنیروی عمده وپیشروجنبش کمونیستی ایران را سازمان فداییان خلق ایران تشکیل می دهد.امروزوقتی ازدیگرنیروهای مارکسیست سخن می گوییم بایدتوجه داشته باشیم،که بخش اعظم آنها جزء جنبش فداییان خلق بوده ودرمکتب آن تربیت شده اند.امروزاگرهمه منسوبین به جنبش فدایی خلق ـ منجمله راه کارگر ـ راجمع بزنیم وازمجموع جنبش کمونیستی کم کنیم ،درمیدان عمل باقی مانده بسیار اندک خواهدبود.این همه گواه آن است که جنبش کمونیستی ایران بدون جنبش فداییان نمی توانست رشدکندوبدین جایگاه برسد.این همه گواه آن است که جنبش کمونیستی ایران را فداییان خلق ازگزندکج روی ها وناتوانی های حزب توده ایران تاحدی نجات دادندوبه آن توان نوپویی ونوزایی دادند.

روشن است که جوانی چریک های فدایی خلق وروش نبردآنها هرگزنمی توانست عامل تفکیک آنان ازجنبش کمونیستی باشد.عاملی که حزب توده ایران برای تفکیک جنبش فداییان خلق ازجنبش کمونیستی بیشتربدان متوسل شده ومی شود،همانا جداسری سازمان ازحزب توده ایران، عدم پیوستن فداییان به اندیشه های منتشردراسنادجلسات مشاوره ،وبالاخره " تفاوت " انترناسیونالیسم فداییان خلق باانترناسیونالیسم حزب توده ایران است .درباره اولی صحبت کردیم، پیرامون دومی در " بیان های برنامه ما" صحبت کردیم وبازهم مشروحترصحبت خواهیم کردواما سومی رادرهمین نوشته لازم است مختصرا بررسی کنیم. (فکرمی کنم پاسخ این سئوال که فداییان خلق وياحزب توده ایران کدامیک پیشروتربوده اند، (موردسوم) درضمن بررسی سایرمسایل داده شده ،بنابراین دیگربه آن نمی پردازیم).

* * *

آیا جنبش فداییان خلق انترناسیونالیست بود؟ ویاانترناسیونالیسم راتنهاحزب توده ایران نمایندگی می کرد؟

بررسی تاریخ سازمان فداییان خلق به خوبی نشان می دهدکه انترناسیونالیسم ، هم پیوندبا میهن پرستی انقلابی، همواره یکی ازخصلت های بسیاربرجسته سازمان ما بوده وفداییان خلق نه در حرف ،بلکه درعمل وباخون خودانترناسیونالیسم راپاس داشته اند.فداییان خلق باالهام ازجهان بینی علمی خودوبرپایه منافع مردم کشورخویش همواره ازکشورهای سوسیالیستی،ازجنبش های کمونیستی انقلابی ورهایی بخش وازهررزم آزادی خواهانه وعدالت پژوهانه ای درسراسرگیتی حمایت کرده اند.خون فداییان خاک فلسطین واردن وعمان رادرراه انترناسیونالیسم رنگین کرده است.صدها شهیدفدایی دربرابرجوخه های اعدام وروی تخت شکنجه گاه ها انترناسیونالیسم راپاس داشته اند . پس چگونه می توان به این جنبش غیرانترناسیونالیست گفت ؟

اولین وپایه ای ترین دلیل حزب توده ایران ونگرش موافق آن درانتقادانترناسیونالیسم فداییان خلق ازآنجاست که ،این نگرش اصلا جنبش فداییان خلق راکمونیست نمی داندکه انترناسیونالیست بداند.این نگرش بانفی ماهیت جهان بینی فداییان خلق جبراچشم های خودرابرروی خصلت انترناسیونالیستی جنبش ما می بندد.بنابراین بااثبات اینکه جنبش فداییان خلق، جنبشی پیرو جهان بینی علمی بوده ،مهم ترین دلیل نگرش فوق باطل می شود.

دومین دلیل نگرش نافی انترناسیونالیسم فداییان، " عدم همبستگی " فداییان بادیگراحزاب کمونیست وکارگری است. پوچی این دلیل بسیارآشکاراست. اولا هیچ کس نمی تواندموضع انتقادی یک حزب نسبت به عده ای ازاحزاب کمونیست را ، به دلیل خودانتقادغیرانترناسیونالیستی بداند.ما

www.iran-archive.com

حق داریم از هرحزبی، هرچه بزرگ یا کوچک، واز مجموعه ای از احزاب ، هرچندوسیع یا محدود واز دولت های سوسیالیستی درچارچوب اعتقادات انترناسیونالیستی خودانتقادکنیم .کسی که این حق را از ما بگیرد - به هرشکل وبه هراندازه - خوددچار انحراف ناسیونالیستی یا فرقه گرایانه است وما هیچ گونه تعهدی برای رعایت چنین درخواست هایی نداریم . ما روابط انترناسیونالیستی غیرانتقادی ویک جانبه را دیروزنفی کردیم وامروزنیزنفی می کنیم .حزب توده ایران، به گواه همه اسناد حزب، انترناسیونالیسم را همبستگی مطلق ویک جانبه می داند، همان طورکه رابطه انتقادی راعین دشمنی ارزیابی می کند (رجوع کنیدبه رابطه این حزب با حزب کمونیست چین وبا هریک ازجریان های مارکسیست ایران) ثانیا، کمترسازمانی می تواندهم ازآغازپیدایش خودوبا همه احزاب کمونیست وکارگری رابطه برقرار کند، ثالثا، حزب توده ایران نه تنها دیروز، بلکه امروزنیزمخل روابط سایرنیروهای مارکسیست کشور ما بادیگراحزاب کمونیست وکارگری است. حزب توده ایران مگراجازه می دادکه احزاب کمونیست با سازمان مارابطه برقرارکنند؟ چنین اقدامی ازنظرحزب توده ایران **یک اقدام غیرانترناسیونالیستی ازسوی آن احزاب تلقی میشد . رابعا احزاب مورد نظر حزب توده ایران** نه تنها آن زمان ،بلکه امروزنیز اغلب شان بدون تاییدحزب توده ایران با ما رابطه برقرارنمی کنند، درگذشته بوروکراسی درمناسبات چنان ریشه دوانه بودکه اصلا سیروهای مثل ما موجودیت خودبه عنوان یک نیروی انقلابی رانیز نمی توانستندبه ثبوت برسانندچه برسدبه " روابط برادرانه " کتمان این حقایق وسخن گفتن ازروابط انترناسیونالیستی فداییان شیادی است .

سومین ملاک نگرش فوق موضع انتقادی فداییان درقبال حزب کمونیست شوروی بوده است .ازسوی برخی ازاحزاب ، منجمله حزب توده ایران ،طی سالیان درازیک نوع تعریفی ازانترناسیونالیسم تکوین یافت که خلاصه کلام انترناسیونالیسم راباحمایت بی انتقادازحزب کمونیست اتحادشوروی وقبول سرکردگی آن درجنبش جهانی کمونیستی برابرمی دانست . همین نگرش آب به آسیاب عظمت طلبی هاوکج روی های مائوئیستی ریخت وکمک کردتاجنبش جهانی کمونیستی دوشقه شود .همین نگرش سبب شدکه حزب کمونیست چین ،حزب کمونیست یوگسلاوی وبرخی ازاحزاب کمونیست اروپا بایکوت ومحاصره معنوی بشوند . این نگرش فرمول ویرانگرهرکه تا من دشمن من " رادرجنبش کمونیستی به اجرادرآوردوآب به آسیاب بدترین تفرقه جویی هاوکینه توزی هاریخت . ما چنین درکی ازانترناسیونالیسم رادیروزقبول نداشتیم وامروزهم قبول نداریم .ما سرکردگی درجنبش کمونیستی رانفی می کنیم و دفاع ازهیچ کشوری رامبنای انترناسیونالیسم قرارنمی دهیم . ما باشوروی ستیزی مقابله می کنیم ، همان گونه که باچین ستیزی وباسویالیسم ستیزی وباجهان سوم ستیزی وبانژادسیاه ستیزی پیکار می کنیم . ما برپایه جهان بینی خودقاطعانه ازسوسیالیسم دراتحادشوروی ودیگرکشورهای سوسیالیستی دفاع می کنیم وسرنوشت مبارزه خودرا به پیروزی های سوسیالیسم دراین کشورها وابسته می دانیم . ما ازهمبستگی جنبش کمونیستی وکارگری جهان ، وازهمبستگی همه نیروهای صلح وترقی درسراسرکره زمین دفاع می کنیم . ما دفاع ازمنافع عموم بشری راجزء اساسی انترناسیونالیسم خوددانسته ومبارزه درراه صلح رابزرگ ترین وشالوده ای ترین وظیفه انترناسیونالیستی درجهان معاصرمی دانیم .چنین است برخی ازجنبه های انترناسیونالیسم راستین. دراین چارچوب البته ما با همه احزاب برادربراساس سیاست استقلال و برابرحقوقی طرفین رابطه انتقادی خواهیم داشت .این رابطه انتقادی ازنظر ما کمک مستقیم به امرانقلاب وسوسیالیسم است نه کاری به زیان آن .باچنین دیدی اگرانترناسیونالیسم شناخته شود، آن گاه کسی نمی تواندفداییان خلق راانترناسیونالیست نداند.

ازآنچه گفتیم نمی خواهیم نتیجه بگیریم که همه درک فداییان ازانترناسیونالیسم درست بوده است ، خیر،خطاها وکج روی ها بسیار بوده اند .دردفاع ازاحزاب کمونیست وکشورهای سوسیالیستی ناپیگیری وجودداشت .تاثیرات اندیشه های چپ گرایانه مائو نیزدرجای خودخطاهای بسیاری آفرید .

www.iran-archive.com

اما این هم به اعتبار آنچه آمدنمی تواندوهرگزنمی تواندنافی خصلت انترناسیونالیستی جنبش فداییان خلق باشد. تکامل مفهوم ومضمون انترناسیونالیسم درسال های اخیربازهم بیشتراثبات می کندکه انترناسیونالیسم چریک های فدایی خلق یک انترناسیونالیسم واقعی وصادقانه بوده است.

سازمان فداییان خلق ایران : آینده

یکی ازمسایلی که درشناخت گذشته وبرنامه ریزی آینده سازمان فداییان خلق حائزاهمیت بنیادی است، همانا موقعیت جنبش فداییان به مثابه یک جنبش سیاسی - اجتماعی است. هرسازمان سیاسی نمی تواندیک جنبش اجتماعی باشد. بطورمعمول برای فراروییدن یک سازمان سیاسی بیک نیروی اجتماعی اولا تطابق (درموردنیروهای غیرمترقی تسلط) آن سازمان برنیازهای یک مرحله تاریخی ازحرکت جامعه لازم است، ثانیا آن سازمان می بایست دریک زمان اجتماعا لازم شایستگی خودرا برای پاسخ گویی به آن ضرورت ها اثبات کندویا درمردم چنین باوری پدیدآورد. چنین سازمانی براین پایه وپس ازتملک یک تاریخچه مبارزاتی وجای گستری درروانشناسی مردم به یک جریان سیاسی - اجتماعی تبدیل می شود. جنبش فداییان خلق، جنبشی بودکه توانست به چنین جایگاهی دست یابد. مثلا حزب رنجبران، یا طوفان، یا "ساکا" یا "پیکار" وامثالهم هیچ یک نتوانستندونمی توانستندبه یک جنبش اجتماعی فراروینده. حتی "راه کارگر" نیزکه یک سازمان سیاسی جدی انقلابی است، هنوزنتوانسته به یک جنبش اجتماعی متمایزازجنبش فداییان خلق تبدیل شود. راه کارگرهم چنان درچارچوبه تاریخی وفرهنگی جنبش فداییان خلق سیرمی کندواز "جو" فدایی خارج نشده است.

درک ویژگی سیاسی - اجتماعی بودن جنبش فداییان آن چنان پراهمیت است که بدون آن هرگونه برنامه ریزی سیاسی وسازمانی آمیخته باخطاهای ویرانگرخواهدشد. نگاهی به ضربات ناشی ازبی توجهی به این موضوع درسال های پس ازانقلاب بسیارآموزنده است. ازفردای انقلاب وآغاز فعالیت علنی سازمان سیلی ازنیروهای اجتماعی، سیلی ازکارگران، کارمندان، دانشجویان، اقشار دیگروشنفکر وزحمتکش درشهروروستا به سوی سازمان آمدند. بهترین وبرجسته ترین چهره های علم وادب وهنرسازمان فداییان خلق راامیدگاهی برای خودیافتند. شاعران ونویسندگان وهنرمندان بزرگی که طی سال های قبل ازانقلاب به رزم فداییان دل بسته ودرراستای پیکارآنها رزم قلم وقدم آغازکرده بودند، کسانی که لحظه به لحظه رزم فداییان را به شعروتصویردرمی آوردندوبه میان مردم می بردند. اینک باپیروزی انقلاب ازنزدیک به ستاره سرخ خودشان، برالهام دهنده بهترین آثار هنری خودشان دست می یافتندوصدبارپرتوان ترمی خواستندتا بایاری این سازمان جانبازان مردم به مقابله باابرهای سیاه خون وجنایت بروند. این استقبال کنندگان ازسازمان، این روی آوری دانشمندان وهنرمندان وادبیان به سوی سازمان تجلی شکوهمندا جتماعی شدن عمیق جنبش فداییان خلق بود. اما اندیشه متحجرودگماتیسی وتنگ نظری فزاینده گروهی سبب شدتا دسته دسته قلم های حامی ما فراری شوند. دگماتیسم ازعلم وادب وهنرمی خواست تادرحصارمقاله های ارزان قیمت سیاسی اسیر شونداز خلاقیت ونوآوری می خواست تادربرابردگم های سیاسی زانوبزنند، برنامه وخط مشی دگماتیستی بخش عظیمی ازبهترین نیروهای حامی سازمان راتاراند، وهنگامی که این دگماتیسم به دگماتیسم حزب توده فراروییدکاربه دوشقه کردن کانون نویسندگان وشقه شقه کردن هرسازمان ونهاددمکراتیک ای بود خط مشی وبرنامه مبتنی برحمایت ازخط امام "کشید. ضرباتی که ما ازاین طریق خوردیم به هیچ وجه سبک تازضربات واردبرتشکیلات مانبود. با آگاهی به این امر جنبش فداییان خلق باردیگر باید بریدگان ازخودرا به سوی خویش فراخواند. وباگشاده نظری به آنها امکان دهدتا باقلم وادب وهنر خوددرفش آزادی خویش رابیارایندوهرچه افراشته تربه میان توده ها ببرند.

درکنارجنبش فداییان خلق باتاریخ وفرهنگ ویژگی های خاص آن، جنبش سیاسی - اجتماعی

توده‌ای وجوددارد و (دراینجا به احزاب غیرمارکسیست وبه احزاب پرنفوذ منطقه‌ای مثل حزب دمکرات کردستان وکومله نمی پردازیم) جنبشی که حزب توده ایران پی افکند، جنبشی مترقی وپیشرو وپاسخگوی ضرورت های یک مرحله از تاریخ تحولات جامعه ما بوده است . این جنبش ، هم چنان به صورت یک جنبش ما هیتا کارگری ورنجبری وجوددارد ودرروانشناسی مردم ما جای ویژه خودرا یافته است . جنبش فدایی و جنبش توده‌ای اگرچه هردوپیروسوسیالیسم علمی هستند، اما هریک تاریخ وخصوصیات خود را دارندوبه لحاظ پیدایش، ویژگی های مرحله معینی از تاریخ تکامل جامعه ما رامنعکس می کنند . جنبش فداییان خلق درست به همان دلایلی که مستقل ازجنبش توده‌ای پا به میدان کارزار گذاشت باید مستقل ازجنبش توده‌ای راه خودرا به سوی آینده بپیماید . با دریغ بسیار، امروزحتی دلایلی بیشتر از آنچه دردهه ۴۰ وجودداشت ما را به پرهیزازدرآمیختن با جنبش توده‌ای وامی دارد . جنبش توده‌ای شکست های سنگین معنوی ومادی متحمل شدودرروانشناسی مردم جذابیت های نخستین ازمیان رفت . این جنبش به دلایل فکری - سازمانی - سنتی ومهم ترازهمه به دلیل ارزیابی مردم ازآن درآینده قابل پیش بینی احتمالا نخواهدتوانست نقشی جدی درتعیین سرنوشت مردم ایران ایفاکند . درعوض جنبش فداییان خلق ایران به دلایل مختلف ، ومهم ترازهمه به دلیل جاذبیت های مردمی آن چنین امکانی را دارااست . درتنظیم رابطه حزب توده ایران وسازمان ما ، نه تنها مسایل برنامه‌ای واساسنامه‌ای ، بلکه مسایل فوق باید قاطعانه درنظرگرفته شود .

امروزمعتبرترین وپرنفوذترین نام ازمیان نام های سازمان های سیاسی مارکسیست نام فدایی است . ما این نام واین اعتبار را نمی توانیم قربانی بکنیم . امروزدرکشورهای آمریکای لاتین پیروان سوسیالیسم علمی زیرپرچم جنبش های ریشه دارملی وسیاسی - اجتماعی کشورخودگردهمی آیند . ما چرا موقعیتی را که خوددارایم برعکس آنچه درجهان صورت می گیرد، ازبین ببریم ؟ برای جنبش فداییان خلق هنوزهیچ آلترنایتوی وجودندارد . نگارنده می کوشدکه واقعیت ها را نه بازبان کلیشه‌ای ، بلکه با زبان زنده دنیا توضیح دهد . حفظ نام فدایی وجنبش فداییان خلق ایران، تا پیداشدن آلترناتیوی پرنفوذتر ازآن وظیفه بنیادی هرفدایی ومی خواهم بگویم هرکمونیست گشاده نظراست . ما نبایدازهیچ وحدتی که این نام واین موجودیت اجتماعی را تهدیدمی کند، حمایت کنیم ، مگراینکه آن وحدت نام وموجودیتی پرنفوذ تروبرتر ازآن را به ارمغان آورد .

البته ما پیگیرانه درراه وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی مبارزه می کنیم . اما این مبارزه بسیارمتفاوت است ازمبارزه درراه محوجنبش فدایی درجنبش توده‌ای . مبارزه برای وحدت باید در سمت زیرگسترش یابد :

۱ - نبرددرراه حفظ وحدت سازمان برپایه بینش وبرنامه علمی وانقلابی وضرورت حفظ نام وحفظ جنبش فداییان خلق .

۲ - نبرد درراه پایان دادن به تفرقه درون جنبش فداییان خلق .

۳ - نبرددرراه وحدت همه پیروان آزادی خواه ونواندیش سوسیالیسم علمی دریک سازمان .

۴ - نبرددرراه اتحادهمه پیروان سوسیالیسم علمی برپایه آماج های مشترک .

(ادامه دارد)

امیر

خردادماه ۱۳۶۷

www.iran-archive.com

بنیانهای برنامه ما (۳)

سه کانون آغازگر نوسازی و نوزایی

همراه شدن با روند نوزایی (رنسانس) دو وظیفه را در برابر ما میگذارد یکی بررسی آزمون ها و شناخت اندیشه های نوین شکل گرفته در کانونهای پیشتاز نوسازی ونوزایی ، دیگری نبرد پیگیر برای گسترش و تکامل دادن روند نوزایی وپیشبرد مستقلانه آن در جنبش انقلابی کشورخودمان •

تکوین اندیشه نوین در روند تحول و تکامل دیالکتیکی آزمون ها وتئوریهای جنبش کمونیستی وبر بستر تکامل دم افزون شرایط عینی چه در مقیاس جهانی وچه در مقیاس هریک از کانونهای عمده اندیشه پردازی نوزایی ممکن شده است از این رو درک اندیشه نوبدون درک شرایط عینی نوودرک علل آغاز این روند در سه کانون جنبش کمونیستی اروپا اتحاد شوروی و چین دشوار است• همینگونه نوسازی جنبش کارگری و کمونیستی کشورخودمان نیازمند در نظرداشت مشخصات عینی وذهنی (چه ملی و چه طبقاتی) ایران است • امروز جنبش کارگری کشورما میرود تا خود به یکی از بسترهای رشد وتکامل نوزایی بدل شود • درک این مسئله از نظر وظایفی که هر انقلابی ایرانی برای خود خواهد شناخت اهمیت بنیادین دارد •

تکیه ما بر دستاوردهای تئوریک حزب کمونیست اتحاد شوروی وحزب کمونیست چین وجنبش کمونیستی اروپا بهیچوجه به معنی آن نیست که ما مرزهای نوسازی جنبش کارگری کشورخودمان را به این دستاوردها محدود میکنیم • یکی از عناصر بنیادین اندیشه نوین همانا ضرورت پیشبرد مستقلانه وزاینده این اندیشه است•

برای درک روشنتر اهمیت پیشروی مستقلانه روند نوسازی (ضمن بهره‌گیری از همه دستاوردهای جنبش جهانی وکوشش پیگیر برای رشد موزون وهماهنگ همه بخشهای جنبش) باید توجه داشت که این روند در کشورهای سوسیالیستی ،خصوصا در اتحاد شوروی وچین با مشکلاتی همراه است که مانع از رشد کاملا آزادانه و شتابمند آن میشود • هم در اتحاد شوروی وهم در چین طی سالیان طولانی دگماتیسم وکهنه پرستی وشکل فرمانروایی آنها یعنی بوروکراتیسم وشخصیت پرستی چنان توان وریشه ای یافتند که پیروزی برآنها کارآسا ویاکوتاه مدتی نیست وحتی پیروزی برآنها را نمیتوان "برگشت ناپذیر" نامید • از سوی دیگر احزاب کمونیست در این کشورهای (گاهی با احتیاط کاری بیش از اندازه) میکوشند تا روند نوسازی با کشاکش هرچه کمتری در جامعه وحزب پیش رانده شود • این مساله باعث میشود که تنها روند کشف حقایق آهنگ آزادانه ای نداشته باشد بلکه احتمالا اعلام و یا کاربست بسیاری از اندیشه ها به آینده موکول گردد • بدون شک نقش سترگ جنبش نوسازی در اتحاد شوروی وچین اهمیت کار رهبرانی چون میخائیل گارباچف وتنگ شیائوپینگ تنها وتنها هنگامی شناخته میشود که بر بستر شرایط عینی وذهنی شکل گرفته در این دو کشور بزرگ جهان امروز ارزیابی گردد • جنبش نوسازی در این دو کشور اگرچه هنوز در نیمه راه است اما امکان داد که کل جنبش جهانی کمونیستی راه را بدون تاخیری بیش از این بازشناسد وقبل از فاجعه به چاره اندیشی بنشیند •

با توجه به آنچه گفته شد تاکید میگردد که هر نیرویی چنانچه زیر پرچم نوسازی تنها به منعکس کردن دستاوردهای جنبش نوسازی کشورهای سوسیالیستی وحمایت از آن بپردازد وخود نکوشد تا برای پیشتاز اندن این روند در جنبش کارگری کشورخویش ودر کشورهای سوسیالیستی نیروی مادی ومعنوی ایجاد کند ،نه تنها نمیتواند نیروی پویای نو محسوب شود بلکه چه بسا پوشش نوینی برای نیروی دیرپا ومتغیرالشکل کهنه باشد •

چنین نیروهایی بسیار زیادند • کافی است نگاه کنیم به عدم تناسب شدید موضعگیریهایی که بسود نوسازی میشود وتلاشهایی که برای خودنوسازی انجام میگیرد • توجه به این واقعیت ها به پیشتازان جنبش ما امکان میدهد که بیشتر بیاندیشند و پیشتر بتازند •

انقلابیون ایران برای انجام وظیفه خود نوسازی و پیشبرد روند نوزایی در جنبش انقلابی کشور خود باید با جدیت و دقت هرچه بیشتری بیاموزند وبیاندیشند • واقعیت این است که سیطره دگماتیسم فرصت طلب وهژمونیست بر جنبش ما سبب شده تا این جنبش دچار فقر معنوی شدیدی گردیده وبشکلی بیرحمانه چشمهایش بروی جهان بسته شود • اکنون چندین دهه وچندین سال است که حزب کمونیست چین وجنبش پیشتازان

کمونیست در اروپا عملا در کشورها با یکوت شده است • دگماتیسم آوانتوریست با علم " رویزیونیسم " و دگماتیسم فرصت طلب و هژمونیست با علم " انترناسیونالیسم " هر رشته اتیاطی با مسایل این احزاب را قطع کرد ند این ضربت عظیم و خرد کننده اینک باید در زمان هرچه کوتاهتری جبران شود • حزب کمونیست چین و جنبش کمونیستی و کارگری اروپا در کانون سترک طرح اندیشه های نو بوده و هستند ، از اینرو پنجره های " شناخت بروی این احزاب برادریاد تا به آخر گشوده شود • نگارنده در بخش دوم " بنیانهای برنامه ما " به کانون شوروی نوزایی پرداخته است • اکنون در تکمیل آن نگاه مختصری به دو کانون دیگر نوسازی میاندازیم •

اروپا : " دموکراسی راه خود ویژه بسوی سوسیالیسم "

نخستین کانونی که با ضرورت تکامل برخی از تئوریهای مهم ناظر بر انقلاب و لزوم دستیابی به نگرش نوین برای توضیح مسایل عموم بشری و طبقاتی و روند پیکار طبقه کارگر و توده های رنجبر و بروشد جنبش کمونیستی و کارگری اروپای غربی بود • جذب انقلاب علمی و فنی تیسطسرمایه داری ، جهش اقتصادی کشورهای سرمایه داری ، آغاز دگرگونی بنیادی در ساختار طبقه کارگر ، شکل گیری نیروی زحمتکش نوینی که با تسلط بر تکنیک و از طریق کار فکری جایگاه بسیار حساس و غیر قابل پیشبینی در سیستم اقتصادی سرمایه داری پیدا کرد ، دگرگونی هایی که در ساختار طبقاتی خود طبقه سرمایه دار اژ اقشار میانی پدید آمد ، علاوه بر این گسترش سیستم خدمات ، بالا تر رفتن سطح عمومی رفاه در این کشورها بالاخره ارتقاء و تکامل خواست های کارگری و زحمتکشان و افزایش مداوم خواست های عموم اجتماعی و عموم بشری در مجموعه خواست های کل اقشار خلق ، گام به گام جنبش کارگری اروپا را با مسایل نوینی روبرو میکرد که بدون پاسخ به آنها امکان رشد و گسترش و پیروزی را از دست میداد • برای جنبش کمونیستی اروپا افزون بر ضرورت رفع قشوری کج اندیشی های دگماتیستی که اینجا و آنجا برنامه های انقلابی احزاب را زیر ضرب میگرفت مساله تبیین شرایط نوین و کشف تئوریهای توضیح دهنده این شرایط شرایط ورود سرمایه داری به مرحله پیش بینی نشده از لحاظ کم و کیف تکامل اقتصادی مطرح بود • بخش زیادی از این مسائل پیش از پیدایش شرایط عینی نوین زمینه کافی برای طرح شدن و یا مبرمیت یافتن نداشتند •

ضرورتهایی که دیروز احزاب کشورهای پیشرفته سرمایه داری قرار گرفته بود هنوز نه تنها برای احزاب کشورهای نیمه رشد یافته و در حال رشد ، بلکه حتی برای احزاب کشورهای سوسیالیستی نیز ناشناخته بودند • از این رو تلاشهای پیشروترین جنبش کمونیستی اروپا (بطور اخص احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا) برای توضیح شرایط نوین مبارزه در کشورهای رشد یافته سرمایه داری با بی توجهی ، شک و تردید ترین شکل با مخالفت برخی از احزاب برادر رو به میشد • در این روند حزب کمونیست اتحاد شوروی که حامل بزرگترین ظرفیت تئوریک جنبش کمونیستی جهانی بود نیز به موقع نتوانست به درنجی وضعیت احزاب کمونیست و کارگری اروپا را بازشناسد و جبهه ای برای یاری تئوریک آنها بگشاید • از سوی بسیاری از احزاب و منجمله از سوی کمونیستهای کشورها تلاشهای مثبت و خلاقانه جنبش کمونیستی اروپا برای تطبیق تئوری و سیاست خود بر شرایط نوین ، تحت عنوان " اروکمونیسم " مورد انتقاد و حمله قرار گرفت و این " اروکمونیسم " اصطلاح تخطئه کننده ای بود که بهترین و سازنده ترین کوششهای کمونیستهای اروپا را با گرایشهای غیر انقلابی پیدا شده در برخی از احزاب کمونیست اروپا یک کاسه میکرد و غیر مسئولانه از بد برای کوبیدن خوب بهره میگرفت •

شرایط نوین سرمایه داری به رشد نیروها و گرایشهای راست در سطوح مختلف دامن زد و از آن جمله برخی گرایشهای بغایت کاسب کارانه و ناسیونالیستی در برخی از احزاب کمونیست اروپا مثل حزب کمونیست اسپانیا و ایتالیا شکل گرفت که مبلغ ستیز با شوروی ، پراکنده سازی جنبش کمونیستی و حتی سازش آشکار با برژوازی و رنجبران با انحصارت سرمایه داری شدند • مدافعین این گرایشهای غیر انقلابی طی دو دهه اخیر ضربات سختی بر جنبش کمونیستی اروپا وارد آوردند اما متاسفانه آنچه تحت عنوان نادرست " کمونیسم اروپایی " مورد بورس قرار گرفت تنها به این جنبه های منفی محدود نمی شد • برای مثال حزب توده ایران ،

سازمان ما ومجموع جنبش چپ کشورمان زیرعلم حمله به " اروکمونیسم " تمام تلاش انقلابی وخلاقانه پیشتازترین احزاب کمونیست اروپا ازآنجمله تلاشهای مثبت احزاب کمونیست ایتالیا وفرانسه را مورد نفی وحمله قرار میدادند وبگونه ای بس مغشوش معرفی میکردند . بدلیل دگماتیسم چیره برجنبش کمونیستی کشورما ، نه اندیشه های انحرافی برخی گرایشها وجناحهای جنبش کمونیستی و کارگری اروپا که اساسا باتمکین به ناسیونالیزم وتبلیغ سازش طبقاتی مشخص میشدند ، بلکه برخی ازخلاقانه ترین تلاشهای احزاب کمونیست اروپا در مرکز حمله قرار گرفتند . در کشورما میدان اصلی نبرد باکوششهای فکری کمونیستهای پیشرو اروپا عدم دفاع آنها از " دیکتاتوری پرولتاریا " بود (وهنوزهم هست) . پرهیز کمونیستهای اروپا ازسخن گویی بزبان دیکتاتوری و خشونت و تلاش آنها برای کشف روشهای دمکراتیک برای خلع سلاح دشمن وپیش تازاندن جنبش بیش ازهرچیزی فضای روانی جنبش کمونیستی کشورما را (مثل اغلب جاهای دیگر) علیه آنها می شوراند . این درحالی بود که حزب توده ایران وسازمان ما نیزمثل اکثریت قریب به اتفاق احزاب کمونیست جهان دیگر دربرنامه واسناد رسمی خود ازاصطلاح مردم ترسان ونادقیق " دیکتاتوری پرولتاریا " استفاده نمی کردند ومعتقد بودند که " باید مضمونش راحفظ کرد " [آیا عدم توانایی درکاربرد این اصطلاح و متروک شدن آن دراسناد برنامه ای احزاب میتواند تنها برپایه خشونت اصطلاح و ناخوشایندی آن برای مردم توجیه گردد ؟ اگرروانشناسی مردم ما مبنا قرارگرفت قبل ازهمه کاربرد خود اصطلاح " کمونیسم " و " کمونیست " با دشواری روبرومیشد ونه اصطلاح " دیکتاتوری پرولتاریا " که اغلب برای مردم غیرقابل فهم وناآشناست . واقعیت این است که خصلت رابطه ای که یك کمونیست می بایست با متحد خود برقرار کند ما را برای عدم کاربست این ترم زیرفشار قرارمیداد . مانه درمقابل روانشناسی خود انگیخته توده ها ، بلکه دربرابر شناخت و آگاهی سازمانهای سیاسی متحد خود ناچاربودیم که ازاین اصطلاح دست بشویم . درپی دست شستن از " اصطلاح " دیکتاتوری مساله مبهم گفتن مضمون و سپس نرم کردن مضمون پیش آمد تا آنجاکه بسیاردیده شد احزابی درعین اعتقاد به " دیکتاتوری پرولتاریا " راجع به مضمون آن نیزدر برنامه خود بکلی سکوت کرده اند ومانیزدربرنامه خود سکوت کردیم ـ اینهمه نشانه یك برخورد در بهترین حالت خود انگیخته بود . مساله ، مساله خشونت اصطلاح نبود و نیست . مساله دقیقا مساله مضمونی است . مساله انطباق تئوری برشرایط جدید وشناخت الزامات نوین پیشروی وگسترش مبارزه انقلابی است . احزاب کمونیست اروپا بدرستی مضمون را پیش کشیدند وتکامل دادند . آنها ازسوسیالیسم وکمونیسم دست نکشیدند . آنها به این نتیجه رسیدند که راه رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم درکشورهای سرمایه داری ویژگی های خود رادارد . آنها حق داشتند که ویژگی های راه خود راتوضیح دهند . ما دربحث پیرامون آماج های برنامه خودمان ، وبطورمشخص دررابطه باآن نوع دموکراسی خلقی که می بایست درکشورمان برپاگردد ضرورتا می بایست مساله دیکتاتوری پرولتاریا رابلحاظ مضمون مورد بحث وبررسی قراردهیم . بنظر نگارنده موضوع میتواند اینگونه طرح گردد :

آیا دموکراسی خلقی درروند تکامل خود وبه موازات گام برداری درراه براندازی بهره کشی حتما باید بسوی دیکتاتوری یك طبقه وبسوی منحصرشدن دموکراسی به آزادی یگانه حزب طبقه کارگر تحول یابد ، ویا دموکراسی خلق میتواند راه تعمیق دموکراسی تارسیدن به دموکراسی همه خلقی رادرپیش گیرد وطی این پروسه آزادی فعالیت سیاسی و مستقلانه برای همه نیروهای خلق راتامین کند ؟

آیا دموکراسی خلقی که درآن رهبری نیروی پیروسوسیالیسم علمی اعمال میشود باید برای متحقق ساختن سوسیالیسم الزاما راه فراروئیدن به دیکتاتوری پرولتاریا را بپیماید ویا امکان دارد که این دموکراسی ازراه رادیکالیزه شدن مداوم مضمون برنامه سیاسی اقتصادی و اجتماعی آن، خود مشخص کننده

سوسیالیسم باشد ومستقیما (وتدریجا) ازسطح دموکراسی بخشی از خلق به دمکراسی همه خلق (درشرایط حل تضاد های طبقاتی) فرارویم ؟ به اعتقاد نگارنده دموکراسی خلقی نه شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست و نه لزومی دارد به دیکتاتوری پرولتاریا فرارویم • دموکراسی خلقی درشرایط جهان ما اساسا یك رژیم دموکراتیك و خلقی است که گام به گام همین خصلت های دموکراتیك وخلقی آن میبایست تعمیق یابد • این دموکراسی از مرحله دموکراسی خلق تفکیك شده به اقشار وطبقات متفاوت المنافع به دموکراسی خلق مشترك المنافع (درشرایط برافتادن استثمار) فرامیروید • چنین خلقی را امروزمیتوان در اتحاد شوروی وبرخی دیگرازکشورهای سوسیالیستی مشاهده کرد • این خلق همان طبقه کارگرنیست اما منافع آن با منافع طبقه کارگریگانه است • درترکیب این خلق دیگر نمیتوان گفت که طبقه کارگربرد یگران حاکم باشد و یابد ترازآن دیکتاتوری پرولتاریابرقرارباشد • این خلق همه اش باید حاکم باشد واصطلاح " حاکمیت تمام خلقی " نیزرسالت بیان همین مضمون راداشت • بهرصورت این بحث بسیارجدی درماههای آتی پیش برده میشود چون بدون پیشبرد آن گرهی ترین مساله برنامه بی پاسخ می ماند • بنظرمیرسد با بررسی تجربه احزاب کمونیست اروپا وچین میتوان بحث فوق رابه یك بحث نتیجه اروشبت تبدیل کرد • مثلا درچین سوسیالیسم درحالی پیاده شد که حاکمیت دهاکان دیکتاتوری دموکراتیك کارگران ودهقانان است وراه آینده آن نیزکذر به دموکراتیسم سیاسی بسیارگسترده تری ترسیم میکردد • البته بررسی تجربه چین نیزیك بررسی نقادانه باید باشد ومـا هیچ اجباری نداریم که خطاهای برادران خود راتکرارکنیم • بنابر آنچه آمد ،تهاجم به احزاب کمونیست فرانسه وایتالیا وغیره زیرعلم "دادیکتاتوری" بکلی غیرقابل توجیه است •

یکی دیگرازمیدانهای نبرد بااندیشه پیشروکمونیستهای اروپاانتقاد نظرآنهاد رباره ویژکی های ملی تحقق سوسیالیسم یاراه ویژه سوسیالیسم به تناسب شرایط مشخص هرکشوریود • تاریخ ثابت کرده است که نه تنها احزاب کمونیستی چون حزب کمونیست فرانسه وایتالیادراین اندیشه هامحق بودند بلکه چنانچه آنها به همین حداقل تکامل تئوری وشیوه های مبارزه فکری و عملی دست نمی یافتند دچاروضعیتی بسیاربحرنج میشدند • اکراحزابی چون احزاب کمونیست فرانسه وایتالیاسوسیالیسم وکمونیسم و نبرد درراه دستیابی به این آرمانهای بزرگ کارگری و بشری را مخدوش میکردند کمونیستهای دیکرد رتاختن به آنهامحق بودند ولیکن درآنهاراه دستیابی به این آرمانهارا درکوطرح ویژه مسایل مناسب با شرایط خاص کشورخود شان میدانستند ،حتی چنانچه مورد قبول ما هم نبود نمی توانست به عامل جداکردن این احزاب تحت عنوان " اروکمونیسم " بدل کردد وقتی حزب کمونیست فرانسه میگفت " حزب ما برای سوسیالیسم با مختصات فرانسه میرزمد " کدام حقیقت رانفی میکرد ؟ روشن بود که سطح رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی کشوری چون فرانسه ایجاب میکرد که حزب براستی روشن سازد که قصد ندارد مثلا سطح رشد نیروهای مولده فرانسه راازروی الکوی رشد نیروهای مولده کشورهای سوسیالیستی موجود پی افکند بلکه قصد دارد اقتصاد بیشتررشد یافته فرانسه راباعالی ترین شکل عدالت اجتماعی درآمیزد وازاین راه رفاه فرانسه رادرآنچه هست بیشتر کند • خوشبختانه اندیشه پردازان پیشتازحزب کمونیست اتحاد شوروی وچین امروزبه اندازه کافی حقانیت طرح اینکونه مسایل ازسوی احزاب کمونیست اروپاراصحه میکذارند ومورد حمایت قاطع قرارمیدهند • ما امروزحتی یك جاد راد بیات اتحاد شوروی دیگرا اصطلاح " اروکمونیسم " ویاآنکونه مطالبی که علیه " اروکمونیسم " نوشته میشد روبرونمی شویم • واقعیت این است که دفاع بحق احزاب پیشتازکمونیست اروپاازد موکراسی وضرورت کسترش آن درسوسیالیسم ،دفاع آنهاازحقوق بشرولازم الاجراء دانستن آن برای همه کشورها ،وبالاخره برخی انتقاد های سازنده که به کشورهای سوسیالیستی وارد میکردند بیش ازهرچیزسبب بسیج احزاب ارتجاعی برای تحریم آنهامیشد • باری هدف این مطلب بهیچ وجه تشریح این مسایل بسیارمهم وحیاتی نیست• در ادامه نوشته ،آنجاکه بطورمشخص به طرح مسایل مربوط به روندهای انقلابی جهان و مسایل برنامه خودمان پرداخته میشود درباره این مسایل خواهیم نوشت • نتیجه ای که ازمطلب کنونی میخواهیم بکیریم این است :

یکی ازسه کانون بزرگ اندیشه نوسازی و نوزایی جنبش کمونیستی و کارگری اروپاست وبررسی مسایل تئوریکی که طی دو دهه اخیرازسوی این جنبش برای توضیح وضع کشورهای رشد یافته سرمایه داری وتئوری وبرنامه کمونیستها گرد آمده است اهمیت بسیارجدی دارد • بدون مطالعه این دوره ازفعالیت جنبش کمونیستی وکارگری اروپا ،بدون آشناشدن باتئوری ها وبرنامه های این احزاب درك روند نوسازی و نوزایی اگرناممکن نباشد بسیارناقص ونارساخواهد بود • برای همراهی باروند نوزایی و نوسازی باید دستاوردهای کانون اروپایی اندیشه نوبدرستی درسازمان بررسی و آموخته شده ونکات درست آن جذب گردد •

چیـــن : "گربه باید موش بگیرد ، چه سیاه چه سپید " !

دیگر کانون بزرگ رشد نبرد بادگماتیسم و پی افکنی نگرش نوین حزب کمونیست چین است• از جانب کس دیگری صحبت نکنیم ،درمورد خودمان باید بگوئیم که اینهمه سکوت درمورد اینهمه نبرد درحزب کمونیست چین و اینهمه ناآشنایی ماباتاریخ پس از سال ٦٠ چین واینهمه خالی بودن جای حمایت از کمونیستهای واقعی و مردم زحمتکش این کشوردرفعالیت انترناسیونالیستی ما ،انسان راازظرفیتهایی که دگماتیسم و پنداربافی برای انحراف دراومیکارد دچاروحشت میکند •اگراتحاد شوروی به درستی آزمایشگاه تاریخ درساختن و بهساختن سوسیالیزم است ،کدام آزمایشگاه تاریخی دیگری جزچین میتواند بزرگترین آزمایشگاه ساختن وبهساختن سوسیالیسم در شرایط یك کشوربسیارعقب مانده باشد ؟ بدون هرگونه شك و شبهه باید بگوئیم ماکمونیستهای کشوری نیمه رشد یافته و اسیرسرمایه ،بدون بررسی تاریخ دهه های ٦٠ ــ ٧٠ و ٨٠ حزب کمونیست چین ،بدون درك نبرد سترگ میان دو جناح اصلی حزب کمونیست چین ،یعنی جناح مائوئیستهای چپ و جناح کمونیستهای واقع بین ، بدون بررسی و شناخت پاسخ های کمونیستهای چین به لیبرالیسم رویه رشد ،بدون بررسی تلاشهای کمونیستهای چین در تدقیق مفهوم و محتوای جمهوری دموکراتیك خلق و خلاصه بدون درك دستاوردهای تئوریك کنگره های ١٢ و ١٣ حزب کمونیست چین و شناخت سهم چین در روند نوسازی ونوزایی ، بخش مهمی ازبرنامه اکنون و آینده ما فاقد پشتوانه تئوریك وتجربی آزمون شده خواهد بود •

پیروزی انقلاب چین پس ازپیروزی انقلاب اکتبرپربارترین دستاورد نبرد خلقهای جهان علیه امپریالیسم وبخاطر عدالت اجتماعی و بزرگترین پیروزی جنبش کمونیستی بوده است • گسترش وفرارویی جنبش ضد امپریالیستی ــ دموکراتیك درچین تامرحله به قدرت رسیدن حزب کمونیست و پی افکنی سوسیالیسم دراین کشوربزرگ و بسیارعقب مانده آسیا ،سرشارازچنان آزمونها و آزمایشهایی است که درهیچ کجای دیگرهمتایی برای آن نمیتوان شناخت • جنبش کمونیستی چین که سرانجام بانبرد جانانه وپیگیردرهمه روندهای نبرد خلق چین توانست رهبری این خلق کبیررابدست گیرد و آنرابسوی پی افکنی سوسیالیسم رهنمون گردد ، بدلیل شرایط اقتصادی ــ اجتماعی بسیارعقب مانده چین همواره درمعرض نفوذ و گسترش اندیشه های غیرعلمی بوده است • مائوتسه تنگ رهبرحزب کمونیست و جنبش انقلابی خلق چین (که بدون تردید یکی ازبرجسته ترین سیماهای تاریخ جهان باقی باقی خواهد ماند) علیرغم خدمات بسیارعظیم اش به جنبش انقلابی وکمونیستی چین نتوانست ازگزند اندیشه های پندارگرایانه و دگماتیستی درامان ماند • گرایشهای کجروانه و دگماتیستی دراندیشه های مائو سرانجام درسالهای ٦٠ ــ ٧٠ به یك رشته از تئوریهای بسیارنادرست وفاجعه آفرین فراروئید و این شخصیت بزرگ تاریخی رابه جایی سوق داد که دربرابررشد اقتصادی ــ اجتماعی و فرهنگی چین و دربرابراندیشه های انترناسیونالیستی و بالنده قرارگیرد • ویژگی حزب کمونیست چین و تضادهای درون آن چنان بود که حتی درزمان زندگی این انسان بت شده روند نبردباپندارهای دگماتیستی و اندیشه ــ های غیرعلمی اوروبه گسترش نهاد و جنبه علنی پیداکرد • بزرگترین نبرد علیه مائوتیسم پندارگرا وچپرو ، بارهبری تنگ شیائوپینگ برجسته ترین و پیگیرترین پرچمدار اندیشه ماتریالیستی وپوینده درحزب کمونیست

چین گسترش یافت • تنگ‌شیائوپینگ که امروزنیزازسوی دگماتیستهای فرصت‌طلب و ماجراجو آماج حمله ومورد طعن ولعن است یکی ازبزرگترین پی افکنان برخی ازتئوریهای بنیادین رشد وتکامل سوسیالیسم درشرایط کشورهای عقب مانده درشرایط دوران تحول یافته‌ریح آخرقرن بیستم است• جریان رهبری تنگ‌شیائوپینگ این برجستگی را داشت‌که درزمان زندگی مائوپرچم نبرد آشکار باپندارهای مائوئیستهای چپ‌رابرافرازد • تنگ‌شیائوپینگ دهم اندیشان او شدید اًزیرضرب و فشارقرارگرفتند • خود تنگ دوبارازجمله مقامات خویش‌برکنار شد وبعنوان " رویزیونیست " و " بورژوا " آماج یورش‌مائوئیستهای چپ‌قرارگرفت• اماجریان رهبری تنگ پاپس‌نکشید و نبرد خود راباسماجت پی گرفت • دراین روزگار ،در جنبش کمونیستی کشورما ،علیرغم مبارزه با مائوئیسم شاید بیشترین خصومت باکمونیستهای برهبری تنگ وشخص‌وی ابراز میشد • "گربه باید موش‌بگیرد ،چه سیاه ،چه سپید • " این گفته درست تنگ شیائوپینگ که دربرابرمائوئیستهایی ابرازشده بود که میگفتند " سوسیالیسم فقیربهترازسرمایه داری ثروتمند است " وزیراین علم به تخریب نیروهای مولده وحتی فرهنگ مردمی چین مشغول بودند تا مدتها (وشاید تاامروز) بصورت چماقی بود که مدام برفرق پویاترین و تواناترین جریان جنبش‌کمونیستی چین فرود میامد • اماتاریخ قدم به قدم ثابت‌کرد که " گربه باید موش‌بگیرد " و اگرگربه‌سوسیالیسم نتواند موشهگیرد و نتواند بیشترازگربه سرمایه داری موش‌بگیرد آنگاه آرمان و راه ما و دستاوردهای سترگ‌کشورهای سوسیالیستی درمعرض‌خطری ویرانگرقرارمیگیرند • تنگ شیائوپینگ و کمونیستهای‌برهبری او به درستی اندیشه تقسیم فقر و انزوای اقتصادی اجتماعی رازیرحمله گرفتند و به خلق خود گفتند کهسوسیالیزم برد وچرخ رشد اقتصادی و عدالت‌اجتماعی پیش‌میرود و بر سرمایه داری غلبه می یابد و نه باتک چرخ تساوی طلبی خرده بورژوایی •

درک ضرورت عدول‌قاطع سریع نیروهای مولده وگسترش‌رفاه باتکیه بر کاربرد واقع‌بینانه همه امکانات جامعه درچین مائوزده نیازمند یک انقلاب به تمام معنی بود • انقلابی که سرانجام درکنگره ۱۲ بـه بار نشست•

مائوتسه‌تنگ درنهم سپتامبر ۱۹۷۶ درگذشت• متاسفانه ،آنچنانکه نمی باید ،نه بهنگام زیست اویلکـه پس‌ازمرگ اوشرایطبرای بالیدن سریع روند نوین درچین فراهم گشت • پس‌ازمرگ مائو ،مائوئیستهای چپ همه قوای خود رابرای خفه کردن کمونیستهای پیشرو بکارستند • اماشکستهایی شمار وپیاپی پندارها وکردارهای آنان دیگربارچندانی برای امیدواری مردم‌بآنان باقی نمی گذاشت ،آنهاکام به کام پس‌رانده میشدند •

دوسال پس‌ازمرگ مائو ،درسال ۱۹۷۸ ،پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست‌چین برگزارشد • این پلنوم که بگونه ای معادل پلنوم آوریل حزب کمونیست‌اتحاد شوروی است ـ آغازرسمی به اجرادرآمد ن یک رشته ازاندیشه ها و آماج های برنامه ای بسیارمهم گشت • درواقع میتوان گفت پلنوم سوم سرآغازروندنوسازی درچین شد • دراین پلنوم سرانجام مخصوب شدگان ،یعنی هواداران نوسازی و اصلاحات برسرکارآمدند •

دراین پلنوم عدرنیزاسیون سوسیالیستی و تکیه و تاکید بررشد نیروهای مولده ،با توجه به ضرورت جلب تکنولوژی عدرن در مرکزتوجه قرارگرفت • پلنوم بابرخورد انتقادی باتهیکاری های که دربرنامه‌ریزی اقتصادی طی نزدیک به ۲۰ سال صورت‌گرفته بود برای بدورانداختن همه شماهای کهنه و پوسیده و تحمیلی خیزبرداشت • دراین پلنوم ودرتعاقب آن انقلاب جنایتبارفرهنگی وکیش‌شخصیت مائوشدیدا مورد حمله ونقد قرارگرفت وبرای مبارزه علیه شخصیت پرستی قطعنامه ای صادر شد • برهمین پایه لزوم گسترش‌دموکراسی درون حزب و دولت و جامعه ،به مثابه ضامن پیشبرد برنامه های تصویب شده مورد تایید و تاکید قرارگرفت •

کنگره ۱۲ حزب کمونیست‌چین (که میتوان آنرامعادل کنگره ۲۷ حزب کمونیست‌اتحاد شوروی دانست) درراستای گسترش‌اندیشه های نوین و برنامه های عظیم اصلاحات‌اقتصادی اجتماعی ،در سپتامبر سال ۱۹۸۲ برگزارگردید • این کنگره موقعیت‌کمونیستهای پیشتازرا تثبیت‌کرد ،برنامه ها وپیشنهادهای

مصوب پلنومهای کمیته مرکزی را تصویب کرد و با قاطعیت کیش شخصیت مائوتسه تنگ و اشتباهات سالهای آخر زندگی او را مورد انتقاد قرار داد البته علیرغم شکست تلاشهای توطئه گرانه باند چهارنفره ماجراجویان چپ نه تنها در مقطع کنگره ۱۲ بلکه تا امروز نیز بکلی تلاشهای خود برای بازگرداندن اوضاع به روال قبل را ترک نکرده اند .

با الهام از مصوبات کنگره ۱۲ پلنومهای بعدی حزب کمونیست چین هرچه بیشتر خطوط برنامه ای حرکت بجلوی چین را مشخص کردند . در اکتبر ۱۹۸٤ پلنوم کمیته مرکزی قطعنامه ای درباره اصلاحات عظیم اقتصادی به تصویب رساند که در آن گفته میشود " ساختمان سوسیالیسم در چین با مختصات ویژه چین " می بایست تداوم یابد . براین پایه در روستا نیز دست به اصلاحات عظیمهای زده شد که شیوه " پیمانکاری خانوادگی " ، خودگردانی روستایی ، بازگرداندن تکه زمینهای گرفته شده از دهقانان به آنان وتضمین حق انتخاب کار جنبی و فروش آزادانه محصولات در بازار از آن زمره است .

جوانب عمده اصلاحات در بخش صنعت عبارت بود از محدود کردن عرصه مدیریت در برنامه ریزی مرکزی ، تبدیل موسسات صنعتی به " سازمانهای اقتصادی مستقل " گسترش مناسبات کالایی ، محدود کردن حدود قیمت گزاری دولتی و بازگذاردن قیمت گزاری آزاد بسیاری از عرصه ها و استفاده از مکانیزم قیمت های آزاد بازار ، برنامه ریزی برای جذب تکنولوژی و سرمایه خارجی تا پذیرش تاسیس واحدهای اقتصادی با سرمایه مشترک چینی و غربی به میزان ٤۹٪ سرمایه خارجی و ۵۱٪ سرمایه داخلی و غیره همه این تحولات وتدابیر یک آماج مرکزی را پی میگرفتند : تسریع رشد اقتصادی ـ اجتماعی . همه چیز در خدمت تسریع رشد اقتصادی و رشد اقتصادی در خدمت رفاه مردم ، چنین بود و است پیام اصلی جنبش نوسازی در چین ، وچنین است پیام جنبش نوسازی در اتحاد شوروی . بیگمان اگر قبلا کشاکشها و تحولات حزب کمونیست وبامعه چین را دنبال نکرده باشد با انقلاب در انقلاب چین بقول شاملو تصادف میکند . انقلابی ناآشنا با این آزمونها یکباره می بیند که آنچه در اتحاد شوروی در زمینه تسریع رشد اقتصادی و نوسازی جامعه میگذرد در چین نیز پس از پلنوم سوم و کنگره دوازدهم همینگونه جریان یافته و به روند غالب تبدیل شده است .

سرانجام کنگره ۱۳ حزب کمونیست چین در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۷ برگزار شد و سرآغازی نوین را پی افکند زائوزیانگ دبیرکل حزب کمونیست چین در آغاز گزارش کـ ـم به کنگره اظهار داشت :

" دوازدهمین کنگره سراسری با دفاع از خط مشی سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین فراخوان یازدهم و بسط و گسترش آن ، برنامه عمده جانبه ای برای نوسازی سوسیالیستی کشور ارائه داد . از تشکیل پلنوم مذکور تاکنون ۹ سال گذشته است . با تکیه بر دستاوردهای سوسیالیسم که نتیجه مستقیم استقرار جمهوری خلق در چین بوده ۹ سال گذشته مرحله جدیدی در تاریخ تکامل حزب گشوده است "

زائوزیانگ در گزارش به کـ ـم میافزاید :

" از زمان تاسیس ح ـ خ ـ چ ، دوره ۹ ساله یاد شده برای مردم ما پرپارترین مرحله تاریخی بشمار می آید ۰۰۰۰ این مرحله بطور چشمگیری از ۲۰ سال قبل از پلنوم سوم متمایز است . در آن زمان تحت تاثیر دیدگاههای چپ حاکم که " مبارزه طبقاتی " را اساس قرار میدادند گسستگیهای متعددی در رشد اقتصادی کشور پدید آمد و بحران وضع زندگی مردم نامحسوس بود " اندیشه هایی که در کنگره ۱۳ حزب کمونیست چین مطرح شده ، علیرغم در آمیختن آنها با یک رشته اندیشه های عنوزکهنه ، چنان پیشرو هستند که بدرستی باید آنها را نشانه های بارز یک انقلاب در اندیشه و عمل ارزیابی کرد . کنگره ۱۳ ح ـ خ ـ چ یک مکتب بسیار آموزنده است . توجه به کنگره خصوصا به برخورد خلاقانه با اصول و گسستن زنجیر آیه ها و دگمها و آدم برستی ها از پای حزب قابل تمجید ، دلیرانه و الهام دهنده است . در گزارش به کنگره

www.iran-archive.com

تصریح میشود که :

" " بسیاری از مفاهیم کهنه که سالها آگاهی مردم را به زنجیر کشیده اند امروز بی اعتبار شده‌اند . ایده های نومانیزم نوین وبی‌سابقه ای را پی‌ریزی میکند که‌پاسخگوی‌ضرورتهای ترقی اجتماعی است. اصلاح دستگاه سوسیالیستی بدلیل عمق وگستردگی تغییرات اجتماعی‌اش‌به مثابه یك انقلاب دیگر جلوه میکند ."

در گزارش تاکید میشود که :

" دمکراسی و قانونیت‌سوسیالیستی گسترش‌میابد "و" سیستم همکاری و مشاوره چند حزبی به رهبری حزب‌کمونیست‌نقش‌مثبت‌خود را گسترش‌میدهد ."

نمودار دیگر از غلبه رفقای چینی بر زنجیر آیه‌ها و دگمها را میتوان در راه حل بسیار خلاقانه آنها برای تامین یکپارچگی سرزمین چین دید . گزارش‌در این باره میگوید :

" ... با انگلستان و پرتغال درباره هونگ‌کونگ و ماکائو براساس‌اصل " یك دولت‌دو نظام " به موافقت‌نسبی دست‌یافته‌ایم وبا تکیه بر همین اصل تلاش داریم مسئله تایوان را حل‌کنیم . تامین اتحاد نهایی کشور بر اساس‌اصل یاد شده به تائید تاریخ خلاقیت‌خرد سیاسی ملت چین محسوب میشود " این ابتکار کم انعکاس‌قطعا در آینده در بخشهای حساس‌دیگری از جهان راهنمای حل مسائل بغرنج مشابهی خواهد شد .

همانطور که گفتیم ،مساله مرکزی در کل جنبش و در کنگره حل مساله تصریح رشد اقتصادی است برای تامین این امر حیاتی چین پیشروانه ترین اندیشه‌ها را در مجموع جنبش‌کمونیستی جهانی ارائه داده است. در هیچ کجای دیگر تاکنون تئوری تا این اندازه شجاعانه در خدمت واقعیت قرار نگرفته و منبعث از واقعیت نبوده است. با آوردن نکته‌هایی از اظهار نظر کنگره در این باره بحث را به پایان میبریم :

" برای ساختمان سوسیالیزم باویژگی چین در فاز صحیح مرحله تاریخی جاری اهمیت درجه اول دارد ،حزب ما تصویر روشنی ارائه داده است. ، چین مرحله آغازین سوسیالیزم را میداند . این حکم دارای دو مفهوم است: جامعه ما سوسیالیستی است و حمایت قاطعانه از سرسیالیزم ضرورت‌دارد و انحراف از آن غیرمجاز است. دوم اینکه جامعه ما هنوز در مرحله اول رشد خود قرار دارد وباتوجه به این واقعیت‌نباید جهش‌وار آنرا طی کنیم... این دوره همان مرحله ابتدایی که عموما در کشوری در آغاز ساختمان سوسیالیزم ، ازسرمیگذرانند، نیست بلکه دوره مخصوصی است‌که ناگزیر برای ساختمان سوسیالیزم ، در شرایط عقب‌ماندگی نیروهای مولده ورشد نایافتگی اقتصاد نالایی سپری می کنیم . دوره ای که از سوسیالیستی کردن مالکیت بر وسایل تولید در سالهای ۵۰ آغازشده و با تحقق نوسازی اساس‌سوسیالیستی که حداقل ۱۰۰ سال طول میکشد مرحله آغاز سوسیالیزم در کشور ما را تشکیل میدهد . این دوره از مرحله گذار که هنوز پایه های اقتصادی سوسیالیستی پی ریزی‌نشده متفاوت‌است ،همچنین این دوره را باید دوره‌ای که رشد مدرنیزه سوسیالیسم تکمیل شده نباید یکسان پنداشت.

تضاد اصلی این مرحله ،تضاد بین نیازهای افزایش‌یافته مادی ــ فرهنگی مردم و تولید اجتماعی عقب‌مانده است. مبارزه طبقاتی در محدوده معین مدتها ادامه خواهد داشت،اما تضاد اصلی نیست.

برای حل تضاد اصلی‌این مرحله لازم است‌اقتصاد کالایی را رشد داده ،بهره دهی کار را بالا برده تدریجا صنعت،کشاورزی، دفاع ملی ،علم و فن و متناسب با آن بخش‌عقب‌مانده روابط تولیدی و روبنا را بازسازی کرد "

بنیادی‌ترین تئوری ناظر بر برنامه فوق این است .

" وسیله اصلی جامعه‌سوسیالیستی تکامل نیروهای مولده است . نقطه مبدا برای بررسی تمام

مسایل ،معیار بنیادی برای کنترل تمام امر این است که آیا این تلاشها به تکامل نیروهای مولده یاری میرساند یا نه "

آری ، بنیادی ترین مساله نگرش نوبه مسایل اقتصادی اجتماعی همین است • تفاوت ماتریالیسم باایده الیسم ، تفاوت سوسیالیسم علمی با سوسیالیسم تخیلی درعرصه پیکار برای رشد اقتصادی — اجتماعی همین است که رابطه رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی را چگونه برقرار میکنیم • تفکری که همواره در ترکیب دو وظیفه بنیادین سوسیالیسم ،یعنی تامین رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی وظیفه نخست را مقدم نشناسد ،در بهترین حالت تفکری در چارچوب سوسیالیسم تخیلی و در نهایت تفکری ارتجاعی است همین تفکر ذاتا ارتجاعی است که امروز ،پس از ویران شدن ایران و آواره شدن ایرانیان و راه افتادن گرگ و شغال در خیابانهای بزرگ کشور با توسل با فلان شعار تساوی طلبانه آخوندهای خون‌آشام بازهم رندانه دفاع از آنها را ادامه میدهد و حتی نزدیکترین یاران خود را لجن مال میکند تا لجن زار سیاست چاکری در برابر خلافت ارتجاع را توجیه کند • همین نگرش است که حاضر نیست هیچ رشد اقتصادی را بحساب آورد مگر اینکه آن رشد در چارچوب قراردادهای اقتصادی و معاملات پیشنهادی وی صورت گیرد • همین تفکر است که سدراه پیشرفت هرگونه برنامه ای برای جذب انقلاب علمی و فنی در کشور ما میشود ،مگر اینکه این برنامه با قراردادها و معاملات مورد علاقه وی انطباق داشته باشد • کم بها کردن رشد نیروهای مولده به مثابه بنیادی ترین وظیفه هر انقلاب اجتماعی فاشیترین و ارتجاعی ترین شکل رویگردانی از مارکسیسم است•

امیر

تیرماه ۶۷

www.iran-archive.com

بنیان های برنامه ما (٤)

علیه پنداربافی ودگماتیسم ،علیه شخصیت پرستی وبوروکراتیسم

رنسانس یا نوزایی کنونی جاری درجنبش کمونیستی ،برای اینکه پدیدار بشود و پایدار بماند و پیش برود می بایست نبردی دلیرانه وبسیار دشوار را با پنداربافی و دگماتیسم و برهمین پایه با شخصیت پرستی و بوروکراتیسم پیش ببرد ،نبرد با این عوامل بازدارنده ،نبرد با ارتجاع خانگی است.بدون غلبه براین ارتجاع خانه زاد و خانگی نمی توانیم به پیروزی برارتجاع درکشورو درجهان امیدوار باشیم.

I ماتریالیسم دیالکتیک ،علیه پنداربافی و دگماتیسم

برای کمونیستهای کشورما (و قطعا برای بسیاری درجهان) چیزی ازاین آسانترو پیش پاافتاده ترنیست که خود راماتریالیست بنامند .برای ماکمونیستها البته بسیارروشن است که بنیادی ترین شرط مارکسیست بودن ماتریالیست بودن است ونیزبسیار بدیهی بنظرمی رسد کهمابعنوان یك کمونیست قطعاماتریالیست هستیم.اماآیانبرد ۲۵۰۰ ساله فلاسفه جهان برسرایده وماده ویك قرن و نیم نبرد ماتریالیسم دیالکتیك باایده آلیسم وماتریالیسم مکانیکی ومتافیزیکی بخاطرهمان چیزی بود که هرکس بدین سادگی خود رامالك آن می داند ؟آیا واقعاماهمواره بردستاورد سترگ این نبرد عظیم تاریخی متکی هستیم؟

درمیان ماکمونیستها ،دررد پندارگرایی و اسکولاستیك مثالی معروف است که می گوید درمیان جماعتی از "مدرسیون" بحث درگرفت که اسب چند دندان دارد .درحالیکه اسب حاضرودندانهای آن نیز دم دست بود ،ازجماعت مدرسی کسی راتوجهی به آن اسب ورغبتی به شمردن دندانهایش نبود (چون از نظراسکولاستیك هااین کارحتماغیرعلمی بنظرمی رسد) ،درحالیکه بحث ومجادله برسرتعداد دندان های اسب وتلاش برای حل مساله از طریق منطق وبرهان همچنان بی سرانجام ادامه داشت.بدون شك با اندکی تعمق می توانیم تکراراین رویداد قرون وسطایی رادرزندگی خودمان ببینیم.مثلا اگرخمینی را معادل همان جانورمعروف فرض کنیم (که صدالبته ایشان کمترازآن نیستند)مادرمحاسبه دندانهای درنده او بیشترازآن مکتبی های قرون وسطی ازخویش درایت نشان ندادیم.مانه تنهابرای محاسبه دندان های درنده خمینی به دهان اورجوع نکردیم بلکه مثل همان اسکولاستیك ها چنین کاری راتحقیرمی کردیم وصدالبته شایسته مقام شامخ تئوری های خودنمی دانستیم.وقتی این جانورتوماج ومختوم رابه دندان دریده ، وقتی کشی زاده راباقساوت خائید ،وقتی سعید سلطانپوررو سعادت و شریفی راکشت،وقتی که این جانور دهان رابرای دریدن وبلعیدن همه ماتاچاك آخرازهم گشود ،هنوزدراین باره بحث می کردیم که این دندانهامال آرواره دیگری است وآرواره حضرت امام ازاین دریدن هاوخائیدن هابی خبراست وآرواره ایشان تنهابرای فشردن حلقوم امپریالیسم و لیبرال هاطراحی شده است.(هرچند که خائیدن حلقوم لیبرال هاهم جنایتی بیشترنبود) .واقعیت اینست که نگاه مستقیم مستقلانه وفارغ ازپیش داوری به واقعیت

همچون حرکتی با کرداری عامیانه همواره از سوی "ماتریالیسم" متافیزیک به تمسخر گرفته شد و در سازمان ما نیز چنین پیش آمد.

ما حزب کوچک و جوانی هستیم، این واقعیت است. اما این هم واقعیت است که ما می کوشیم تا در تعیین سرنوشت ۵۰ میلیون مردم نقش ایفا کنیم. تعقیب چنین هدفی ما را ملزم می کند تا درباره همه مسائل "عظیم" ای که بر سرنوشت مردم ما و حزب مان گره خورده اند بیاندیشیم و به آنها پاسخ دهیم. در راس این مسائل همانا دستیابی به شیوه تفکر و اقدام علمی است که بدون آن حزب ما سرنوشتی جز تکرار پیاپی خطاها نخواهد داشت.

بزرگترین نمود ارعدول سازمان از درک ماتریالیستی و در غلطیدن آن به پندارهای متافیزیک همانا برنامه سازمان برای ارتقا انقلاب بهمن و شکوفایی جمهوری اسلامی است. این برنامه سراپا ایده آلیستی و در بهترین حالت بیانگر آرزوهای نیک یک ایده آلیست گرفتار در دام ارتجاع است. کمیته مرکزی حزب توده ایران در بررسی "خط امام" به کشف محیرالعقولی دست یافت که آن را تحت عنوان "پنج مختصه خط امام" تئوریزه کرد و به خورد ما داد. ما گرچه مخترع این پنج مختصه نبودیم لیکن سراسر تبلیغات مان کلمه به کلمه در راستای همین اندیشه و در خدمت آن بود. پنج مختصه کشف شده گویای آن بود که "خط امام" ضد سلطنت، ضد امپریالیست، ضد "کلان سرمایه داری وبزرگ مالکی"، مدافع آزادی و مدافع اتحاد همه نیروهای خلق است. از مجموع صفاتی که حزب توده ایران برای خود قائل بود تنها یکی را از "خط امام" دریغ کرد و آنهم "نبرد پیگیرانه در راه سوسیالیسم و دموکراسی" بود. این یکی را اگر هم حزب می خواست نمی توانست به "خط امام" نسبت دهد، چرا که برای خط امام چنین صفاتی حکم دشنام و توهین داشت و همه کاسه کوزه ها را بهم می ریخت.

بدون شک کمتر حزبی در جهان تا بدین اندازه به زیان خود دست به تحریف واقعیت و نفی آشکار برخورد ماتریالیستی زده است. برای هر انسان صادق و مترقی و برای هر هوادار و عضو ساده حزب توده ایران و سازمان ما یقیناً روشن بود که دست کم "خط امام" علاوه بر این صفات حمیده اهدایی، صفات دیگری نیز دارد که در فرمولبندی برنامه ای حزب توده ایران مسکوت مانده اند. اما سیاست حزب بر این روشنایی پرده ظلمت می افکند.

درست همان زمان که حزب توده ایران "پنج مختصه خط امام" را تئوریزه و ترویج و تبلیغ میکرد، پنج مختصه متضاد با آنچه حزب میگفت در "خط امام" تثبیت و تکمیل میشد. در واقع پنج مختصه ای که حزب برای "خط امام" می شمرد، پنج فریب کارد بزرگ در راستای تثبیت و تحکیم پنج مختصه بغایت ارتجاعی "خط امام" بودند. حزب توده ایران فریبکاریهای "خط امام" را تئوریزه کرده و بعنوان مختصات آن قالب کرد و در کنار آن حتی یک مختصه یا گرایش منفی در خمینی و راس حکومت نشان نداد. آیا رهبری حزب توده ایران واقعاً "خط امام" را همانگونه میدید که در پنج مختصه مشهور تجسم می یافت؟ هم آری و هم نه. در اینجا اپورتونیسم و ایدآلیسم چنان به هم جوش میخورند که دستیابی به یک پاسخ روشن را واقعاً دشوار می کنند. مثلاً رهبری حزب در زیر خرد با رهبری سازمان بارها گفته است که "خط امام" ای را که ما می گوییم خود مان درست کرده ایم و پنج مختصه آن چیزهایی هستند که ما می خواهیم باشند. چگونه آنها می توانستند بر اساس مختصاتی رابطه خود با حکومت را بنیان

www.iran-archive.com

بگذارند که خود آنها را اختراع کرده بودند ؟ آیا تنظیم رابطه با یک نیروی سیاسی ، براساس خصلت‌ها یی که ما آگاهانه به آن نسبت میدهیم (نه اینکه در واقع آن خصلتها در آن نیرو موجود باشند) بارزترین و گویاترین دلیل برای ایده‌آلیسم و خود فریبی ، هم در اندیشه و هم در عمل نیست؟ آیا درست کردن یک "خط امام" خیالی ، مطابق یک الگوی "دموکراسی انقلابی" و سپس دل بستن به این پدیده خیالی ، و سا پیگیری تمام حزب و سپس سازمان ما را غرق کردن در این باورهای خود ساخته و تحکیم کردن این باورها تا حد "برنامه طبقه کارگر" چیزی جز بارزترین نمود ارمتذل ترین و فرصت طلبانه‌ترین نوع ایده‌آلیسم ، ایده‌آلیسمی که ملاهادی سبزواری هم اگر زنده بود از آن پرهیز میکرد میتواند باشد ؟

به هر صورت با رهبری حزب واقعا "خط امام" را دارای همان مختصات پنج گانه میدانست ، که در این صورت یا پند اریافت تمام عیار بود و واقعیت را تا حد اکثر ممکن بسود پند اریافی تحریف میکرد و یا اینکه این پنج مختصه را اختراع کرده بود تا خط امام را مطابق آنها بازسازی کند ، که در این صورت نیز به دلیل باور به امکان بازسازی "خط امام" مطابق الگوی فوق و به دلیل ایجاد باور به این خصایل "خط امام" در حزب و سازمان نه تنها واقعیت را بسود پند ار تحریف کرده بلکه علاوه بر آن به فریبکاری مفرط بسود "خط امام" نیز دست می‌زد .

برنامه سازمان ما درست به هنگامی تصویب شد (بهار ۶۱) که دیگر هرگونه خوشبینی نسبت به "خط امام" سیمای واقعی خود را در جنگ ویرانگر علیه رژیم صدام به تمامی افشا کرده بود . مواعید "خط امام" متروک شده بود ، وحدت طلبی خط امام خصلت ضد انقلابی خود را کاملا عریان کرده بود . استبداد فرون وسطائی "خط امام" سراپا در خون جوانان وطن غرق شده بود و بالاخره مدارک عملی برای ناپودی حزب و سازمان آغاز شده بود . سازمان ما زیر فشار دم افزون استبداد گام به گام با پیکر خونین عقب می‌نشست . با اینهمه برنامه ما با حداکثر خوشبینی نسبت به "خط امام" ، با امید به پیشروی انقلاب و فرا رویش آن به سطح سمتگیری سوسیالیستی و شکوفایی جمهوری اسلامی تدوین شده بود . این برنامه وهمی و خیالی و دور از کمترین مصداق عینی و مادی است . چه بسا هنگامی که ژول ورن رمان تخیلی سفر به ماه را می‌نوشت ، برای تحقق رویاهای خود دلایلی به مراتب قانع کننده‌تر از آنچه ما برای تحقق برنامه خویش در اختیار داشتیم در دست داشت . این برنامه تجسم خشن ایده‌آلیسم در اندیشه یک سازمان پیرو ماتریالیسم بود . این ایده‌آلیسم آنچنان در سازمان نیرومند است که پس از شکست برنامه و آشکار شدن همه تبه‌کاریهای رژیم خمینی ، باز هم سه سال طول کشید تا سازمان ضرورت یک تحول انقلابی در جامعه را بپذیرد . نیروی ایده‌آلیسم ، که عیناً با گرایشهای اپورتونیستی و جاهت طلبی‌های سود جویانه و مقدم شمری منافع حزب تود ، ایران بسر منافع سازمان تحمیل میشد ، به نیروی سترگی علیه پیشروی به موقع سازمان تبدیل شد ، و پیشروی سازمان را تا بد انجا کند کرد که سرانجام به یک بحران عظیم انجامید .

ایده‌آلیسم ، علاوه بر برنامه در تک تک ساختمان تاکتیکها نیز می‌تواند خود را نشان دهد . هر جا که واقعیت موجود با اندیشه‌ای که می‌خواهد آن را توضیح دهد در تضاد قرار می‌گیرد ، پند اریافی تمام عیار بروز می‌کند . ضرورت ماتریالیسم در آن نیست که بگوید ماده برایده مقدم است . ضرورت ماتریالیسم در آن است که در زندگی جاری

* از مدتها پیش سپرک شده بود . ضد امپریالیسم "خط امام"

www.iran-archive.com

ما واقعیت را از پندار تفکیک کند و راه ضرور شناخت واقعیت را پیش پای ما می‌گذارد. ضرورت ماتریالیسم از ضرورت شناخت واقعیت‌ها بمنظور شناخت درست راه زندگی بهتر سرچشمه می‌گیرد. از این رو مرز واقعی ماتریالیسم و ایده‌آلیسم نه در مجردات بلکه در مشخصات تعیین می‌گردد. پایبندی به واقعیت، پایبندی به زندگی و قوانین رویش و پویش آن، اعتقاد راسخ به اینکه فردا محصول منطقی شرایط امروز و دیروز است که ما نیز جزیی از آنیم. اعتقاد راسخ به اینکه فردا نتیجه تکامل دیالکتیکی امروز است و نه نتیجه نفی ارادی امروز، اعتقاد به اینکه باید جهان بینی و تئوری و اندیشه‌ها تابع واقعیت باشد و نه بالعکس، اعتقاد به پویایی و تغییر و تکامل حتمی بنیادین ترین اصول متصوره چنین است، نمونه‌های پایبندی به ماتریالیسم.

واقعیت اینست که بسیاری از تئوریهای ما امروز دیگر تطابقی با واقعیت ندارند. امروز مساله بازگشت عملی به ماتریالیسم دیالکتیک و نفی پنداربافی بگونه یک جریان نیرومند درون کل جنبش کمونیستی در حال گسترش است. در کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی و در کنگره‌های ۱۲ و ۱۳ حزب کمونیست چین، نبرد برای انطباق تئوریها بر واقعیت‌های جاری و خلاصی از شر "اصول" پرستی و اصول تراشی یکی از مسایل مرکزی بوده است. دوران تئوریها و اندیشه‌های بی‌پایه و کلیشه‌ای و تکراری به پایان رسید. دوران اسارت اندیشه در چنگال پیشداوریهای اراده‌گرایانه به پایان رسید. دوران درجا زدن تئوری، دوران متکی شدن مکرر بر اتوریته مارکس و لنین برای تحمیل اندیشه‌های بی پایه سرآمده است. دوران مطلق کردن مارکس و انگلس و لنین و نسبت دادن خصوصیات الهی بدانها پایان یافته است. دوران تصورات ساده‌لوحانه درباره اینکه چون ما مارکسیست هستیم، پس انحصار شناخت واقعیات جامعه و جهان در دست ماست، به پایان رسید.

نوزایی که در جریان است در ژرفترین بعد خود متوجه انطباق فلسفه بر علم است، چرا که فلسفه ما از علم عقب افتاده است، انطباق فلسفه بر علم در ژرفترین روند خود گویای علم شدن فلسفه و کاهش نقش فلسفه بسود علم است. در علوم اجتماعی عصر سیطره فلسفه بر علم بپایان میرسد. علوم اجتماعی نیز می‌روند تا همچون علوم طبیعی فلسفه را متکی به خود بکنند و نه خود متکی بر فلسفه باشند. هسته مرکزی و جان فلسفی اندیشه نو این است. تئوری نو بدون آغازیدن از اینجا نمی‌تواند نو باشد.

نیاز به رنسانس نیاز به نبرد جدی برای شکوفاسازی ماتریالیسم و انطباق آن بر شرایط جهان امروز از آنجا آغاز شد که نتایج ویرانگر پنداربافی در برنامه‌ها و سیاستها خود را آشکار کردند. برنامه و سیاست پندار بافانه نمونه کوچکی است. نمونه‌ها بسیار بیشتر و عظیم‌ترند.

بنام ماتریالیسم در سال ۶۰ اعلام شد که اتحاد شوروی وارد مرحله ساختمان کمونیست شده است و برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی وارد مرحله سوسیالیسم پیشرفته شده‌اند. حتی زمان پیاده شدن کمونیسم در اتحاد شوروی را مشخص کردند. بنام ماتریالیسم گفته میشد که سرمایه‌داری مانع کاربست دستاوردهای علمی و فنی میشود، گفته میشد توازن قوا چنان بسود انقلاب بهم خورده است که گذار به سوسیالیسم از راه رشد غیرسرمایه‌داری و یا رهبری نیروهای غیرکمونیست ممکن شده است، گفته میشد که سرمایه‌داری در حال زوال و انهدام است. گفته میشد عصر گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم سرنوشت همه چیز را رقم زده است. در چین، مائو برای تحقق یک روزه آرمان‌های انقلاب "انقلاب فرهنگی براه انداخت و شعار "سوسیالیسم

فقیر بهتر از سرمایه‌داری ثروتمند" را رایج کرد. در سالهای ۶۰ در حالیکه دگماتیسم، خصوصا در سیمای مائوئیستی آن به آفت جنبش کمونیستی تبدیل شده بود، نسبت به آن اغماض شد و "تیتوئیسم" بی اثر و بی تاثیر آماج اصلی حمله قرار گرفت. در این سالها به ادعان اندیشه‌پردازان حزب کمونیست اتحاد شوروی حتی رشته‌هایی از علوم با مخالفت روبرو می‌شدند و تا آغاز روند نوسازی کنونی حساسیت لازم نسبت به وضعیت نیروهای مولده کشورهای سوسیالیستی در مقایسه با دستاوردهای انقلاب علمی و فنی در کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری برانگیخته نمیشد و همه چیز روبراه قلمداد می‌گشت. تحولاتی که در کشورهای سرمایه‌داری پدیدار شد، دگرگونی‌هایی که در ساختار طبقاتی این کشورها رو به گسترش نهاد، تلاشهایی که برخی از احزاب این کشورها برای انطباق تئوریهای خود بر شرایط جدید میکردند، هیچکدام بدرستی درک نمیشد یا تاثیری در سیر عادی زندگی در کشورهای سوسیالیستی نمیگذاشت. حتی تلاشهای احزاب کمونیست اروپا برای تئوریزه کردن شرایط کشور خود شان، همانند برخی گرایشهای منفی و ضد سوسیالیستی، مورد حمله قرار می‌گرفت و "اپورتونیسم" و "اروکمونیسم" نامیده میشد. احزاب کوچکی مثل حزب توده ایران چنان در تار و پود دگمها و پندارهای کلیشه‌ای اسیر ماندند که در برابر همه این تحولات تنها توانستند بار مسئولیت را تمام و کمال بر دوش حزب کمونیست اتحاد شوروی بیاندازند و خود با قیافه حق بجانب، بی آنکه بدرستی بدانند موضوع بر سر چیست، هر قدم یا قلمی را که از کلیشه‌های ابدی پا فراتر می‌گذاشت محکوم و منفور اعلام کنند. اینان پندار بافی را برارابه‌ای که یک چرخ آن دگماتیسم فرصت طلب و چرخ دیگرش دگماتیسم ماجراجو بود هل میدادند و کمترین حساسیتی نیز نسبت به خطری که به دلیل کهنه‌پرستی و عقب ماندگی تئوریک جنبش کمونیستی را تهدید میکرد از خود نشان نمی‌دادند.

بی گمان کسی که در عمل به کردار علمی وفادار است همواره بیاد می آورد که انگلس گفت "ماتریالیسم با هر کشف در رشته طبیعی ـ تاریخی ناگزیر باید شکل (فرم) خود را تغییر دهد" و لنین با نقل همین گفته می افزاید: "ما نظریه مارکس را به هیچ وجه چیزی پایان یافته و دست نخوردنی بشمار نمی آوریم، برعکس، ما عقیده داریم که این نظریه تنها نخستین سنگ بنای آن علمی را نهاده است که سوسیالیستها اگر نمیخواهند از زندگی عقب بمانند باید آنرا در تمام سمتها به جلو ببرند" (چه باید کرد)

اکنون نه یک کشف جدی علمی، بلکه یک انقلاب عظیم و بغایت عظیم علمی و فنی، انقلابی که اینک حیات بشر در روی زمین را عمیقا زیر تاثیر گرفته، رویداده است. در این صورت، ماتریالیسم ما اگر این انقلاب را جذب نکند و خود دچار یک انقلاب جدی در توضیح جهان نشود، آیا جز این است که تا حد یک ماتریالیسم متحجر و نتیجتا متافیزیکی ـ تنزل خواهد کرد؟ آری ماتریالیسم سراپا نیازمند یک تحول انقلابی است، تحولی بر ضد هرگونه پندار بافی و اندیشه کلیشه‌ای و در جهت توضیح روندها و رویدادهای بغرنج کنونی، تحولی که ماتریالیسم را قادر می‌سازد واقعا (و نه بطور صوری) راهنمای عمل ما واقع شود.

* * *

دگماتیسم یا ارتجاع خانگی جنبش کمونیستی اهرم اصلی رواج پندارگرایی و پندار بافی و عامل اصلی سد راه رشد و تکامل ماتریالیسم دیالکتیک و اندیشه سوسیالیسم علمی است. امروز چه در سازمان کوچک ما و چه در هر یک از احزاب بزرگ کمونیستی و چه در مجموع آن حلقه اصلی برای انطباق فلسفه بر علم و ایدئولوژی بر

واقعیت وسیاست برموقعیت همانا نبرد بی امان با ارتجاع خانه‌زاد وخائنی جنبش کمونیستی، یعنی دگماتیسم وآیین پرستد است. بدبختانه یا خوشبختانه، بهرصورت امروز دیگر مثل آفتاب روشن شده است که همه نیروهای ما ند وذهنه، همه‌ذهنه‌پرستان وگذشته‌ستایان، همه‌کسانی که‌ازفرط فرصت طلبی کاسه داغتر از آش شده‌اند، همه‌و همه سپرو سرنیزه دگماتیزم رابدست دارند.

امروز دیگرمیتوان گفتکه مارکسیستها غالبا بادگماتیسم برخورد بسیاریاگذشت داشتیم همین حسن‌نظرکمک میکرد تاعملا دگماتیسم، بطوراخص دگماتیسم فرصت طلب وپوروتراتیک که‌دربسیاری ازاحزاب مواضع کلیدی داشت تقاما ازنبرد ایدئولوژیک مصون مانده وحتی برعکس به‌عنوان صاحب خانه به‌تاخت وتازعلیه دیگران بپردازد. دگماتیزم ماجراجوئه عمدتا درسازمانهای نوپای مارکسیست سنگرگرفته‌است از آنجاکه‌بطورپوروتراتیک خود این سازمانها خارج ازجنبش کمونیستی قلمداد میشوند، عمدتا بعنوان بیماری دیگران مورد نقد وحمله قرارمیگرفت. اما دگماتیزم فرصت طلب که‌اتفاقا رایج ترین انحراف درون همان احزابی است که‌رسما عضوجنبش کمونیستی قلمداد میشوند، نه‌تنها تاسالهای اخیرازهرگونه نقد وانتقاد جدی مصون مانده بود، بلکه‌خود بصورت صاحب خانه وبایدک کشیدن واژه "صرازنوین" متکبرانه دیگران راوراندازمیکرد. حزب توده‌ایران درکشورمایک نمونه کامل است. حزب توده‌نه‌تنها همواره‌اقتدارمطلق حقیقت وآگاهی راازآن کمیته‌مرکزی خود میدانست بلکه‌ازآن بدتر، هرکس راکه‌خود رامارکسیست می‌نامید امافرابه‌دگماتیسم وپوروکراتیسم حزب توده‌گردن نمی‌نهاد "منشوک" وازآن بدترکاهی "عامل امریکا" معرفی میکرد.

اندیشه پردازان نوسازی درحزب کمونیست اتحاد شوروی امروزبیرحمانه‌ترین حملات رامتوجه‌دگماتیسم ـ که‌آن راخطرعمده می‌دانند ـ کرده‌اند. نوآفرینی ونواندیشی درحزب کمونیست اتحاد شوروی به‌گونه‌ای ژرف درپیوند بامبارزه‌ضد دگماتیستی قرارگرفته‌است. یادولوف درنوشته‌انتقادی خود بنام "دستیابی به وضعیت کیفیتا نوین جامعه‌شوروی وعلوم اجتماعی" می‌نویسد:

"باید به‌ماند وبی تفاوتی، بی مسئولیتی سیاسی وحرکت بدون قدرت رجهت جریان، دگماتیسم واسکولاستیک پایان داد."

اومی‌گوید:

"معارض پیکارجوی دیالکتیک، دگماتیسم، زائده‌انگلی بدن زنده‌تئوری انقلابی است. جهالت خودپسندانه‌وفرصت طلبی سودجویانه‌زمینه‌رشد ونمود دگماتیسم اسکولاستیک وعلم کتابی است."

مابرآنچه‌رفیق یادوولف بعنوان زمینه‌رشد ونمود دگماتیسم گفته، هژمونیسم راهم می‌افزاییم. هم تمایل به اعمال هژمونی ازسوی جریان دینه مسلط برحزب کمونیست اتحاد شوروی درگذشته‌و هم تحمل هژمونی ازسوی احزابی چون حزب توده‌ایران.

ما امروزبدرستی لمس می‌کنیم که‌چه رابطه‌ای بین "جهالت خودپسندانه‌وفرصت طلبی سودجویانه" وهژمونیسم با "دگماتیسم واسکولاستیک وعلم کتابی" وجود دارد وبهمین خاطرهم نامی مناسبترازدگماتیسم فرصت طلب برای آن اندیشه وگرایشی که‌برحزب توده‌ایران وطی چندسال برسازمان ما چیره‌شده‌پیدا نکرده‌ایم.

دگماتیسمی که‌می‌بایست آماج حمله مارگیرد نه‌تنها رجعت غیرخلاق به‌اصول، بلکه‌همچنین اصول

www.iran-archive.com

وآیین تراشی بی پایه‌وخشك اندیشی مطلق درهمه‌مسائل جدی پیکارانقلابی است. سیمای ظاهری این دگماتیسم چنان‌است که‌قبل ازهرچیز ومهمتر ازهرچیزبه ساده‌کردن وعامیانه‌کردن ومتحجرکردن مارکسیسم-لنینیسم می‌پردازد. حلقه اصلی نبرد بااین دگماتیسم درست درنبرد علیه ساده ومتحجرکردن مارکسیسم است. فرصت طلبی سودجویانه این دگماتیسم ایجاب می‌کند که‌نه رابطه‌شناختی بلکه‌رابطه‌ایمانی بامارکسیسم برقرارشود وبجای آنکه‌مارکسیسم علم راهنمای پراتیك انقلابی باشدآن رابه‌مذهبی برای‌آخرت ودنیایی که‌موجود نیست تبدیل می‌کند. مادربررسی اسناد جلسات مشاوره وچگونگی برداشت ماازآنها، ودربررسی تك تك فصول برنامه، کرداراین دگماتیسم راتاجزئیات نیزپی خواهیم گرفت.

III ـ دموکراتیسم علیه شخصیت پرستی وپوروکراتیسم

بزرگترین پیام رنسانس‌جنبش‌کمونیستی برای جامعه وجهان، دموکراتیسم است. بازشناسی دموکراتیسم وبازآفرینی مفهوم آن به‌تناسب شرایط نوین جهانی وپایبندی به‌خدشه‌پذیرآن وتبدیل آن به‌پرچم فرازمند جنبش‌کمونیستی، چنین است آنچه‌میبایست درروند رنسانس‌کنونی انجام گیرد. دشمنی بانوسازی وپاترس وتزلزل دربرخورد باآن قبل ازهرچیزومهمترازهرچیزدربرخورد بادموکراتیسم آشکارمیشود (وبه‌دفعات هم آشکارمیشود). برای اینکه نبرد باپندارگرایی ودگماتیسم پیش‌برود وشخصیت پرستی وپوروکراتیسم درهم بشکنند، باید پرچم مقدس‌دموکراسی، این پرچم ایمان واعتماد بسازندگان اصلی تاریخ یعنی مردم افراشته‌وافراشته‌ترگردد. مبارز علیه‌شخصیت پرستی وپوروکراتیسم (وبطورعمده‌جانبه‌ترعلیه‌همه اشکال دیکتاتوری برمردم‌که درمطلبی جداگانه مشروحابررسی خواهدشد) هیچ راه دیگری جز دموکراتیسم، وآنهم دموکراتیسمی‌ای برخاسته ازاعماق حرکت وارداده‌خلق وجوددارد. دراینجا (وقبل ازآنکه به‌بحث عمومی‌تردموکراسی ودیکتاتوری بپردازیم) نظری به‌مساله‌شخصیت پرستی وپوروکراتیسم بمثابه‌اشکالی از دیکتاتوری برمردم می‌پردازیم.

کدام شخصیت پرستی وکدام پوروکراتیسم؟ راست اینست اگرخوداین پدیده‌هادرهمه ابعاد شناخته وافشانشوند، مبارزه‌علیه آنهانیزبه نتیجه قطعی نخواهد رسید.

نخست می‌پردازیم به‌پدیده شخصیت پرستی. مادموکراتهااندیشه پردازان وپرچمداران نبرد با شخصیت پرستی بوده‌ایم‌وهستیم. اماعلیرغم تلاشهای ما، جنبش‌مابشدت زیرتاثیراین پدیده‌قرارگرفته است. انسان‌هایی درجنبش‌کمونیستی یادراین یاآن حزب کمونیست بطورتصنعی به خداونیمه خدا تبدیل شده‌اند، به‌اندیشه واعمال سایه انداخته‌وراه خلاقیت فکری ودموکراتیسم انقلابی راسدکرده‌اند. برای نمونه‌کافیست که‌مانقش استالین رادراتحاد شوروی، نقش‌مائوراد رچین، نقش‌انورخوجه رادرآلبانی وبالاخره نقش‌بسیاری‌ازدبیران اول رادربسیاری ازاحزاب مورد توجه‌مارد هیم تاآشکارابه‌بینیم کمونیستهایی که پرچمدارنبرد باشخصیت پرستی هستند درزمانها ومکانهای مختلف درچنگال شخصیت پرستی اسیرآمده‌اند. امروزدرجنبش‌کمونیستی آدمهایی هستند که‌ازکشوروحزب خود "بزرگتر" اند. کمونیستی که‌نخواهد باسلطه این همه قهرمان خودساخته پیکارکند، لیاقت آن رانیزدارد که‌دم ازمبارزه‌باشخصیت پرستی بزند.

www.iran-archive.com

کوچکترین ادعایی درمورد دموکراسی بکند. کمونیستها باید ازخود بپرسند که این خدایان ونیمه خدایان ازکدامین المپ برزمین خدا نزول اجلال فرمودند؟ اگرموقعیت این افراد ونقشی که درکشورشان ایفا کرده ومی‌کنند واقعیت دارد، دیگرچرا ما کیش شخصیت پرستی را محکوم می‌کنیم، واگربرکیش شخصیت، می‌تازیم چگونه میشود برصاحبان وسود بران این کیش نتازیم؟

آری. بیاد بیاوریم آن گفته زرین برتولد برشت را درنمایشنامه گالیله. شخصی خطاب به گالیله که در پیشگاه پاپ زانوزده بود ـ میگوید "بیچاره ملتی که قهرمان ندارد" وگالیله پاسخ می‌دهد "بیچاره ملتی که نیاز به قهرمان دارد". واقعا بیچاره خلقی وحزبی که بت می‌سازد وبه بت نیازمند می‌شود. آن خلق وآن حزب سرانجام بدست همان بت ـ هرچند که آن بت هزاران کردار نیک انقلابی هم داشته باشد ـ بزانو درمی‌آید ویا به کجراه یا کجراههایی می‌افتد.

اکنون، درایت روزگار رنسانس جنبش کمونیستی، بیش ازپیش آشکار می‌شود که باید با بت سازی نبرد کرد. دراتحاد شوروی، اکنون درراستای همین نبرد ضد شخصیت پرستی باردیگر استالینیسم آماج نقد وانتقاد قرارگرفته است. استالینیسم برضد نوسازی ونوسازی برضد استالینیسم است. بدون نقد مجدد استالینیسم نبرد علیه هرگونه کیش شخصیت پرستی نیز عقیم خواهد ماند. درچین نیز داستان برهمین منوال است. بدون آغاز نبرد علیه سلطه بتی بنام مائو تسه‌تونگ چگونه حزب کمونیست وخلق چین مجال کوچکترین نواندیشی می‌یافت. براستی که نقش خروشچف دراتحاد شوروی ونقش تنگ شیائو پینگ درچین ـ علیرغم خطاها وکاستی های بسیارخود این شخصیت ها ـ درشکستن بت ها وگشودن راه دموکراتیسم بسیار ارجمند است. فراتر ازآنها باید برنیروی سازندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی وحزب کمونیست چین که توانست بربت های عظیم خود ساخته فایق آید درود گفت. امروز چه کسی درحزب کمونیست شوروی نبرد با کیش شخصیت را پیش می‌برد؟ میخائیل گارباچف؟ اگرکسی براستی مخالف کیش شخصیت باشد چنین نخواهد گفت. نه میخائیل گارباچف ونه تنگ شیائو پینگ، این حزبها وخلقها هستند که این نبرد را پیش می‌برند. میخائیل گارباچف ودیگراندیشه‌پردازان نوسازی درحزب کمونیست اتحاد شوروی این شایستگی را دارند که روند را درخود تجسم بخشند وپیشاپیش تاریخ سازان کشوریعنی مردم، پرچم رابرافرازند. اگرمیخائیل گارباچف هم نبود واگرصدها قهرمان دیگرحزب کمونیست اتحاد شوروی هم نبودند، این حزب واین خلق اندیشه‌پردازان وپرچمداران نوسازی راازبطن خود بیرون می‌داد. اما درهمین جا باید گفت که بدون میخائیل گارباچف وتنگ شیائو پینگ شکستن بتهای استالین ومائو بسیاربه‌تاخیرمی‌افتاد. ازسوی دیگرکاملا مشاهده می‌شود که قرارگرفتن این دوشخصیت دررهبری چنان امکاناتی دراختیارآنها گذاشت که بعنوان رهبران یک انقلاب درانقلاب بامیدان بیایند. انقلاب درانقلابی که درنوبت اول به تصفیه کامل هـ. س وک. م دوحزب انجامید وبسیاری ازغولها راازمیدان بیرون راند. خطردرهمین جاست. اگرچه کاراین دو رهبرخیراست اما سیستمی که این همه امکانات به آنها می‌دهد زاینده شراست. چنین سیستم شخصیت سالارکنی راباید دگرگون کرد. امروزبهیچ وجه نمیتوان مخالفین شخصیت پرستی راازانتقادی

www.iran-archive.com

هایی که به استالین ویا مائو می‌کنند بازشناخت. برای کسانی که خود در رهبری این یا آن حزب قرار دارند البته چگونگی برخورد شان با موقعیتی که احراز کرده‌اند بسیار پراهمیت تراست. باید دید که رهبران خود می‌توانند مبارزه علیه کیش شخصیت را که در زمان حال شامل جلوگیری از بزرگنمایی خود شان می‌شود رهبری بکنند یا خیر. البته ممکن است این یا آن رهبر شدیدترین حملات را نیز متوجه کیش شخصیت بکنند وحتی جابجا از خود انتقاد نیز بکنند ویا از خویش فروتنی‌هایی نشان نیز بدهند. اما هیچیک از این اقدامات را نمیشود مبارزه با کیش شخصیت نامید. چه بسا تظاهر به فروتنی ویا تبلیغ علیه کیش شخصیت خود به یک وسیله بسیار موثر برای رواج این پدیده در مورد خود فرد رهبر بشود.

بنابراین نبرد با کیش شخصیت اساسا باید از طریق پی‌افکنی بینش وسیستمی که مستقل از اراده این یا آن شخصیت بطور خودکار عمل کند ومانع ظهور پیامبران وابرمردان بشود. اگر مردم برای گزینش رهبر حق رای مخفی داشته باشند واگر هر رهبری تنها در مدت از قبل تعیین شده‌ای امکان بدست گرفتن اهرمهای قدرت را داشته باشد، وخلاصه کلام اگر مردم سالاری واقعی جاری باشد، شخصیت سالاری وشخصیت پرستی بدون حذف قهرمان حذف خواهد شد.

علاوه بر تاثیر شالوده‌ای سیستم های حکومتی در فراهم آوردن امکان شخصیت سالاری وشخصیت پرستی، کیش شخصیت در جنبش یک رشته حربه هایی طریفی دارد که امروز دیگر به شکل تابو درآمده‌اند. این حربه‌ها عبارتند از تلاش لاینقطع برای تبدیل مارکس وانگلس ولنین به پیامبران ونیمه خدایان ومتکی شدن بر اتوریته این انسانهای فروتن برای بالا کشیدن خود ویا تحمیل اراده خود. در تبلیغات برخی از احزاب برادر هرگونه تمایزی بین رهبران جنبش کارگری وپیامبران، عملا از میان رفته است. مثلا آن مبلغی که به خود اجازه می‌دهد شعار بدهد که لنین انسانترین انسانها بود" واین شعار را بر در ودروازه‌های شهرها می‌آویزد واقعا در پی چیست؟ او از چنان لنینی چه می‌خواهد؟ بنظر نگارنده او تملق لنین را می‌گوید، یعنی سود خود را می‌جوید.

مارکس وانگلس ولنین ساده، فروتن، باغنای زیاد تئوریک وباپیوند زنده مردمی بودند. آنها بسیار خلاق ونوآور وهمواره در برابر واقعیت فروتن بودند. آنها همواره بر ضرورت تکامل مداوم تئوری انقلابی ضرورت تکامل مداوم فلسفه وبینش جنبش کمونیستی، ضرورت متکی شدن بر تحلیل علمی ومشخص از اوضاع مشخص برای استنتاج سیاست وتاکتیک بوده‌اند. آنها بزرگترین بت شکنان ومعتقدان به نیروی خلاق خلق بوده‌اند. این مارکس بود که قانونمندی تغییر وتکامل تاریخ وجامعه را ارائه داد، این انگلس بود که اعلام کرد برای دیالکتیک هیچ چیز مقدس نیست واین لنین بود که اعلام کرد با هر کشف جدی علمی ماتریالیسم ناچار است تغییر کند ووصیت کرد که کمونیستها برای تکامل تئوری انقلابی با تمام قوا بکوشند. اما امروز از همین انسان هابت می‌سازند وبرای جلوگیری از نوسازی ونواندیشی بر نقل قول ونفوذ آنها متکی می‌شوند. ما چه اندازه این رهبران را درک کرده ووصایای آنها را رعایت کرده وسجایای آنها را در نظر گرفته‌ایم؟ باید از خودمان بپرسیم چرا از اندیشه‌های هنوز نو وزنده این رهبران بهره کافی نگرفته‌ایم وبرعکس چرا می‌کوشیم هر اندیشه نویی را با اتوریته آنها بکوبیم وچرا برای تبدیل این رهبران به اتوریته

محض و به شخصیت های پیامبرگونه تلاش می‌کنیم.

در بسا موارد در بسا مقاطع، ما کمونیستها بجای اینکه مارکس و انگلس و لنین را تکامل دهیم و ضرورت تکمیل و تکامل اندیشه‌های آنها را اثبات کنیم، با آنها بمثابه پیامبرانی صاحب آیه‌های دگم و تغییرناپذیر برخورد کرده‌ایم و کوشیدیم به بهره گیری از اتوریته آنها برای اثبات اندیشه‌های دگم خود توسل جوئیم. در کشور خود مات، سازمانهای مارکسیست چه می‌کنند؟ آنها هریک صندوقچه‌ای از نقل قول دارند و بر سر هر موضوعی و در رابطه با هر اندیشه سخیفی از نقل قولها سنگر می‌سازند و در هر کجا پای مارکس و انگلس و لنین را به میان می‌کشند. در مقیاس جهانی با اتوریته این رهبران چه کرده‌اند؟ اغلب کسانی که از خود بت ساختند پیگیرانه کوشیدند برای این بت سازی اتوریته معنوی لنین را مورد سو استفاده قرار دهند. استالین برای اینکه به بت تبدیل شود، لنین را به بت تبدیل می‌کند و آنگاه از اتوریته او بهره می‌گیرد. مائو تسه‌تونگ که دیگر تضاد دستگاه فکری اش با اندیشه لنین برای یک نوآموز هم آشکار است، خود را در پناه لنین و مارکس قرار می‌دهد. بسیاری از کسانی که امروز مورد انتقاد قرار می‌گیرند به نادرست از اتوریته مارکس و لنین بهره گرفتند. برای بت ها و برای بت پرستان، نه مارکس و انگلس و لنین، این رهبران فروتن رنجبران جهان بلکه بت هایی بنام مارکس و انگلس و لنین لازم می‌آید تا در پناه آنها بارگاه فرمانروایی خویش را بنا کنند. بسیار جالب است که هیچکدام از بزرگترین این شخصیت ها هیچگاه هیچ انتقادی بر این رهبران روا نداشتند، در حالیکه سراپای تلاش بت سازانه آنها درست در جهت متضاد زندگی مارکس و انگلس و لنین بوده است.

جنبش کمونیستی می‌تواند و باید از اتوریته معنوی پیشوایان این جنبش در راستای آماج های انقلابی خود بهره‌مند شوند و بهره‌مند نیز می‌شود. اما تئوری ما می‌تواند محدود به همان اصولی شود که مارکس و انگلس و لنین پی افکندند و نه هیچ مارکسیستی می‌تواند به گونه‌ای مارکس و انگلس و لنین را مورد تاکید قرار دهد که بجای پیش روی در سمت تعالی و تکامل فکری در برابر این پیشرفت مانع ایجاد کند. بزرگترین دشمنان مارکس و انگلس و لنین همان کسانی هستند که می‌خواهند وانمود سازند تئوری جنبش کمونیستی نمی‌تواند فراتر از آثار این پیشوایان تکامل یابد. دشمنان مارکس و انگلس و لنین کسانی هستند که می‌خواهند اتوریته آنان را وسیله ترساندن کمونیستها در تلاش برای تکامل تئوری تبدیل کنند. دشمنان مارکس و انگلس و لنین کسانی هستند که سود جویانه بر آثار و اندیشه‌های آنها لم داده‌اند و بجای فکر کردن و حل کردن هزاران معضل فراراه جنبش تنها چندین کشو پر از نقل قول جلوی ما می‌گذارند. همه آن کسانی که از مارکس و انگلس و لنین بت های غیرقابل تکامل می سازند، بدون برو برگرد در حزب خود و در مورد خود به بت سازی و شخصیت پرستی دست می‌زنند. بسیاری از اینان حقارت دانش و درک خود را، ناشایستگی خود را برای یک کمونیست واقعی بودن در پی تئوریها و اندیشه‌های پیشوایان جنبش پنهان می‌کنند. بدون مبارزه علیه چنین اشخاص و چنین گرایشهایی، بدون مبارزه علیه سو استفاده از اتوریته مارکس و انگلس و لنین، بدون مبارزه علیه پیامبرسازی این پیشوایان و فاصله انداختن میان آنها با توده‌های خلق مبارزه با دگماتیسم و کیش شخصیت و پندارگرایی و بوروکراتیسم در جا خواهد زد. رنسانس جنبش کمونیستی

www.iran-archive.com

می‌بایست از همه اتوریته و آموزش مارکس و انگلس و لنین برای نوآموزی و نواندیشی پیش‌تازانه، جنبش وسیع خلاقیت فکری و گسترش پیگیر و دلیرانه دموکراتیسم بهره گیرد، در مقابل، مخالفین و دشمنان نوسازی و نوزایی ناچار پیش از همه خواهند کوشید اتوریته معنوی مارکس و انگلس و لنین را با وسیله‌ای علیه اندیشه‌های نو تبدیل کنند. اگر تا امروز هم این کار بطور جدی نشده باشد فردا و پس‌فردا خواهیم دید که چگونه چنین تلاشهایی اوج خواهند گرفت.

برای اینکه توده‌های رنجبر به بت‌ها گردن ننهند و بت شکنی کنند، باید ابتدا مارکس و لنین را بگونه همان رفیقان و آموزگاران فروتنی بازشناسند که همه‌ی سخنشان با همین تهیدستان بود و هیچ پیامی که برای آنان غیرقابل درک باشد نداشته‌اند. همه اتوریته و همه سرمشق مارکس و انگلس و لنین علیه کیش شخصیت، چنین است گام اول در آموزش دادن مبارزه ضد بت پرستی.

در رابطه با کیش شخصیت تئوریهای از مردم مخفی شده‌ای هم وجود دارد که صاف و پوست کنده کیش شخصیت را توجیه می کنند و برایش دلیل می‌تراشند. یکی از مهمترین این تئوریهای نفرت انگیز، که بخصوص مورد علاقه دموکرات ـ انقلابی های با اصطلاح دهه ۶۰ و ۷۰ است، این است که توده‌های شرق نه از احزاب بلکه از افراد پیروی می‌کنند. این تئوری برآنست که هرحزبی بدون آنکه شخصیت سازی و رئیس پروری بکند قادر نخواهد بود که توده‌های شرق را بسوی خود جلب کند. آیا اسم این مردم فریبی را میتوان رهبری گذاشت؟ بدون شک اگر ما کمونیستها تا به آخر به افشاء این اقدامات و گرایشها در احزاب دموکرات و نیمه دموکرات نپردازیم آنها با همین شگرد با مضربات سنگینی وارد خواهند کرد چرا؟ چون وقتی عوام‌فریبات می‌توانند تا مدتی مردم را فریب دهند وگاه نیز بسیار فریب دهند. اما اگر ما بخواهیم مبارزه پیروزمندانه‌ای را علیه این عوامفریبی‌ها و علیه اینگونه تحقیرخشن خلق پیش ببریم، باید خود واقف باشیم که در جنبش کمونیستی هستند کسانی و اندیشه‌هایی که قهرمان سازی و رئیس پروری را لازم می‌دانند. وحتی برای آن تئوریهایی نیز دارند. همه تئوریها، نظریات و اقداماتی که برای احزاب کمونیست، کسانیکه هنوز عادت نکرده‌اند ملل شرق را نیز مثل دیگران دارای آگاهی و توان انتخاب ببینند، کسانیکه برای این ملل الگوهای تبلیغاتی بورژوایی را تجویز می‌کنند، در بهترین حالت دوستان نادان یاد دشمنان کودن ما هستند. در همین دشنام تجربه چه می‌گوید؟ مگر نه اینکه فدائیان و مجاهدین که بین سرورترین سازمانهای سیاسی بودند بیشترین محبوبیت را در میان مردم کسب کردند؟ اما و مجاهدین نه با تکیه بر سروران پرجلال و جبروت بلکه با تکیه برعزم و رزم و خونهایی که دادیم دل مردم را بدست آوردیم. البته در ادامه کار، ما نیازمند آنیم که مردم رهبران ما را هم بشناسند و حرفهای ما را از زبان رهبران ما نیز بشنوند. این یک امر طبیعی است. اما تا نرسازمان مجاهدین برای ارائه یک بت تمام عیار ریز بریتی بنام خمینی نه تنها مغایر این سنت [illegible] و این روند است بلکه فی نفسه از عوامفریبی مبرا باشد. ما برای اینکه خلقها و طبقه‌های خود را تربیت کنیم، و برای اینکه راه را برای قدرت خلاقه آنان باز کنیم و برای اینکه نگذاریم حزب مان در منجلاب کیش شخصیت غرق شود، باید با هرگونه گرایشی از این دست بی‌گذشت پیکار کنیم.

بوروکراسی دشمن دیگر دموکراسی در کشور سوسیالیستی و در سازمان پیرو سوسیالیسم علمی است. امروز در اتحاد شوروی و چین و برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی نبردی جدی با بوروکراتیسم در جریان است. بدون پیشروی پیروزمندانه این نبرد نوسازی در این کشورها میتوان گفت عقیم خواهد ماند. در اتحاد شوروی و چین سالیان درازی سوسیالیسم صرفا با دولتی کردن اقتصاد و برنامه ریزی اقتصاد سوسیالیستی با متمرکز کردن همه جزئیات در دست دولت و حاکمیت طبقه کارگر با یکی کردن کامل حزب و دولت فهمیده می شد چنین درکی که ریشه در کاستیهای تئوریهای ما درباره اقتصاد و دولت سوسیالیستی داشت ناگزیر به آنجا انجامید که یک بوروکراسی بسیار، بسیار پهناور و ریشه داری بر همه شئون جامعه چنگ بیاندازد. در اتحاد شوروی کار بجایی رسید که بجای بهره گیری خلاق از همه استعدادهای معنوی و مادی خلق برای رشد اقتصادی و نوآوری علمی و تکنولوژیک، تنها مراکز تهیه پلان بودند که "فکر" می کردند و رهبری می کردند. "پلان" یا برنامه در فرهنگ اتحاد شوروی به یک شخصیت حقوقی مرموزی بدل شد که حق فکر و ابتکار را از سازندگان جامعه کمابیش سلب می کرد. صدها هزار واحد تولیدی و اداری استعدادهای فکری و عملی و توان برنامه ریزی خلاقانه خود را دور می افکندند و بی دغدغه به غول "پلان" اجازه میدادند که بجای آنها فکر کند و بهر شکلی آنان را برقصاند. شناخت این تجربه وکلاً تجارب اقتصادی ـ اجتماعی اتحاد شوروی مکتبی است که بدون گذراندن آن غیرممکن است. مسائل جامعه سوسیالیستی و نیازهای جامعه کنونی بشری در روند تکامل آتی آن بدرستی درک شود.

بوروکراسی در اتحاد شوروی به سیستمی بدل شد که حتی موسیقی و نقاشی و شعر، یعنی خصوصی ترین شیوه های بیان احساس و وجدان بشری را نیز از تعرض مصون نداشت. بوروکراسی ایجاب می کرد که کتاب های مارکس و انگلس و لنین چاپ و تجدید چاپ شود و ایجاب می کرد که هر کارخانه و اداره و هتل و غیره ای به مجموعه ای از آثار لنین مزین گردد، اما اجازه نمیداد و شرایطی نیز فراهم نمیکرد که این آثار تکامل و طراوت یابند و بطور زنده در زندگی جاری شوند. بوروکراتیسم، مارکسیسم بوروکراتیک را پدید آورد. "مارکسیسمی" متحجر، عبوس، ستیزه جو، تکراری و بی طراوت. "مارکسیسمی" که می بایستی سرکلاس درس و نه در میدان رزم و زندگی ـ آنرا یاد گرفت. "مارکسیسمی" که محصل آنرا بخاطر نمره بهتر می خواند و نمره بهتر را بخاطر پول بیشتر می خواهد. "مارکسیسمی" که متخصصین آن تنها به حفظ کردن و طوطی وار تکرار کردن آن مشغول بودند و نه به تکامل دادن و بکار بستن آن. "مارکسیسمی" که در نتیجه عدم تکامل به دروغ آمیخته می شد.

وظیفه هر انقلابی کمونیست است که مسائل نوسازی در اتحاد شوروی و چین را بدقت دنبال کند و نقش ویرانگر بوروکراسی و نبرد سازنده علیه آنرا در این کشورها بشناسد. در اینجا ما به عرصه های دیگری از نفوذ و گسترش بوروکراسی می پردازیم که از زوایای دیگری زندگی جنبش ما را زیر ضرب می گیرد.

برای ریشه کن کردن بوروکراسی باید ریشه های آنرا شناخت. این ریشه ها در کجا هستند؟ در برنامه ها و اساسنامه های ما. بهمان اندازه که برنامه های ما از دموکراسی عدول کنند، بهمان میزانی که برنامه اجازه ندهد مردم مستقلانه و آزادانه تصمیم بگیرند و سرنوشت خود را تعیین کنند، بهمان میزان که

حاکمیت مردم باحاکمیت حزب یگانه گرفته شود ، بهمان میزانی که برنامه‌ها از ارائه یک سیستم خودکار اعمال اراده اکثریت مردم (علیرغم انطباق این اراده برخواست حزب ویا عکس آن) ناتوان باشند ، بهمان میزان زمینه برقراری دیکتاتوری بوروکراتیک برمردم فراهم می‌گردد . نفی دیکتاتوری برمردم ونفی بوروکراتیسم در بنیادی ترین وجه خود به تامین شرایط اعمال ارداده آزادانه و مستقیم مردم مشروط است البته تامین این شرایط برای حزب کمونیست و در شرایط جامعه سوسیالیستی هنوز در جزئیات روشن نیست . اما مساله تاطرح نشود حل نخواهد شد . طرح درست مساله نیمی ازحل مساله است .

اساسنامه‌های ما چگونه‌اند ؟ آیا راه رابربوروکراتیسم ورهبری اداره سالارانه حزب می‌بندند ؟ خیر مایکی ازشالوده‌های بوروکراتیسم رادراساسنامه های موجودمی یابیم . برای تشخیص رد پای بوروکراتیسم دراساسنامه‌ها نیز قبل ازهرچیز باید رابطه بالاوپایین ورابطه سانترالیسم بادموکراتیسم حزبی را بررسی کنیم .

همه رفقاخوبی می‌دانند که دراساسنامه مابرای نمونه ، گفته‌میشود همه ارگانها انتخابی هستند و این انتخاب ازپایین به‌بالا انجام میشود و سرانجام به‌گزینش نمایندگان کنگره توسط اعضا ، گزینش کمیته مرکزی توسط کنگره وگزینش دفترسیاسی و دبیران و دبیراول توسط کمیته مرکزی می‌انجامد . سپس این ارگانهای انتخاب شده ، سانترالیسم حزبی رانمایندگی می‌کنند که پیروی از آن برای همه اعضا لازم است . درظاهرهم دموکراسی و هم سانترالیسم به‌شکل "طرازنوین" دراساسنامه‌ها منعکس شده‌است . امایک تبصره کوچک دریک گوشه دنج اساسنامه به‌همه این نظم زیبامعنی دیگری می‌دهد . این تبصره‌می‌گوید : در شرایط فعالیت مخفی چگونگی اجرای اساسنامه راکمیته‌مرکزی تعیین می‌کند . خوب مگرما شرایط غیرمخفی وافعی تاحالا داشته‌ایم ؟ اگردرشرایط جاری مانمی‌توانیم این اساسنامه را رعایت کنیم پس‌برای چه‌آنرا ارائه می‌کنیم ؟ برای وقتی که رهبری کشورابدست گرفتیم ؟ آنوقت که چنین اساسنامه‌ای کارساز نخواهد بود .

واقعیت اینست که‌این اساسنامه باآن تبصره‌هایش هیچگاه فرصت اجرانخواهد یافت . آنچه‌تاکنون درعمل پیش‌رفته‌است همانا انتصاب از بالا به پایین وندیده انگاشتن کامل دموکراسی وحق اعمال اراده اعضااست . اگرخواهیم ابعاد بوروکراتیک بودن اینگونه‌اساسنامه‌ها رابهتر بشناسیم باید بگوییم که‌حتی دریک ساله بعداز انقلاب که‌فرصتی برای اعمال دموکراسی بود و حتی دردوران مهاجرت و برای مهاجرین نیزاین اساسنامه بی اجرادرنیامد . کس که‌نخواهد به‌اینگونه اساسنامه نویسی نقطه‌پایان بگذارد ومطابق وضع حزب خود وکشورخود اساسنامه‌ای بارعایت متناسب دموکراسی تدوین کند ناچار عملا جزیت بوروکرات نخواهد بود . مابایداساسنامه‌ای بنویسیم که‌در شرایط خودمان قابل اجرا باشد و دموکراسی راتامین کند ، آنگاه میتوانیم تبصره‌ای برآن بیافزاییم که اگرشرایط فعالیت علنی فراهم شد ، این اساسنامه رامتناسب باآن شرایط تغییرخواهیم داد و پربارترخواهیم کرد ، نه بالعکس .

جنبه دیگری ازبوروکراتیسم اساسنامه‌ای ، اساسنامه کنگره رامظهردموکراسی و ارگان اعمال اراده اعضا معرفی می‌کند . امااین یک تحریف است . بشمارید که‌مجموع سازمانهای مارکسیست ایران

چند بار کنگره برگزار کردند ؟ آیا نزد خود خجل نمیشوم ؟ از آن گذشته گیرم که کنگره هم برگزار شود ، این کنگره مگر خودی بخود میتواند مظهر اعمال اراده اعضا باشد ؟ اعضایی که حتی با نام مستعار و یا کد هم رهبران را نمی‌شناسند ، اعضایی که علاقه‌ای نیستند انتخاب کنند و همواره به آنها تفهیم میشود که جز همین هاکه هستند کس دیگری را نمیشود انتخاب کرد ، اعضایی که ناچار میشوند افراد مشخصی را با هر اندازه خطای سیاسی و یی بضاعتی معنوی ، و صرفا بدلیل سابقه آنها در رهبری برجای خود ابقا کنند چنین اعضایی کجا و چگونه می‌توانند از حق انتخاب خود و یا صلاح از دموکراسی بهره‌مند گردند ، این چگونه است که در کمیته مرکزی سازمان ما بخاطر پیشبرد مشی اپورتونیستی نه تنها هیچ کس تنبیه نشده بلکه از هیچ کس رسما انتقاد نشده است ؟ آیا نه اینست که ما این سازمان را به گونه‌ای ساختیم که بین اعضای کمیته مرکزی و اعضاء سازمان چنان تفاوت کیفی پدید ارشده که امر جایگزینی موقت و محدود را اینا به تصور ما ناممکن کرده است ؟ تغییر و تنزل بماند ، اگر ما مسئول خطاها هستیم چرا حتی یکبار در رجوزه‌های حزبی بطور رسمی خود را مورد انتقاد قرار نداده‌ایم ، در حالیکه طغیان این یا آن کادر و عضو در ما چنین خشمی پدید می‌آورد ؟

نمود اردیگری از بوروکراتیسم اساسنامه‌ای را مورد توجه قرار دهیم . امروز در سازمانهای ما در سیست ایران میتوان انواع همفکری های مخفیانه وحتی نشست و برخاست های غیرحزبی را مشاهده کرد . بسیاری از رهبران و بهترین کادرها و اعضا سازمان ما میتوانند پیش وجدان خود تایید کنند که برای پیشبرد اندیشه‌شان روابط یا همفکری‌هایی داشته و دارند که مطابق اساسنامه ممنوع و ضد حزبی است . تاکنون ما تلاشهای بسیاری کرده‌ایم تا چنین کارهای غیراساسنامه‌ای انجام نگیرد ، اما علیرغم تلاش ما این کارها تداوم یافتند و خواهند یافت . همین پدیده با ابعادی بسیار عظیم در حزب توده ایران جاری است . اگر مطابق حکم اساسنامه‌های کلیشه‌ای عضویت کنیم در مجموع اکثر اعضا و کادرها غیرکمونیست ، ضد حزبی و لازم الاخراج هستند . اگر مطابق اینگونه اساسنامه‌ها رفتار کنیم جناح های فکری در سازمان هر یک میتوانند بدترین صفات ضد انضباطی را برای دیگری قایل شود . چنین وضعیتی باید ما را بیدار کند . ما باید از خود بپرسیم ، ایا کمونیستها هستند که اینگونه به گناه آلوده میشوند و یا این اساسنامه‌ها هستند که ظرفیت کافی برای شکوفاسازی اندیشه‌های گوناگون در چارچوب آرمانهای حزب و ظرفیت کافی برای تطابق با شرایط عینی را ندارند و حزب را بسوی دسته‌بندی های نادرست می‌کشانند . اندیشه بوروکراتیک ، که سیعتا از اعضا و کادرها تابعیت می‌خواهد بسیار آسان اعلام خواهد کرد که این افراد هستند که لغزش دارند و هیچ عیبی در اساسنامه نیست . البته اساسنامه همه را دعوت به متابعت از رهبری میکند و بخصوص کسانیکه ارکان اصلی رهبری حزب هستند برایشان آسان است که اساسنامه را تبرئه و انسانها را متهم کنند .

اما اینک اندیشه‌ای نوین معاف اینگونه تفکرات بوروکراتیک می‌آید . نه رفقا این انسانهای پاکباخته در سازمان نیستند که خاطی و مقصرند . این اساسنامه‌های ما هستند که در پاسخگویی به نیازهای روزگار قاصرند . این اساسنامه‌های بوروکراتیک هستند که راهی جز نهان شدن روندها و اندیشه‌ها

www.iran-archive.com

و نهان تکوین یافتن افکار یافی نمی‌گذارند ۰مساله مرکزی این است که اساسنامه‌ها و شیوه اندیشگی بوروکراتیک باید تغییرکند ۰تلاش سترگی که توسط نیروهای سازمان برای شکوفاسازی ایدئولوژی و اندیشه سازمان صورت میگیرد نباید باسد اساسنامه‌رویرو شود و به‌ناچار درخفا جریان یابد ،این ا. ساسنامه‌است که‌باید مطابق واقعیت ــ واقعیتی که‌حاکی ازجاری شدن جریانهای فکری گوناگون اما انقلابی درسازمان است ــ تغییریابد ۰ اساسنامه استبدادی باید به‌اساسنامه‌دموکراتیک تبدیل گردد ،مهمترین ملاک این دموکراسی نیز همانا حقوق اعضاء حزب برای طرح مسایل نو،نبرد درراه‌پیش‌برد این اندیشه‌ها و نیزهمفکری بارفقای خود برای تکوین اندیشه‌هاست۰اگراساسنامه ها چنین تغییری نکنند نه تنها پاسدار وحدت هیچ حزبی نخواهند بود بلکه خود بوسیله‌خشن انشقاق تبدیل خواهند گشت۰خلاصه کلام برای اینکه دستبندی و زد و بندهای مخفی نباشد باید مسایل ایدئولوژیک و فکری از حالت سکرت بدرآیند وبرای جریانهای فکری متفاوت در حزب حق زیست قایل شویم۰

جلوه دیگری از بوروکراتیسم درمناسبات میان احزاب کمونیست وکارگری گاهی خود نمایی می‌کند۰ مثلا گفته میشود که درنشریه صلح وسوسیالیسم تنها نماینده یك حزب از یك کشور پذیرفته میشود وبسیاری احزاب فقط بایك حزب ازیك کشورتماس برقرارمی‌کنند وبا اینکه رابطه باحزب جوانتررامشروط به‌نظرحزب قدیمی ترمی‌کنند ۰دربسیاری جاها احزاب وسازمانهایی چون ما ،که‌به‌دلیل سلطه فرصت طلبی وبی‌عملی برحزب قدیمی تر پدید آمده‌اند دچار مشکل هویت میشوند ۰حزب ما وحزبهای چون مارامثلا برخی هیا در کنگره‌هایشان دعوت نمی‌کنند وبا در جلسات مشاوره‌ای منطقه‌ای وبین‌المللی آنها رانمی‌پذیرند ۰این درحالیست که‌مثلا سازمان ما در ایران وحزب کمونیست مارکسیست درهند بسیارنیرومند تروبسیاربیشتر مورد اعتماد مردم هستند و به‌لحاظ تئوری وسیاست نیزهیچ دلیلی که‌آنهارا خارج ازجنبش‌کمونیستی قرار دهند وجود ندارد ۰بسیاری احزاب و سازمانها هستند که‌حتی اگرشخص مارکس‌هم درراس‌آنها قرار بگیرد در دفترثبت احوال ،دموکرات انقلابی قلمداد میشوند ۰چراچنین است؟ ماکمونیست هستیم و برای کمونیست بودن خون دادیم و اعتماد مردم خودمان راهرچند محدود جلب کرده‌ایم و مشغول تبلیغ وترویج کمونیسم و مشغول دفاع از احزاب برادر هستیم ۰برخی ازاین احزاب به‌چه دلیلی رابطه‌ای در سطح نازلترباما برقرارمی‌کنند ؟آیا آنها خود راصالحتراز مردم کشورما می‌دانند ؟ اصلا موضع‌گیری آنها علیه یك حزب ویرله دیگری چرا و به‌چه‌حقی صورت می‌گیرد ؟ کی این احزاب رااجازه داده‌و اجازه‌را از کجاکسب کرده‌اند که یك حزب کمونیست راطرد ودیگری رابه‌تخت ریاست بنشانند ؟ آیا آنها مسئولیت زیانهایی راکه‌از طریق این موضع‌گیری خود برجنبش‌ما میزنند پرعهده میگیرند ؟ حزب توده‌که‌حساب خود را کرده،اما برخی ازاحزاب برادرچرا قضاوت خود ومواضع خود رابطریقی ارائه‌میدهند که‌مفهومی جز دخالت در امورسایرین ندارد ؟ مثلا تصورمیشود که‌اگرسازمان ما رابه‌کنفرانس مبرس دعوت می‌کردند یك چیزی ازعقل احزاب منصه‌دم میشد ؟ مگرنه‌اینکه‌مایکی از صاحب نظران درهمان مسایلی هستیم که‌قدرفیس به بحث گذاشته شدند ؟

www.iran-archive.com

بوروکراتیسم در سطح روابط رسمی واقعاگاهی چنان سیمای خشن و زیانباری پیدا می‌کند که انسان دچارشرم می‌شود. آیا بسیار عجیب نیست که مثلا در یک کتاب رسمی چاپ شده در اتحاد شوروی درباره احزاب سیاسی فقط و فقط اسم حزب جمهوری اسلامی و حزب توده ایران را نوشته‌اند! آیا نویسندگان این کتاب هیچ فکر کردند که مثلا به چه دلیلی نباید از فدائیان و مجاهدین نام برد، آیا برای نویسندگان عجیب نبوده است که کل بورژوازی کهن سال ایران هیچ حزبی نداشته باشد؟

* * * *

بوروکراتیسم از حالت یک روش درآمده و به یک بینش و منش تبدیل شده است. با این سیستم و بینش و منش، در همه اشکال بروز آن باید پیگیرانه نبرد کنیم.

نبرد با همه این پدیده های منفی در گرو نبرد برای بازشناسی دموکراسی و تحقق آنست. از سوی دیگر دموکراسی در گرو بازشناسی آن، یعنی در گرو تکامل دادن تئوریهای مارزمینه دموکراسی است. مساله مرکزی اینست که هر دموکراسی و هر دیکتاتوری محتوای طبقاتی خود را دارند و در خدمت منافع طبقات و مردم معینی هستند؛ اما چنانچه از این حکم به این نتیجه برسیم که هر دموکراسی یک دیکتاتوری است و یا بالعکس، خواه‌ناخواه به نفی دموکراسی خواهیم رسید. دموکراسی و دیکتاتوری مقولاتی هستند طبقاتی، اما این مقولات طبقاتی، در عین حال تضادی را بیان می‌کنند که بیرنگ کردن آن به زیان مردم و مبارزه طبقاتی است. دیکتاتوری و دموکراسی دو مقوله طبقاتی متضاد ند. ما باید بتوانیم در هر جامعه ای شکل دموکراتیک حکومت را (هرچند ناپیگیر) از شکل دیکتاتوری آن بازشناسیم و نیز دموکراسی در شکل را از دموکراسی در شکل و محتوا تفکیک کنیم. ما باید باور کنیم که سوسیالیسم، دموکراسی در شکل و محتوا است و تنها به همین اعتبار موکراسی بیشتر یا بالاتر است.

مساله‌ای که عرح شد موضوع یکی از فصول "پنیانهای برنامه ما" است که در شماره‌های آینده مورد بررسی خواهد شد. بیگمان بررسی و حل درست مساله فوق مهمترین و شالوده ای‌ترین مساله برنامه و تعیین‌کننده‌ترین عامل در سرنوشت آینده سازمان ماست. فدائیان خلق باید اهمیت و حساسیت این موضوع را دریابند و بدون حل آن پای هیچ برنامه‌ای نروند.

ادامه دارد

امیر

خرداد ۶۷

www.iran-archive.com

بحران شکست

ویرانگری زیر پرچم های دروغین

مدخلی بر مقالهٔ " برخی ملاحظات در بارهٔ بحران ... "

شاخص ویرانگری بحران در حال حاضر، تمرکز حمله روی ارگانهای قانونی سازمان و در رأس آنها کمیته مرکزی سازمان ماست. پس از فراغت از تازاندن اختلافات و دو شقه کردن مصنوعی رهبری به " چپ " و راست اکنون تلاشهائی سازمان می‌یابند که متوجه سلب کامل اعتماد اعضاء و کادرها از کمیته مرکزی است. رگبار اتهام و افتراء بسوی دستگاه رهبری شلیک میشود، حقایق مربوط به ارگانهای رهبری مسخ میگردد، اشکال تحریف آمیزی از سیمای آنها ساخته و پرداخته میشود و در قابی از شعارهای اغواکننده به اعضای و کادرها پیشکش می‌گردد.

یکسال و نیم پیش، زمانی که " روح پرولتاریائی پلنوم وسیع فروردین " در فضای سازمان در جولان بود به کمیته مرکزی هشدار داده بودم که " قابل پیش‌بینی است که در گام بعدی بحران بشکل انکار قانونیت و مشروعیت رهبری و مصوبات آن گسترش یابد ".

دیری از پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ نگذشت که معلوم شد شماری از رفقای ما که در پلنوم وسیع طی نطقهای آتشین تزهای مصوب پلنوم را مشحون از " روح پرولتاریائی " توصیف میکردند باور خود را به درستی و صحت آن تزها از دست داده‌اند و این در حالی بود که اکثریت رفقای کمیته مرکزی بیش از پیش نشان میدادند که با سمتهای انحرافی ناشی از بحران شکست و رکود زندگی در مهاجرت مخالف‌اند. با آشکار شدن این واقعیات تلاشهائی که متوجه بی اعتبار کردن دستگاه رهبری بود وسعت گرفت و قانونیت و مشروعیت رهبری و مصوبات آن بتدریج در مظان تردید، نفی و انکار قرار داده شد.

گذار از بی اعتبار کردن چهره‌های مسئول در رهبری سازمان به بی‌اعتبار کردن کمیته مرکزی بمثابه یك کلکتیو بیانگر سیر منحط انفرادمنشی، فراکسیونیسم و رشد انحلال طلبی دو صفوف ماست. تجربه این سیر و سلوك ظاهرا رفقائی را که تا همین دیروز متکر بودند به این نتیجه رسانده است که سازمان سیاسی طبقه کارگر " بدون وحدت در سیستمهای بنیادین تئوریك " یعنی بدون داشتن حدود صریحا مشخص ایدئولوژیك قادر به تداوم حیات سالم و رزمنده نیست. حالا ایندسته از رفقا نیز معترفند که بدون چنین وحدتی " صحبت از حزب سالم و رزمنده حرف بیهوده‌ای است ".

رسیدن به چنین استنتاجی ــ که حرف همیشگی ما طی این چهار سال بحران بوده است ــ یك پیشرفت چشمگیر در شناخت بحران و راه برون رفت آن است. در ٤ سال اخیر دسته‌ای از رفقا با تخطئه این اندیشه تحت موهوم بافیهائی از این قبیل که گویا ما معتقدیم در سازمان سیاسی طبقه کارگر نباید هیچ اختلاف نظری وجود داشته باشد، شناخت بحران و راه اصولی برون رفت آن را سد کردند. اکنون بنظر میرسد که گامی به پیش برداشته‌اند.

اعتراف به این حقیقت که سازمان ما، بمثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران می‌بایست از وحدت در سیستمهای بنیادین تئوریك برخوردار باشد امکان میدهد تا پیرامون برخی مفاهیم کلی که برای تأمین وحدت ایدئولوژیك سازمان دارای اهمیت بنیادین است زبان مشترك پیدا شود.

سیستمهای بنیادین تئوریك، همان ایدئولوژی سازمان است که مستقل از سیمای ملی تعیین کنندهٔ ماهیت تاریخی ــ طبقاتی سازمان میباشد.

ایدئولوژی سازمان ما، مارکسیسم ــ لنینیسم ایدئولوژی علمی و انقلابی دوران ماست. همان ایدئولوژی است که هر حزب مارکسیست ــ لنینیستی در جهان با تجهیز بدان خود را از وحدت در سیستمهای بنیادین تئوریك برخوردار میسازد.

این ایدئولوژی خصلت عینی دارد، یعنی مستقل از ذهن ما بمثابه شعور علمی و خودآگاهی طبقه کارگر که مجموعه جنبش بین‌المللی کمونیستی بازتاب دهندهٔ آنست. وجود عینی و خارجی دارد و صدالبته با

تجربهٔ تعمیم یافتهٔ جنبش کارگری و کمونیستی شد ، و بسط و تکامل می‌یابد . از اینرو باید و میتوان آنرا کسب کرد ، یعنی بمثابه یك علم آنرا آموخت .

مارکسیسم ــ لنینیسم مستقل از سوسیالیسم علا موجود و مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی جهان نه قابل شناسائی و نه قابل حصول است .

از شاخص‌ترین معیارهای عینی اصالت یك سازمان مارکسیست ــ لنینیست چگونگی پیوند و برخورد او با سوسیالیسم علا موجود و مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی بین‌المللی است .

این آموزش مانیفست همچنان تازگی خود را در شناخت اصالت یك انسان کمونیست حفظ کرده است .

"وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است که از یکسو در مبارزات پرولترهای ملتهای گوناگون منافع مشترك مجموعه پرولتاریا را که به ملیت بستگی ندارد برتر و معتبرتر میشمارند و از سوی دیگر در مراحل گوناگون گسترش مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی بیانگر منافع جنبش در مجموع آن هستند " .

اما اعتراف به این حقیقت که سازمان ما بمثابه سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر می‌بایست از وحدت در سیستم های بنیادین تشریك برخوردار باشد حاوی تضاد معین و با نظر داشت واقعیات و شواهد موجود سازمان مبین حرکت دیفیتا جدیدی در سیر فکری برخی از رفقای ماست .

ایدئولوژی یا بورژوائی است و یا پرولتری . در جهان معاصر ایدئولوژی سومی وجود ندارد . البته انواع التقاط ایدئولوژیك وجود دارد که مبین سمتگیری خرده بورژوائی اشخاص و سازمانهای حامل آن میباشد .

متأسفانه واقعیات و شواهد نشان میدهد که رفقای ما اگر در گفتار اعتراف میکنند که بدون وحدت در سیستمهای بنیادی تشریك صحبت از حزب سالم و رزمنده حرف بیهوده‌ای است در کردار کوشش میکنند تا سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) را به راه نفی اصالت و ماهیت مارکسیستی ــ لنینیستی خود سوق دهند آنها دیگر آشکارا التقاط ایدئولوژیك دوران نوزائی سازمان را با شور فراوان ستایش میکنند و به لطایف‌الحیل به مرعوب ساختن اعضاء و کادرها در برابر التقاط ایدئولوژیکی که در پوشش اغواگر " پینش نو" عرضه کرده‌اند ، مشغولند .

بعلاوه این رفقا در کردار تا آنجا که در توانشان بود مانع شعریخشی تلاشهائی شدند که برای سمتگیری برنامه‌ای سازمان صورت گرفت و میگیرد . تا همین امروز نیز که من این سطور را مینویسم موضوع مرکزی در فعالیت های نظری و عملی ایندسته از رفقا از اعتبار انداختن کمیسیون برنامه و تخطئه حقانیت جهتگیری آن مبنی بسر تعیین سمت برنامه‌ای و تدوین برنامه سازمان است . عین چنین برخوردی در رابطه با کمیسیون اساسنامه و طرح اساسنامه مصوب کمیته مرکزی ما نیز جریان داشت و دارد .

اگر قبول کنیم که برنامه و اساسنامه تجلی مشخص وحدت در سیستمهای بنیادین تشریك یعنی وحدت ایدئولوژیك در سازمان سیاسی طبقه کارگر است آنوقت مخالفت با تدوین برنامه و اساسنامه و بی اعتبار ساختن تلاشهائی که در این زمینه از سوی ما بعمل آمد و میاید جز مخالفت با سلامت و رزمندگی سازمان و ذینفع بودن در ادامه کاری آن هیچ معنای دیگری نمیتواند داشته باشد .

البته روشن است که علت اصلی مخالفت با تدوین برنامه ، همان فقدان سیستمهای بنیادین تشریك در نزد ایندسته از رفقای ما بوده است . دلیل ظاهری آنها مبنی بر بغرنجی اوضاع زمانه نیز بازتابی از همین واقعیت است زیرا اگر این استدلال را بپذیریم آنوقت باید خصلت هدفمند و آگاهانه جنبش بین‌المللی کارگری و کمونیستی را در مرحله‌ایکه جهان با چرخشهای نوینی روبرو است انکار کنیم . و از همه احزاب کمونیست و کارگری بی باوری به برنامه‌هایشان را طلب کنیم و مبارزه آنها در راه نوسازی انقلابی جهان معاصر را فاقد بنیاد قلمداد نمائیم و از آنان بخواهیم همچون ما برای تعیین هویت نوین به مباحثه‌های فرساینده مشغول شوند . اما حقیقت خلاف اینست . صدها حزب و سازمان مارکسیست ــ لنینیست ، هم صاحب ایدئولوژی و هم دارای برنامه هستند و ادعان آنها به فرا داشتن در برابر مسائل نوین و ناشناخته نیز به فروریختن سیستمهای بنیادین تشریك یعنی انکار " هویت ایدئولوژیك "حریشان منجر نشده است به این ترتیب مدلل میشود که علت اصلی ناکامی سازمان در زمینهٔ پاسخگوئی به ضرورتهای تشریك ، برنامه‌ای و سیاسی جنبش ، طی ٤ سال بحران ، با همه عواقب زیانبار آن ، بصورعده در ناپایداری و فروریختگی ایدئولوژیك ایندسته از رفقا نهفته است .

دلیل بارز دیگری هم وجود دارد . رفقای ما قویا از ایفای نقش هدایت کننده کمیته مرکزی در امر تدارک و برگزاری موفقیت آمیز کنگره گریزان و هراسان هستند . از نظر آنها بهتر اینستکه برای برگزار کردن کنگره بدون برنامه ، کنگره‌ای که در بهترین حالت، با تصویب یک پلاتفرم سیاسی و انتخاب رهبری ناشی از آن سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران را به یک جبهه مؤتلف چپ تنزل میدهد اهتمام ورزیم .

اینکه رفقای ما در کردار در جهت مخالف " رزمندگی و سلامت " سازمان راه می‌سپارند ، بخاطر خبث طینت و یا سوء نیت آنها نیست . مثالی است معروف که میگوید راه جهنم نیز با نیات حسنه مفروش است . علت چیز — بنیادی تری است :

بخاطر میاورم زمانی که نخستین ذوالفقارهای بهمن شکست ، شلاق آسا بر گرده جنبش ما فرود آمد ، در بولتن اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ ، به اعضاء و هواداران هشدار دادیم " نباید بگذاریم شکست انقلاب ما را درهم بشکند " . متأسفانه در پی شکست آشکار شد در میان ما رهبرانی وجود دارند که فاقد " سیستم بنیادین تئوریک " اند . بزبان صریح تر آشکار شد که درجه تجهیز دسته‌ای از رهبران سازمان به مارکسیسم ـ لنینیسم چونان " سیستمهای بنیادین تئوریک " که هویت و حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک ما را تعیین میکند آنچنان نازل بوده است که بر اثر سیلی شکست انقلاب بهمن و شکستهای ناشی از ناتوانی در تطبیق و تاریست درست و خلاق مارکسیسم ـ لنینیسم در شرایط سالهای ۶۲ ـ ۵۷ ، خود را فروریخته ، خالی از اعتقاد و فاقد هویت و حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک یافتند . اساس بحران کنونی نیز در همین نکته نهفته است .

در آنجا که صحبت از مضمون ایدئولوژیک بحران سازمان است باید بار دیگر خاطرنشان کرد که این مضمون عبارت از مبارزه بر سر نفی و ایجاب " سیستمهای بنیادین تئوریک " یعنی نفی و یا ایجاب حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک سازمان است ، حدودی که بر بنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری در جریان راه طی شده صراحت یافت و با خود یکانگی ماهوی ، یعنی وحدت ایدئولوژیک سازمان ما و حزب توده ایران را به ارمغان آورد و یا تعمیق بینش انترناسیونالیستی در صفوف ما همبستگی برادرانه با احزاب کارگری و دمونیستی — جهان را متجلی ساخت و استحکام بخشید .

باری ، ناپایداری ایدئولوژیک این رهبران در این ۴ سال بحران نه تنها آنها را به نوسان از یک افراط به افراط دیگر سوق داد بلکه موجد بیگانگی شان با سازمان بود . سرچشمه اصلی اقدامات ویرانگرانه ، اقداماتی که سازمان را در لبه پرتگاه تلاشی و انحلال قرار داده است همین از خود بیگانگی است .

آنان که خود را بدون " سیستمهای بنیادین تئوریک " و بیگانه با ایدئولوژی سازمان می‌یافتند به ویرانگری زیر پرچمهای دروغین مبادرت ورزیدند .

ویرانگری با تیری از راه طی شده و بزبان صریح‌تر با نفی مثانیلی و انکار ارزشهای مردمی و انقلابی و تعالی بخش رزم و رنج فدائیان خلق در سالهای انقلاب بهمن زیر پرچم دروغین " انتقاد از خود شجاعانه " در سازمان ما راه گشود .

علت اینکه بر اثر باصطلاح " انتقاد از خود شجاعانه " نه بلحاظ ایدئولوژیک ، نه بلحاظ سیاسی و نه به لحاظ ساختاری ارتقاء نیافتیم بلکه در سراشیب ضعف ، پراکندگی ، فترت و انحطاط سوق داده شدیم . آری ، علت تا آنجا که به عامل ذهنی یعنی به عامل رهبری مربوط میشود بطور عمده ، تأکید میکنم بطور عمده بخاطر آن بود که رهبرانی که به لحاظ ایدئولوژیک فروریخته بودند ویرانگری ایدئولوژیک خود را به پلنوم وسیع فروردین ۶۵ تسری دادند و تحمیل کردند .

رفقا بر اثر سیلی شکست در حالیکه باور خود را به قدرت توده‌های خلق در برپا ساختن انقلاب از دست میدادند ، بدون آنکه کمترین تلاش مسئولانه‌ای در جهت شناخت علمی و عینی علل بروز اشتباه و انحراف سازمان در سیر خود ویژه تدوین و پیروزی و روند مشخص مسخ و شکست انقلاب بعمل آورند به نشاندن پندارهای دلخواه خود بجای واقعیت دست یازیدند و برای اینکه به پندارگرائی خود صورت موجهی بدهند شعارهای بیجان و رنگ پریده‌ای از " اصول تئوریک " را بعنوان برنامه عمل سازمان به پلنوم وسیع فروردین دیکته کردند .

این تمسک به اصول گرائی که دقیقا از سر بی اعتمادی به سازمان و راه و آرمان طبقه کارگر ایران بود آمیخته‌ای از منحط‌ترین انواع دگماتیسم و ذهن گرائی را در پلنوم ارائه کرد . این تجلی انقلابیگری و منزه طلبی

www.iran-archive.com

کوتاه بینانه‌ای بود که با نفی‌وویرانگری اثبات و ایجابی برای خود جستجو میکرد .

پس‌از پلنوم ٦٥ ، بزودی و با سرعت تمام چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در مواضع آغاز شد . نااستواری در پایبندی به سیستمهای بنیادین تئوریك سازمان سیاسی طبقه کارگر که در پلنوم با سیمای خشك مقدس مآبانه " راه کارگری در محراب " اصول " نماز میگذارد با شتاب حیرت انگیزی زیر پرچم دروغین " دمکراسی " آنهم از نوع " ناب " آن بسوی انتقاد از " اصول " تغییر جهت داد . جزم اندیشی که عدم اعلام صریح ضرورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در سالهای انقلاب بهمن را مظهر رفرمیسم و اپورتونیسم سازمان اعلام کرده بود و از جمله بر این پایه چماق راست بر سر بخشی از کمیته مرکزی میکوفت و دسته‌های گل به بخش دیگری از کمیته مرکزی تقدیم میکرد ، البته بی‌آنکه چیزی از انتقاد از خود شجاعتانه به روی مبارك بیاورد ، حرکت از یك افراط به افراط دیگر را رو به آغاز نهاد . ویرانگریهای ایدئولوژیك با ثناگوئی آشکار به سرمایه‌داری و تقبیح پوشیده اما همه فهم راه سوسیالیستی در پوشش اغواگرانه " بینش‌نو " در ابعاد کیفیتا جدیدی شتاب گرفت . در نتیجه یك چنین چرخش " نواندیشانه " ای راه فروپاشی " سیستمهای بنیادین تئوریك " در سازمان هموارتر شد و فرصت آن فراهم آمد که در عمق جدی‌تری حدود صریحا مشخص ایدئولوژیك سازمان شکاف بردارد . اینهمه برای تعلیق ایدئولوژیك سازمان ـ سازمانی که پروسه تجهیز به مارکسیسم ـ لنینیسم را با عمق ضرور طی نکرده بود ـ تسهیلات لازم را فراهم آورد .

در پوشش اغواگرانه " دموکراسی " و " برخورد آزاد اندیشه‌ها " اولا کمیته مرکزی در انجام وظیفه رهبری ایدئولوژیك سازمان مسلوب الاختیار شد ، بولتن کنونی بدون نظارت رهبری‌کننده کمیته مرکزی و ارگانهای ذیربط در صفوف سازمان اجازه نشر یافت و نقش سازمانده گروهبندیها و تسریع کننده‌ٔ فروپاشی ایدئولوژیك سازمان را بخود گرفت . با کاراکتریزه کردن ایده‌ها ، نقش کار و خرد جمع در پاسخگوئی به مسایل تئوریك سازمان بی بهاء گردید انفرادمنشی در صفوف سازمان قوام پیدا کرد و جایگزین دستگاه رهبری در هدایت ایدئولوژیك سازمان شد . این امر برای ظهور پلورالیسم ایدئولوژیك ، بیشکل شدن ساختارهای تشکیلاتی ، خودمختاریت و تحکیم منحطترین ـ نوع فراکسیونیسم میدان فراخی فراهم آورد .

گام نهائی در لگدمال کردن قانونیت حزبی و تحکیم فراکسیونیسم با ضربه تهدید به انشعاب درجریان کار پلنوم مهرماه برداشته شد . کمیته مرکزی که در پلنوم فروردین ، قدرت عزل و نصب آن نشانه احیاء روح پرولتری در سازمان توصیف می‌شد در برگماری هیأت سیاسی مسلوب الاختیار شد . هدف حفظ توازن موازی بمنظور فلج کردن کامل رهبری یا انحلال هیأت سیاسی در عمل و مشروع ساختن بی قانونی (عدم رعایت قانونیت حزبی) در تشکیلات خارج کشور در غیاب پلنوم کمیته مرکزی بود . این امر به سلطه‌ٔ فراکسیونیسم در حیات سازمان ما انجامید . فراکسیونیسم آشکارا در پی برسمیت شناختن خود و جایگزین کردن وحدت اسمی بجای وحدت واقعی در سازمان برآمد و موافق منطق خود وضعی را تثبیت کرد تا در گفتار همه از یك سازمان باشیم اما در کردار استقلال گروهبندیهای با نام و بی‌نام محترم و برسمیت شناخته آیند تا مانند دول مختار وارد مذاکره و سازش با یکدیگر گردند .

حاصل کار اکنون پیش‌روی ماست ، سازمانی که می‌باید رزم انقلابی را در شرایط خونریزترین رژیم های استبدادی جهان رهبری کند ، سازمانی که اعضای آن هر روزه در داخل کشور با خطر زندان و شکنجه و اعدام روبرو هستند و ۹/۱۰ آن ناگزیر از آنند که خود را از رفقای همرزم خویش نیز پنهان بدارند . آری ، چنین سازمانی اولا وحدت اراده و عمل در آن رو به زوال گرائیده است و ثانیا در دفاع از موجودیت خود ، بمعنی وسیع کلمه‌ٔ آن خلع سلاح شده است .

اکنون تحت پرچمهای دروغین " علنیت " و " کارآشکار " فروپاشی تشکیلاتی بعنوان مکمل فروپاشی ایدئولوژیك سازمان برائت می‌یابد . البته در گفتار ادعا میکنند که این علنیت تنها در محدوده‌ٔ سازمان جاری است و یا فقط مشمول نبرد اندیشه‌ها در سازمان است . اما واقعیت چیز دیگری است . " گریز از واقعیت و چشم‌پوشیدن برآن ، خود بدترین نوع اپورتونیسم است " . از واقعیت نگریزیم و چشم بر آن فرو نپوشیم . ما " چنان کار آشکاری که به اعضای سازمان محدود نشود " در پیش گرفتیم . نه تنها بولتنهای ما روی میز کارشناسان ساواما این دست و آن دست میگردد تا معلوم کند که کدام گروهبندی را باید تقویت کنند ، کجا باید کوه بگذارند و با

کدام شعار انشقاق در صفوف ما را عمیقتر کنند و یا ما را در این یا آن سمت ایدئولوژیک که بصلاح حاکمیت ارتجاع است سوق دهند بلکه ریدن اسرار سازمانی را نیز برای دشمن از هر جهت تسهیل کرده‌ایم. استقرار دمکراسی گسترده، کار آشکار و آشکارگوئی، حق خودمختاری تام و عام را به همه اعضاء، به همه حوزه‌ها و به همه کمیته‌ها اعطا کرده است. در عوض سریت به منتهای درجه زوال یافته است.

آری، تجربه ما هم نشان داد که "دمکراتیسم وسیع سازمان حزبی در ظلمت استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف زاندارمها رایج است، فقط یک بازیچه، پوچ و زیان بخشی است". (لنین چه باید کرد؟ منتخب آثار در یک جلد، ص ۱۲۶)

شعار دمکراسی گسترده درون حزبی همراه با پیش‌راندن شعار آزادی انتقاد با هدف "آزادی برخورد و انتخاب اندیشه‌ها" بازتاب دهنده فروپاشی ایدئولوژیک، و بحران هویت در صفوف ما بوده است. این واقعیت با نقل قول گرائی و سینه زدن زیر پرچم "نوسازی" استتار میشود از اینرو ضروریست که ماهیت دروغین استناد به اندیشه‌های بنیانگذاران مارکسیسم و جانبداری از "نوسازی" شناخته و برملا گردد.

بر کسی پوشیده نیست که رهبرانی در صفوف ما بولتن کنونی را بمثابه درخشانترین دستاورد مبارزه‌شان در راه "علنیت" و "دمکراسی" مایه فخر و اعتبار خود میدانند. راست است این "افتخار" به آنها تعلق دارد! میخواهم مدلل کنم که چرا این افتخار، افتخاری داخل کیومه است.

به انگلس برای اثبات نقطه نظرات خود استناد جسته‌اند. بسیار خوب، همین گفتار انگلس را که بعنوان شاهد مثال آورده‌اید ببینیم چه انطباقی با نظر شما دارد. ای کاش یکهزارم وقت و انرژی که برای جمع‌آوری و استعمال کدها مبذول میدارید صرف مطالعه متنها و حتی تفکر در این نقل قول ها میکردید. انگلس میگوید: "طبقه کارگر باید دارای مضمونی باشد که امکان داشته باشد در چهار چوب برنامه و تاکتیک حزبی آزادانه علیه این یا آن قدم که توسط حزب پذیرفته شده است، موضع بگیرد و همچنین بدون تخلف از حدود موازین اخلاقی حزبی برنامه و تاکتیک را مورد انتقاد آزادانه قرار دهد. شما بعنوان هیأت مدیره باید چنین مضمونی را تشویق کنید و حتی بوجود بیاورید. آنوقت شما دارای بیشترین تاثیر معنوی خواهید بود". (تاکیدها از من است).

بیائیم صورت جلسات هیأت سیاسی وقتی که طرح بولتن را در دستور بررسی و تصویب داشت انتشار بدهیم تا همه بدانند که نقطه نظر شما هیچ انطباقی با رهنمود انگلس نداشت و ندارد. و اتفاقا اختلاف نظر نیز درست در درک همان مواردی بوده است که مورد تاکید انگلس است.

رفقای عزیز، مگر دعوای اصلی سر بولتن همین دو موضوع "در چهار چوب برنامه و تاکتیک حزبی" و همچنین "بدون تخلف از حدود موازین اخلاق حزبی" نبود. (*)

(*) — ترجمه نقاتی از نامه انگلس به ببل در شماره ۱۷ پژواک آمده است. نمیدانم ماخذ مورد استفاده رفیق مجید هم همین ترجمه بود یا نه؟ ترجمه پژواک با آنچه که رفیق مجید نقل کرده تفاوتهائی دارد. انگلس مینویسد: "شما مطلقا باید در حزب نشریه‌ای داشته باشید که به رهبری و حتی کنگره، بطور مستقیم وابسته نباشد، یعنی اینکه بتواند در چهار چوب برنامه و تاکتیک پذیرفته شده، در مقابل هرگام حزب بدون قید، موضع مخالف اتخاذ نموده و در چهار چوب مقررات حزب، حتی برنامه و تاکتیک حزب را مورد انتقاد آزاد قرار دهد. شما بمثابه رهبری نه تنها باید زمینه مساعد را برای چنین نشریه‌ای فراهم کنید، بلکه خودتان آنرا به وجود آورید. از این طریق است که تاثیر معنوی بیشتری بر روی این نشریه خواهید داشت، نه هنگامیکه بطور نیمه مخالف و علیرغم اراده شما بوجود آید..."

تمایز نقل ها البته قابل توجه است. بویژه اگر عبارت "در چهارچوب مقررات حزب"، ترجمه دقیقتری از عبارت "بدون تخلف از حدود موازین اخلاق حزبی" باشد. با وجود این من به لحاظ رعایت وجدان علمی تذکاری را ضروری می‌بینم: نقل قول گرائی یعنی استفاده از فلان یا بهمان رهنمود تاکتیکی و حتی استراتژیک کلاسیکها، مجرد از شرایط مشخص کار برد آن یکی از انحرافات رایج است که لنین با نفرت و انزجار از آن یاد میکرد.

www.iran-archive.com

موافق نقطه نظر انگلس ــ همانگونه که در هیأت سیاسی نیز مورد تأکید ما بود ــ مباحث در بولتن می ــ بایست در چهار چوب برنامه‌ای، اساسنامه‌ای و یا هر طرح دیگری سازمان بیابد که حداقل خطوط کلی آن مورد تأکید کمیته مرکزی، هیأت سیاسی و یا کمیسیونهای منتخب آن است، بنحوی که ارگانهای ذیربط رهبری در بولتن قادر به دفاع از کلیات آن باشند. چرا که تنها این کیفیت سازماندهی مباحث قادر است سازمان را از تجربه و خرد جمع بنحوی برخوردار سازد که به ارتقاء شناخت سازمان از حقیقت بمثابه یک کل مساعدت نماید. تنها چنین کیفیتی از سازماندهی مباحث میتواند روحیه کار جمعی را در اعضاء پرورش داده، به تقویت حس مسئولیت اعضاء در قبال سرنوشت سازمان کمک کرده و تجربه و خرد مجموع سازمان را پشتوانه وظایف و تعهداتی سازد که رهبری ملزم به انجام آنست. اعتماد رفیقانه شیوه دموکراسی درون حزبی است. وقتی ما به اعتماد ــ رفیقانه در صفوف خود آسیب وارد میسازیم این بمعنی بی بنیاد ساختن دموکراسی درون حزبی است و اعتماد رفیقانه موقعی استحکام پیدا میکند که دموکراسی درون حزبی متوجه تمرکز دادن توانائیهای رهبری و تک تک اعضای آن در پیشروی رزمجویانه بسوی اهداف برنامه‌ای ما باشد. تا این زمان بیش از ۴۰۰ صفحه پیرامون ــ خطوط استراتژی و تاکتیک سازمان رفقای گوناگون در بولتن قلم زده‌اند، اما یک سطر آن، آری حتی یک سطر آن، نه در کمیسیون برنامه و نه در هیأت سیاسی و نه توسط هیچ یک از اعضای این دو ارگان، حتی بسرای یکبار هم که شده مورد استناد قرار یا بررسی قرار نگرفته است. وقتی ما دموکراسی درون حزبی را نقیض سانترالیزم و گسترش روند مشارکت اعضاء و کادرها در حیات سازمان را بمعنی تضعیف و حتی انحلال عامل رهبری قلمداد میکنیم این تنها و تنها نشانه آن است که ما در منحطترین انواع انفرادمنشی روشنفکرانه غوطه میخوریم.

وقتی قرار بر این شد که مستقل از چهار چوب برنامه و تاکتیک حزبی " و بدون رعایت " حدود موازین اخلاق حزبی " و " چهار چوب مقررات حزب" ، یعنی بدون در نظرداشت موازین و مقررات سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران به دموکراسی گسترده رو آوریم نتیجه و حاصل کار هم جز این نمیتوانست از کار درآید که حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک سازمان رو به زوال نهد، پراکندگی ایده‌ها و معتقدات در سازمان گسترش یابد و منحط ترین انواع فراکسیونیسم در صفوف ما تحکیم یابند، خطر انشقاق و انشعاب دامن بگسترد و سازمان ما کـــه ثمره قهرمانیهای رفقای ما و از گرانبهاترین دستاوردهای مبارزات مردم زحمتکش ایران است این چنین در لبـه پرتگاه تلاشی و نابودی قرار گیرد.

انتشار بولتن با بکرسی نشاندن انفرادمنشی روشنفکرانه نه تنها کار جمعی را به نابودی کشانده است، بلکه به سخیف ترین نحوی به زوال اخلاق حزبی در سازمان ما مساعدت نمود. بنظرم این جنبه از واقعیات آن چنان محرز است که نیاز به هیچ شرح و تأویلی ندارد. تنها باید چشمی برای دیدن و گوشی برای شنیـدن داشت تا این زوال اخلاق حزبی را از بالا تا پائین سازمان ما دید و شنید.

آری، انگلس میگوید منتقد باید " بدون تخلف از موازین اخلاق حزبی برنامه و تاکتیک را مورد انتقـاد آزادانه قرار دهد " . آیا هیچ در این عبارت تأمل کرده‌اید؟ همه ما بخاطر داریم گاریاچف، کاریلسین را بخاطر آنکه قبل از طرح نظرات خود در هـ ــ س، به صرح مستعیم نقطه نظراتش در کمیته مرکزی مبادرت ورزید، اقدامی غیراخلاقی خواند. کار رعایت اخلاق حزبی در سازمان ما به برکت " بینش نو" در چنان سطحی ارتقا یافته است که اعضای هـ ــ س از نقطه نظرات تئوریک یکدیگر از طریق اعضای ساده، آنهم بطور تصادفی و بنحو دست سوم و چهارم اطلاع مییابند.

این عدم رعایت اخلاق حزبی چه ببار آورده است؟ در یک کلام، همانگونه که انگلس در عبارت پایانی گفتار خود اشاره دارد نه تنها به بی اعتباری معنوی دستگاه رهبری انجامیده است، بلکه بالاتر از آن باعث انحلال عملی رهبری در سازمان ما شده است.

برخلاف اوهامی که می پراکنند ما بر وفق نظر انگلس محق بودیم وقتی تأکید کردیم که " هیچ طرح و بحثی قبل از آنکه سمتگیری جداقل کلی رهبری پیرامون آن مشخص نشده است به مباحثه در سطح کادرها و اعضاء گذارده نشود " . اخلاقیت حزبی این مسئله کجاست؟

اخلاق حزبی مشوق آنست که فرد اصالت خود را در یگانگی در جمع جستجو کند و خرد جمع را بر خـرد فرد ارجح بشناسد.

www.iran-archive.com

یك عضو حزب دمونیست ارزش و اعتبار نظر خود را در این میداند که از سوی حزب او ، نظراتش معتبر و دارای ارزش اعلام شود . او شرافت ، اعتبار و احترام خود را در شرف ، اعتبار و احترام حزبش جستجو میکند . اگر با اخلاق جزا این تربیت شویم آنوقت نخواهیم توانست انسانهائی باشیم که خوشبختی ، عزت و اعتبار خود را در خوشبختی و عزت و اعتبار مردم خود جستجو کنیم و منافع و علایق و خواستهای آنها را بر منافع ، علایق و خواستهای فردی خود ارجح بشناسیم .

بولتن کنونی فاقد هر دو جنبه مورد تاکید انگلس است . نه تنها در تامین وحدت ایدئولوژیك به سازمان یاری نرسانده است ، بلکه با صلب و سنگین کردن گروهبندیهای فکری به مرزکشیهای فظری مشروعیت و شتاب بخشیده است . با دامن زدن به انواع انحرافات و ابهامات ایدئولوژیك در صفوف سازمان ، دستیابی به یگانگی ایدهائی در صفوف سازمان را با دشواریهای جدی مواجه ساخته و در تخریب وحدت ایدئولوژیك سازمان تاثیرات منفی بزرك برجا گذاشته است . بولتن بجای اینکه بما مساعدت کند تا هستههای واقعی و مثبت افکار یکدیگر را بازشناخته و در خدمت ارتقاء شناخت کلکتیو سازمان از حقایق درآوریم به این روحیه دامن زده است که هرکس حقیقت را تنها در انحصار سخنگویان و نمایندگان گروهبندی فکری دلخواه خود جستجو کند . اکنون بولتن بتمام معنای کلمه عرصهٔ تاخت و تازهای انفرادمنشانه ماست . وجز تقویت انفرادمنشی روشنفکرانه و تضعیف روحیه جمعی و اخلاق حزبی ثمر دیگری ببار نیاورده و نمیاورد .

البته عیب در بولتن نیست ، عیب در کیفیت سازماندهی بولتن و نوع رابطهای است که میان بولتن و سازمان برقرار کردیم . ایراد اساسی به تلقی و روحیهای برمیگردد که در نشر بولتن ارضای تمایلات انفرادمنشانه را تعقیب میکرد و متوجه آن بود که با مسلوب الاختیار کردن دستگاه رهبری در هدایت ایدئولوژیك سازمان و تنزل او به مقام سنجاق کنندهٔ مقالات وارده ، فراکسیونیسم و انحلال طلبی را بر کرسی مراد بنشاند .

خالی از فایده نخواهد بود اگر متذکر شوم که اندیشهٔ ضرورت نشر بولتن نیز نه به ارتقا بلکه به رفیق مسئول کمیسیون اساسنامه تعلق دارد و نگارنده نیز قبل از آنکه طرح بولتن در دستور بررسی هیئت سیاسی قرار گیرد با تحلیل مشخص بحران سازمان ضرورت نشر آنرا مدلل کرده بودم . اما به طرح بولتن حاضر ، هم من و هم رفیق مسئول کمیسیون اساسنامه رأی منفی دادیم زیرا نقیض موازین لنینی زندگی حزبی بود و هست .

هم اصول و هم تجربه بر اصالت رأی و نظر ما دلالت دارد .

دوری از مبارزه بطور عینی در حال گسترش توده‌های مردم ، فروکش روحیه رزمجویانه ناشی از شرایط زندگی و پیکار در محیط راکد مهاجرت شعار " علنیت " را به شعار روز و جاذب ما مهاجرین سیاسی فراروینده است . والا هر کودك سیاسی هم میداند که علنیت یا انتخاب مسئولین توسط توده اعضای سازمانی که [۹] آنان مجبورند بدلیل سلطه استبداد خونریز مذهبی خود را از یکدیگر نیز پنهان بسازند ، تنها پوزخند تمسخر را بر لبان فعالین ما در داخل کشور می‌نشاند .

باید اعضاء و کادرهای سازمان نقش هرچه فعالتری در حیات رزمجویانه سازمان برعهده گیرند و سهم و تاثیر آنها در تعیین سرنوشت سازمان بی وقفه افزایش پیدا کند . اما چطور و چگونه ؟

میدان دادن به اعضاء و کادرها در پذیرش مسئولیتها ، ابتکار در انجام وظایف سازمانی و شجاعت در اتخاذ تصمیم در چهارچوب موازین اساسنامهای ، پرورش آنها با روحیه اعتقاد به راه و آرمان سازمان و قابل حصول بودن پیروزی مبارزه در راه تحقق اهداف شریفانه ، انقلابی و مردمی که داوطلبانه و آگاهانه برگزیدهایم ، تشویق آنها به تفکر پیرامون مسائل و راه جوئی برای حل اصولی مسائل و پذیرش سهم و مسئولیت در برطرف ساختن مشکلات و دشواریهائی که پیش روی ما قد افراشتهاند . تشویق آنها به انتقاد و انتقاد از خود و انتخاب آگاهانه سمتها و اتخاذ داوطلبانه مواضع در همهٔ عرصهها ، باور به کار جمعی و ابتکار در تنظیم مکانیزمهائی که به رهبری جمعی دوام و دوام میبخشد ، آری ، اینها هستند راه رشد و ارتقاء کادرها و اعضای سازمان .

تحریص کادرها و اعضاء به نفی کردن های مکانیکی که مخرب و ویرانگر است بجای انتقاد دیالکتیکی که سازنده و خلاق است ، تزریق انواع پیشداوریها و میدان دادن به روحیه جعل و افترا پراکنی بجای تشویق کادرها به مطالعه مستقل واقعیت و داوری از روی آگاهی و بصیرت حزبی ، میدان دادن به روحیات انفرادمنشی

www.iran-archive.com

و تشویق عدم پایبندی به اخلاق و موازین حزبی و بدتر ازهمه تلقین بی اعتمادی و عدم رفاقت در مناسبات متقابل میان اعضاء و کادرها از یکسو و مناسبات متقابل واحدهای سازمان ــ در همه سطوح ــ از سوی دیگر، استنکاف از انجام وظایف رهبری از طریق جبهه سایی در برابر برخی تمایلات و سمتگیری ناصواب و نادرست که شماری از کادرها و اعضاء بیانگر آنند و هکذا ... ، آری، اینها هستند راه انحطاط و نزول کادرها و اعضای سازمان.

خصلت دروغین " علنیت" در سازمان ما از آنجاست که بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی سازمان ما و خارج از مختصات واقعی مبارزه انقلابی مردم و فعالین داخل بظهور رسیده است. این " علنیت" درواقع امر یکی از جلوه‌های اندیشه کهنه و بیگانه با مارکسیسم، یعنی اندیشه‌ء " دمکراسی ناب" است و از بنیاد با منطق تشریک و پراتیک علنیت در حزب کمونیست شوروی بیگانه است و در تضاد و تقابل با آن قرار دارد. نقش و تاثیر این " علنیت" در زوال خصلت رزمندگی و تخریب اعتمادهای رفیقانه و امحاء اخلاق حزبی و کار جمعی و برکرسی نشاندن انفرادمنشی در همه‌ء سطوح سازمان ما نیز بهمین دلیل است.

حزب کمونیست شوروی ۷۰ سال است که بر سر قدرت است. طی این ۷۰ سال تحت رهبری حزب، سوسیالیسم ساخته شد وتکامل پیدا کرد. حزب راه سازندگی سوسیالیستی را ضمن تبعیت از قانونمندیهای عام طی روند تاریخی مشخص پیمود.

مهرو نشان مختصات و خود ویژگیهای ملی کار و پیکار خلق ها و کمونیستهای جماهیر متحد شوروی سوسیالیستی، در سوسیالیسم آفریده و بالیده آنها مشهود است. آنها در کنار مهرمانیهای سترگ خود، کسری‌ها نیز داشته‌اند. کمونیستهای شوروی خوب و بد خود را بازبینی و براساس دیالکتیک مارکسیستی نقد میکنند، ــ درسهای راه طی شده را زاد راه آینده میسازند و با کاربست خلاق اصول اساسی مارکسیسم ــ لنینیسم در شرایط متحول جامعه و جهان آستانه قرن بیست و یکم به بسط و تکامل و غنای مارکسیسم ــ لنینیسم مساعدت مینمایند و در پرتو درک عالیتر از مارکسیسم ــ لنینیسم نوسازی انقلابی شوروی را پیش‌برده و به تعمیق روند انقلابی جهان معاصر یاری میرسانند. بدیهی است که دستاوردهای کمونیستهای شوروی هم برای خلقهای شوروی، هم برای خلقهای سراسر جهان، هم برای کمونیستهای شوروی و هم برای کمونیستهای سراسر جهان حاوی آموزشها و درسهای پرارج در راه تحقق اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی صبغه کارگر و صلح و سعادت همه بشریت است. دمکراسی و علنیت در مرحله کنونی تکامل سوسیالیسم در شوروی اهرم عمده برای ارتقای نقش هدایت کننده‌ء حزب در جامعه بمنظور نیل به سوسیالیسم بیشتر است.

این ضرورت در عین حال از اشتباهات راه طی شده و درسها و آموزشهای ناشی از آن نیز نیرو و قوت میگیرد همانگونه که در جای دیگر هم نوشتم، " هر خللی در دمکراسی سوسیالیستی به رشد و تکامل سوسیالیسم بطور جدی آسیب میرساند. این امر از ماهیت سوسیالیسم برمیخیزد که با خودآگاهی زحمتکشان زاده شده و با تکامل خودآگاهیهای آنان نیز قادر به پیشروی است".

باین ترتیب است که دمکراسی و علنیت در حزب کمونیست شوروی در کادر پلورالیسم عقاید سوسیالیستی جریان می‌یابد و در " چهار چوب برنامه و تاکتیک حزبی " و با رعایت " موازین اخلاق حزبی " متوجه بالا بردن سهم و نقش اعضای حزب در تعیین حیات حزب و سپردن حقوق و مسئولیتهای بیشتری به آنهاست. راه حزب است برای تحکیم پیوندهای خود با توده‌های مردم و سازمانگری نبرد توده‌ها، راندن بیش از پیش مردم بصحنه، و سازمان دادن شرکت مستقل تر و موثرتر و آگاهانه تر خلق شوروی در تعیین سرنوشت میهن سوسیالیستی شان است.

علنیت و دموکراسی در نقطه مقابل رهبری وجود ندارد. هدف تضعیف کمیته مرکزی در حزب کمونیست اتحاد شوروی را تعقیب نمیکند، برای پی‌اعتبار کردن اصول اساسی مارکسیسم ــ لنینیسم و روبرتافتن از هدف سوسیالیستی نیست. برای آن نیست که حزب خصلت سانترالیزه خود را از دست بدهد و همچنین مشوق تشکیل و تحکیم فراکسیونیسم نمیباشد. دقیقا عکس اینهاست. شالوده‌ء این علنیت و دموکراسی، در آنجا که به حزب مربوط می‌شود تقویت حس رفاقت و اعتماد رفیقانه در مناسبات میان اعضاء و کادرها و ارگانهای مافوق و مادون در همه سطوح حزب است. هدف تحکیم بیشتر از پیش سازمانهای اولیه حزبی و سپردن اختیارات و مسئولیتهای هرچه بیشتر به واحد پایه حزب است.

www.iran-archive.com

بنیاد علنیت و گسترش دمکراسی درون حزبی در حزب کمونیست شوروی ، استحکام بخشیدن به قانونیت حزبی ، معتبر شناختن بیش از پیش مصوبات ارگانهای عالی رهبری و حتمی الاجرا دانستن تصامیم پلنومها و کنگره‌های حزبی است • تلقی رفقای "تواندیش" ما از علنیت در حزب کمونیست شوروی غیر خلاق آنها تنها پرچم افرائی میکنند ! و نبوغ خود را در تقلید و الگو برداری به نمایش میگذارند • کسی که میان سازمان ما و حزب کمونیست شوروی علامت تساوی میگذارد دگماتیسم علاج ناپذیر را به نمایش میگذارد که از کاریست خلاق اصول و تجارب ناتوان است و از تحلیل مشخص از اوضاع مشخص که لنین آنرا چان مارکسیسم نامید گریزان میباشد • این در عین حال نشانه ناتوانی در شناخت قانونمندیهای عینی تکامل و عدم درک رشد و تکامل سازمان سیاسی ـ طبقه کارگر بمثابه یک پروسه تاریخی مشخص است •

کسی که فارغ از الزامات زمان و مکان در پی پیاده ساختن نعل به نعل علنیت حزب کمونیست شوروی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است حکم آنرا دارد که در حیطه" علم زیست شناسی مروج این باشد که مادران پیران ۷۰ ساله بزایند!!

بی مناسبت نیست اگر یادآوری کنیم که لنین وقتی تجربه تئوریک و تاکتیکی بلشویسم را بمنظور ارائه به انترناسیونال سوم تدوین میکرد فراموش نکرد یادآوری کند و هشدار دهد که :

" مطمئن ترین وسیله" بی اعتبار ساختن یک اندیشه نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و زیان رساندن بدان اینستکه بنام دفاع از آن ، این اندیشه را بمرحله" اراجیف برسانند • زیرا هر حقیقتی را ، اگر " از حد فزون " شود ، (همانگونه که دیتسکین پدر میگفت) و اگر در آن مبالغه گردد و از حدودی که میتوان آنرا به کار برد فراتر برده شود ، میتوان بمرحله" اراجیف رساند و در چنین صورتی حتی ناگزیر به اراجیف بدل میگردد" •
(لنین ـ منتخب آثار در یک جلد ، ص • ۷۵۰)

بنظر من برخی رفقای ما اندیشه‌های نوین ، درخشان و عمیقا مارکسیستی ـ لنینیستی را که از سوی کنگره ۲۷ و پلنومهای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی طی سالهای اخیر نشر یافته است به اراجیف بدل ـ کرده‌اند •

قانونیت حزبی می‌بایست در سازمان ما به طراز عالیتری ارتقا" داده شود و برای اینکه قانونیت حزبی در صفوف ما استحکام و ارتقا" بیابد باید عامل وحدت ایدئولوژیک ـ تئوریک ، یعنی عامل ایدئولوژیک در سازمان ، نقش قاطع خود را در هم پیوند ساختن ما ، در وحدت بخشیدن بما ، در حاکم کردن روح رفاقت و اعتماد رفیقانه در صفوف ما بمنصه ظهور برساند •

آری ، بدون وحدت در سیستمهای بنیادین تئوریک ، یعنی بدون داشتن حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک صحبت از سازمان سالم و رزمنده حرف بیهوده‌ای است و صد البته سخنی یاوه‌تر از این وجود ندارد که این اندیشه را بمعنی یکسان سازی اعضای حزب از نظر فکری برداشت کنیم •

باین ترتیب است که میان تحکیم قانونیت حزبی و بازگرداندن وحدت ایدئولوژیک به سازمان رابطه ارگانیک درونی برقرار است • تنها کسانی که نمیخواهند با مسائل بطور مسئولانه و جدی برخورد کنند همه قضایا را در ـ " اکثریت شدن های عددی " خلاصه میکنند •

کسی که امروز بخاطر مخالفت کمیته مرکزی با سمتگیریهایش به نفی و انکار اصالت آن برمیخیزد فردا نیز چنانچه کنگره سازمان علیه سمتگیریهایش اتخاذ موضع نمود قطعا علم نفی و انکار آنرا نیز برخواهد افراشت • چنین کسی هرآینه توده‌های مردم را با خیالپردازیهای خود در تقابل ببیند در مقابله با مردم نیز درنگ را ـ جایز نخواهد شمرد • این منطق واقعیت ستیز و حقیقت گریز خودبینی و انفراد منشی است •

ما باید صفوف خود را از اینگونه برخوردها پاک نگاهداریم•

قانونیت حزبی در سازمان ما باید بدون مصالحه ارزشهای متداول تحکیم پیدا کند • باید همه اعضا" و کادرهای سازمان و نیز ما اعضای کمیته مرکزی در پاک نگاهداشتن " نام شریف حزبی " از خود مجاهدتهای خستگی ناپذیر بمنصه ظهور برسانیم • تا آنجا که با رهبران مربوط است باید همه اعضا" و کادرهای سازمان فرا بگیرند که میل از هر چیز از رهبری سازمان طلب کنند که به تعهدات خویش در ایفای وظایف رهبری سازمان

www.iran-archive.com

پایبند و وفادار باقی بماند . از وحدت و هویت مارکسیستی ـ لنینیستی سازمان حراست کند و از موجودیت رزمجویانه آن ، پیگیر و استوار بدفاع برخیزد . ما سانترالیزم دموکراتیک را با چنین مضمونی درک میکنیم و انجام وظایف مربوط به رهبری تدارک و برگزاری موفقیت آمیز کنگره سازمان ، کنگره‌ای که از آن سازمان ما باید فشرده تر ، یکپارچه تر و رزمجویانه تر از همیشه در صحنه پیکارها مدبرانه فرازد شاخص اصلی پایبندی به سانترالیزم ـ دموکراتیک تلقی میکنیم .

ممانعت از انجام وظایف رهبری توسط کمیته مرکزی بمعنی بی اعتقادی در عمل به تدارک و برگزاری نخستین کنگره سازمان میباشد .

ما میتوانیم و باید راه تکامل ساختاری را طی کنیم . اما این راه را نه با هیاهو و نه با جبهه سائی در برابر تمایلات انفرادمنشانه ، بلکه با شناخت قانونمندیهای ناظر بر رشد و تکامل سازمان سیاسی طبقه کارگر ، از طریق تحلیل مشخص وضعیت سازمان و جامعه ما ، از طریق طراحی نقشه سنجیده با بهره‌گیری از تجارب دور و نزدیک و از درسهائی که با نقد دیالکتیکی ، نه نفی مکانیکی تجربه مدیریت حزبی و سازمانگری که در راه طی شده اند وخته‌ایم باید به فرجام برسانیم .

تحکیم واحدهای حزبی ، از حوزه‌ها گرفته تا کمیته‌ها ، تلاش رزمجویانه در راه استقرار سازمانهای اولیه حزبی در محیط کار و فعالیت کارگران و زحمتکشان ، فراهم آوردن امکاناتی تا اعضاء و کادرهائی که سازمان را با محیط های فعال اجتماعی ، با اقشار و عبقات مردم مربوط و متصل میسازند در نزد ما قرب و اریج پیدا کنند و وزن بیشتری در تعیین سرنوشت سازمان برعهده بگیرند و ... راهی است که ما باید برای متکاملتر ساختن ـ ساختار حزبی در سازمان ما بپیمائیم .

سانترالیزم ـ دموکراتیک برای اینکه در سازمان ما بنحو تکاملتری استقرار بیابد ضروری است علیه انفرادمنشی روشنفکرانه و التقاط اندیشی مبارزه قاطع ، استوار و سازش ناپذیری به پیش رانده شود . ضرور بست سیاست طبقاتی روشنی در عضوگیریها ، طراحی و با گامهای استوار اما سنجیده باجراء گذاشته شود .

تا زمانیکه ترکیب اجتماعی سازمان ، در شغل سنگین آن به روشنفکران برخاسته از محیط های خرده بورژوائی و بورژوائی تعلق دارد ، سانترالیزم ـ دموکراتیک در سازمان نیز همواره آسیب پذیر و در مخاطره خواهد بود .

کمیسیون اساسنامه بر این پایه ها طرح جدید اساسنامه سازمان را تدوین و کمیته مرکزی ما نیز بر اساس دیدگاه فوق ، به اتفاق آراء ـ یعنی بدون حتی یک رای مخالف ـ آنرا بتصویب رساند .

نزدیک ٤ سال است که اتهامات ناروائی پیرامون عده‌ای از اعضای رهبری سازمان و در حال حاضر علیه کمیته مرکزی ما در درون و بیرون سازمان نشر پیدا میکند . برای دستیابی به حقیقت باید سرچشمه های عینی و ذهنی این افترا پرانی ها را که بگونه‌ای از بحران سازمان ما ست بازشناخت .

سندی که در این شماره بولتن در اختیار همه اعضاء و کادرهای سازمان میگذارم در ۷ دیماه ۱۳٦۵ ، یعنی ۱/۵ سال پیش از این ، تحت عنوان " برخی ملاحظات در بارهٔ بحران در جنبش ما و راه برون رفت آن " تنظیم شده بود . انگیزه من تدوین طرح بحث و سازماندهی شناخت علمی و عینی بحران سازمان و راه برون رفت آن در دستگاه رهبری سازمان بود . تا آنزمان مطلب دیگری در این زمینه به رهبری ارائه نشده بود . فقط کسانی با صدای بلند بحران را فریاد میزدند تا برای گسترش روندهای تخریبی آن در تمام سطوح و بویژه در دستگاه رهبری سازمان رخنه‌های تازه‌تری بگشایند .

همانطور که رفیق ما ، مجید در بولتن ۹ نوشته است " باید بتوانیم تشخیص دهیم که بوروکراسی ، پنهان کاری ، انکار بحران و بستن راه بر اندیشه نوجوی چه ضرباتی بر سازمان وارد آورد " .

برای اینکه بسهم خود چنین داوری را تسجیل کرده باشم مقاله را در بولتن این شماره بدست نشر می‌سپارم . متأسفانه همه پیش‌بینی هائی که طی این مقاله از گسترش روندهای منفی و عملکردهای ویرانگرانه بحران بعمل آورده بودم کم و بیش به حقیقت پیوسته اند . زیرا راه حلهای معقول برای مهار این روندها و غلبه سازمان بر بحران پذیرفته نشدند .

شما رفقای عزیز در این مقاله ، که بتابستان و پیش پیش تحریر شده بود و حالا بدون دخل و تصرفی در ـ

www.iran-archive.com

مضامین آن برای مطالعه شما نشر می یابد حقایقی را پیدا میکنید که از چهره پوشندگان واقعیت نقاب بر میگیرد .

ارزش این مقاله را با تجربه مستقیم خود محک بزنید .

در پایان سخن بگذار به زبان حافظ پیام جان برگویم .

" به صدق کوش که خورشید زاید از نفست "

رحیم

۲۵ / خرداد ماه ۶۷

www.iran-archive.com

بسرخی ملاحظات دربارهٔ بحران در جنبش ما
و
راه بیرون رفت آن

۱

از ویژگیهای بارز بحران کنونی در سازمان و مجموعه جنبش ما آنست که اولا ــ با گسترش تهاجم طبقات و نیروهای ارتجاعی به دستاوردهای انقلاب بهمن و ثانیا ــ با یورش رژیم خمینی به حزب توده ایران و آشکار شدن انحرافات و اشتباهات برنامه و خط مشی سیاسی حزب که سازمان ما در سالهای ۶۰ و ۶۱ به صحت آنها رسید و راهنمای عمل خود قرار داد ، گسترش و ژرفا یافته است . عدم ظهور گسترده جنبش مستقل و متشکل توده ای ، تاءخیر ما در درک بموقع روندها و نیازهای ناشی از شکست بر زمینه ترکیب طبقاتی سازمان و مجموعه جنبش ما و نیز برخی جهات منفی پیکار و زندگی در مهاجرت و بویژه ناتوانی در کاربست اسالیب صحیح و عدول آشکار از آن در پاسخگوئی به مسایل مبرم جنبش و حل اختلافات در سطوح رهبری ، از جهات گوناگون روی گسترش و ژرفش بحران تاءثیر کرده و به آن شکل بغرنج تری داده اند .

۲

یورش خمینی به حزب توده ایران از مظاهر نمایان روند تحکیم گرایشهای ارتجاعی در حکومت و تعرض همه جانبه طبقات و نیروهای ارتجاعی به دستاوردهای انقلاب بهمن بود . روندی که از مدتی پیش آغاز شده و از آن حکایت داشت که انقلاب در سراشیب انحطاط و شکست سوق یافته است .

در حالیکه تجار و ملاکین و صاحبان ثروت و سرمایه و دربی آنان امپریالیسم مواضع خود را بطور روزافزونی استحکام می بخشیدند ، کارگران و دهقانان ، زحمتکشان شهرها و اقشار ترقیخواه و دمکرات جامعه بطور لجام گسیخته ای غارت می شدند و دربی حقوقی ، فقر بیسابقه و ورشکستگی فزایند ه قرار میگرفتند . دستاوردهای انقلاب یکی پس از دیگری از چنگشان بیرون آورده شد و بجای آن رژیم ترور و سرکوب و استبداد مذهبی جهل و خرافه پرستی و تاریک اندیشی به آنان هدیه گردید . در ابتدا در پوشش وعده های بهشتین ــ " استقلال و عدالت " و " حاکمیت مستضعفین بر زمین " و بعد تر با انکار تحقیر آمیز این مواعید ، جامعه در اساسی ترین راستاهای سیاسی و فرهنگی به قهقرا سوق داده شد . ورشکستگی اقتصادی و اجتماعی و ابعاد فلاکتباری پیدا کرد و تداوم جنایتکارانه جنگی که بی وقفه تباهی و ویرانی می آفریند به ابعاد بحرانی که سراپای جامعه را در نوردیده است خصلت فلج کننده ای بخشید .

همهٔ ما از بحران موجود در جامعه خود تصویر کم و بیش واحدی در ذهن داریم . در اینجا تاءکید میکنیم که شکست انقلاب بهمن ، بارزتر از نمونه های مشابه ، اقشار و طبقات خلق را نه تنها در عرصه زندگی اقتصادی ــ اجتماعی بلکه در ساحه حیات معنوی نیز در بحران فلاکت و تباهی فرو برده است . در این زمینه توجه به وضعیت اقشار و طبقات بینابینی حائز اهمیت ویژه ایست . چنین توجهی بویژه از آنرو دارای اهمیت است که در شرایط سطح نازل تکامل و سازمانیابی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران و نظر به سطح تکامل سازمانهای ما و ترکیب طبقاتی نیروهائی که در آن متشکل اند ، روانشناسی و ستگیری ایدئولوژیک اقشار و طبقات بینابینی قویا در سطح جنبش چپ ایران تاءثیر میکند . سازمانهای ما بدرجات گوناگون و از مجاری مختلف زیر تاءثیر و در شعاع عمل روانشناسی و جهتگیری ایدئولوژیک و سیاسی این نیروی گسترده و صاحب نفوذ اجتماعی قرار دارند . اگر لنین در توصیف وضعیت بحران حزب در سالهای ۰۹ ــ ۱۹۰۷ ، می نوشت " شکست انقلاب در محیط خرده بورژوائی تلاشی و فساد ببار آورد و همهٔ اینها در حزب انعکاس یافت " (تاریخ بلشویسم ــ ص ۱۴۷) . چنین توصیفی پیرامون شکست انقلاب بهمن ، وفور تلاشی و فساد

در محیط خرده بورژوائی جامعه ما و انعکاس خشن اینها در صفوف سازمانهای ما نه تنها قابل تاءکید است بلکه بطور مقدم می‌باید مورد تاءکید قرار گیرند .

۳

یورش ارتجاع به حزب توده ایران تنها ماهیت کریه ارتجاع مذهبی را بمثابه دشمن اندیشه های پیشرو و ترقیخواهانه برملا نکرد . این یورش همچنین تنها بیانگر آن نبود که امپریالیسم و طبقات بورژوا و ملاک با خصلت دیرپای کمونیزم ستیز و شوروی ستیز دشمن آشتی ناپذیر طبقه کارگر و آینده تابناک او هستند و تثبیت منافع استثمارگرانه خود را در سرکوب خونین پیشگامان و پیشاهنگان پرولتاریای ایران جستجو کنند . علاوه بر این یورش رژیم خمینی به حزب توده ایران برد از اشتباهات بزرگ در برنامه و خط مشی سیاسی ، تحلیل واقعیات طبقاتی ، اجتماعی و سیاسی کشور و ناتوانی در تشخیص صحیح لحظه و تحلیل درست موقعیت ها از جانب ما دارید این حقیقت تلخ امکانات رهبری سازمان و حزب را در مقابله با پیامد های منفی شکست انقلاب و یورش ارتجاع به دستاورد های انقلاب که قاعدتا بطور طبیعی در صفوف سازمان و حزب پدیدار میشد، بشدت کاهش داد .

حزب بلشویکها نیز در سالهای ۰۹ ــ ۱۹۰۷ ، یعنی در پی شکست انقلاب دستخوش بحران بزرگ شد . طی این سالها پدیده های منفی در حزب رشد کرد و انحرافات " چپ " و راست و حتی ارتداد و رویگردانی از ایدئولوژی طبقه کارگر در صفوف حزب نمایان گردید و بخشهای بزرگی از آنرا در بر گرفت . لنین در توصیف بحران در سال ۱۹۰۹ ، زمانیکه بحران رو به افول گذارد نوشت ، " سال ویرانی و اختلال ، سال بی سروسامانی مسلکی و سیاسی ، سال بیراهی حزب را پشت سر گذاشتیم ... بحران ، نه تنها بحران سازمانی بلکه همچنین بحران سیاسی ــ مسلکی ، مسلم و حتمی بود " . (آثار منتخب ، ص ۱۶۵) اما شکست تجربه انقلاب اول روسیه ، اثباتی بر احکام لنین بود و قبل از هر چیز بر درستی برنامه و مشی استراتژی و تاکتیک بلشویکها در انقلاب روس گواهی میداد . علیرغم آنکه " روشنفکران خرده بورژوائی از حزب می‌گریختند ، بخشی از کارگران بی ثبات از کار مخفی حزبی دست کشیدند " . (تاریخ بلشویسم ص ۱۴۵ــ۶) حزب بلشویکها در میان کارگران و دهقانان روس بعنوان معتبرترین و محبوبترین سازمان سیاسی روسیه شناخته میشد . بویژه در راءس حزب ، داهی و نابغه بزرگی چون لنین قرار داشت که در دست در دست " پرولتاریترین عناصر حزب " و " اصولیترین و سوسیال دمکرات ترین عناصر روشنفکر " که همچنان استوار ماندند ، بودند تا جناح ایدئولوژیک ــ سیاسی " عناصر متزلزل روشنفکر و خرده بورژوائی " را برای تسخیر استوارترین سنگر انقلاب ، یعنی حزب پیشاهنگ طبقه کارگر روس می‌توانست دفع کند . (گیومه ها از لنین ، آثار منتخب ، ص ۱۷۲)

٤

یورش رژیم خمینی به حزب توده ایران ویژگی بارز دیگری نیز داشت . سمتیت رژیم خمینی در سرکوب کمونیستهای ایران که عمیقا با خصلت پان اسلامیستی و برتری طلبی ایدئولوژیک و سیاسی فقهای تشیع درآمیخته است در عین حال متوجه بی اعتبار کردن ایدئولوژیک ــ سیاسی جنبش کمونیستی ایران و لگدمال کردن حیثیت معنوی رهبری حزب توده ایران بود . رژیم خمینی در این زمینه با موفقیتهای بزرگ روبرو گردید و علیرغم پایداری تعدادی از رهبران حزب موفق شد که بخشی از آنان را به ندامت بکشاند و برخی را نیز براه ارتداد سوق دهد . توده مردم پایداری را دوست دارند و ستایشگر آنند . ناپایداری برجسته‌ترین رهبران حزب که زیر شکنجه‌های فوق غیرانسانی بظهور رسید به اعتبار معنوی و حیثیت رهبری حزب توده ایران بمثابه پرچمدار مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری در ایران لطمات بزرگی وارد آورد . به تبع این ضایعه سازمان ما و رهبری آن برای غلبه بر بحران در موقعیت آسیب پذیرتری قرار گرفت .

۵

سازمان ما از اشتباه محاسبه رژیم خمینی در خودداری از سرکوب همزمان حزب و سازمان سود جست و توانست تحرک چشمگیری از خود بظهور برساند. بخش عمده رهبری سازمان با سرعت عمل، اما بدون نقشه و برنامه برای عقب نشینی و مهاجرت، فقدان تحلیل صحیح از علل یورش و ناتوانی در درک پیامدهای آن مانع شد که از این فرصت استثنائی بگونه‌ای هدفمند و دوراندیشانه بهره‌گیری لازم بعمل آید.

تا دو سال پس از یورش رهبری سازمان خوشبینانه ضعف‌های ایدئولوژیک ـ سیاسی و سازمانی خود را پرده پوشی میکرد و حسن تصادف روزگار را بحساب قدرتی خود می‌نوشت. تاکتیک سرخ نگاهداشتن ـ صورت با سیلی بطور موقت در برابر گسترش بحران که در بطن سازمان در حال رشد و نمو بود سد ایجاد کرد و این امر بنوبه خود به توهم رهبری که همچنان تسهیت به خود و مجموعه سازمان در حال توهم پراکنی بود، دامن زد. اما بتدریج که بحران با تمام ابعاد شخصیت حزب را در معرض انشقاق قرار داده بود در صفوف سازمان شروع به خود نمائی کرد. ضعف رابطه غیر مستقیم رهبری با جنبش توده‌ای عملا جاری در سطح کشور، ناپایداری ایدئولوژیک برخی عناصر رهبری، طرح اختلافات در سطح کادرها پیش از آنکه تلاشهای ضرور برای حلشان در رهبری صورت گرفته باشد، توسل به شیوه‌های مخرب غیر حزبی و بویژه تمسک به تاکتیک فشار از پائین و چهره‌آرائی بمثابه اپوزیسیون در رهبری، شتاب بخشیدن به اختلافات و گرایش به ایجاد صف بندیهای صنوفی و پیش رس، ناشکیبائی در طرح و حل صحیح مسائل عوامل عده‌ای بودند که به رشد و گسترش بحران دامن زدند و غلبه بر آنرا از سوی رهبری سازمان دشوارتر ساختند.

۶

چنانکه گفته شد بحران نخست در صفوف حزب توده ایران پدیدار گردید و رو به گسترش نهاد. حزب توده ایران زمانی که در اسفند سال ۵۷، دوره جدید فعالیت علنی خود را در داخل کشور آغاز کرد ۳۷ سال از تاسیس آن میگذشت. حیات ۲۰ ساله حزب در مهاجرت، ناکامی حزب طی این زمان طولانی برای گسترش سازمانهای خود در داخل کشور و پیوند با جنبش توده‌ای، انواع دستمایه‌ها و گرایشات زیانبار را در آن شکل بخشیدند. اما با اینهمه حزب توده ایران سیمای ایدئولوژیک ـ سیاسی خود را بمثابه حزب طبقه کارگر ایران که حیات آن بر بنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری استوار است از تعرض مصون نگاهداشت. انشعابیون و انفصالیون حزب با رنگهای گوناگون هریک بدرجات مختلف گام در کجراهه گذارند و یا از مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری فاصله گرفته و از آن دور شدند. برجستگی عمده حزب در ۳۷ سالگی در این بود که از یک کادر رهبری آبدیده، دارای سطح عالی تجربه و دانش تئوریک برخوردار بود، اما همین رهبری شناخت مستقیم و زنده‌ای از جامعه تحول یافته ایران نداشت که مآلا او را در ارتکاب انواع اشتباهات و انحرافات کوچک و بزرگ استراتژیک و تاکتیکی بسیار آسیب پذیر می‌ساخت.

حزب در تمام طول مهاجرت از پیوند بسیار نازل خود با طبقه کارگر ایران رنج میبرد. ترکیب طبقاتی حزب نیز در وضعیت نامطلوبی قرار داشت. سطح نازل تکامل حزب طبقه کارگر ایران هم دارای علل عینی و هم دارای علل ذهنی بود. برای جبران عقب ماندگیها، از جمله پلنوم شانزدهم که در اسفند ۵۷ برگزار شد تاکید کرد که حزب مساعی گسترده‌ای را در جهت تحکیم پیوند خود با جنبش کارگری و بهبود ترکیب طبقاتی حزب بسود طبقه کارگر ایران باید بعمل آورد.

حزب طی سالهای ۶۱ ـ ۵۷ صفوف خود را گسترده ساخت و در راه تحکیم نفوذ و موقعیت خود در جنبش کارگری گام گذارد. لیکن قبل از هر چیز صفوف حزب طی اینده وره از جوانان مبارزی انباشته شد که عمدتا در کوران انقلاب بهمین عرصه آمده بودند و آگاهی مارکسیستی ـ لنینیستی و نیز آگاهی و پیوندشان با حزب و تاریخ آن بسیار نازل و سطحی بود. هرچند درصد چشمگیری از کارگران جوان و پیشرو به صفوف حزب پیوستند اما ترکیب اجتماعی حزب بسود طبقه کارگر تغییر جدی نیافت و حزب در روزن بزرگ ترکیب خود متشکل

www.iran-archive.com

از روشنفکران تازه نفس انقلابی با خاستگاه خرده بورژوازی باقی ماند .

یورش ارتجاع به حزب توده ٔ ایران با ویژگیها و پیامد هائی که برشمردیم ضربه معنوی هولناکی به این بخش از کادرها و اعضای حزب که نیروی ضربتی آن بودند و بدنه حزب را می ساختند وارد آورد . این نیروها که بدلیل ماهیت طبقاتی و سطح نازل آگاهی و بویژه پیوند ضعیفشان با حزب و تاریخ آن مستعد یأس و نومیدی ، ناپایداری و نوسان های شدید ایدئولوژیک ـ سیاسی در روزهای دشوار شکست و فراز و فرود های جنبش بودند بر بستر دستبندیهای ریشه دار به راه انفصال از حزب سوق داده شدند و قسما در راستای نفی حزب و اصالت تاریخ آن و گسست از مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری قرار گرفتند .

ناتوانی رهبری جدید در توضیح علمی و مقنع علل اشتباهات و انحرافات حزب ، گرایش به پنهان ساختن انحرافات و نقاط ضعف حزب بر دامنه ٔ اعتراضات ـ که قسما خشم و اعتراض برحق علیه ناکامیها و اشتباهات بود ـ افزود و زمینه مساعدتری برای رویگردانی مرددین از حزب فراهم آورد و بحران را حدت بخشید . انفصال و خروج این نیروها از حزب از عوامل شکل دهنده ٔ بحران کنونی در حزب توده ٔ ایران ـ است .

۷

زمینه های تاریخی ، محیط سازمانی ، اشکال تظاهر ، رشد و گسترش بحران در سازمان ما با حزب توده ایران متفاوت می باشد . این تفاوت ها حائز اهمیت اند و باید توجه ویژه ای بدان مبذول داشت .

سازمان ما ، زمانی که با انقلاب بهمن روبرو شد بحران بزرگی را از سر میگذراند . این بحران چنانکه در اسناد پلنوم مهرماه ۵۸ نیز انعکاس یافته است بحران دستیابی به " حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک " بود . سازمان مرحله ای از گذار پرتنج در تکامل خود را طی میکرد که اساسی ترین خصوصیت آن ترک مواضع روشنفکران انقلابی ، ماجراجوئی و انقلابیگری خرده بورژوائی و ایدئولوژی اساسا التقاطی آنان بسود طبقه کارگر و خلوص ایدئولوژیک آن ، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بود . این روند بهیچ وجه تصادفی نبود و از قانونمندی معینی پیروی میکرد .

پیدایی موقعیت انقلابی در کشور و پی آمد آن یعنی انقلاب و پیروزی فاز نخستین آن راه را برای تعمیق مبارزه طبقاتی گشود . طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون هریک بفراخور امکانات خود برای بکرسی نشاندن اهدافشان فشرده تر شده و به مبارزات گسترده تری رو میاوردند . جریانهای سیاسی موجود در جامعه مانند آبی که سرازیری را میجوید ، هریک بسوی آن نیروهای اجتماعی روان شدند که با مختصات تاریخی ـ طبقاتی و کارپایه ایدئولوژیک ـ سیاسی آنان بیشترین دمسازی و انطباق را داشتند . اکثریت در سازمان ما بسود طبقه کارگر ، ایدئولوژی و سیاست آن و درخشانترین آفریده ٔ آن در مقیاس جهانی ، یعنی سوسیالیسم عملا موجود شروع به تحکیم سمتگیری خود نهاد . تحکیم سمتگیری اکثریت در این راستا بنابر ماهیت خود نمیتوانست جز با نزدیکی و سمتگیری وحدت طلبانه نسبت به حزب توده ایران و پذیرش حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک آن که بمثابه حزب طبقه کارگر بر بنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری جنبش اصیل کمونیستی ایران را نمایندگی میکرد صورت واقعیت بیابد . این سیر تطابق ماهوی یک خود ویژگی است که ما را به درک مشخص شکل و مضمون بحران کنونی در سازمان رهنمون می شود . متأسفانه این حقیقت تاریخی امروز مانند از حقایق دیگر در معرض نفی و انکار قرار گرفته است . انکار این حقیقت تاریخی مانع ذهنی عمده ای در سطح رهبری سازمان ما برای درک اصولی ماهیت بحران و راه برون رفت آن است . در اینجا ملاحظات دیگری هم باید مورد تأکید قرار گیرند .

پروسه صراحت بخشیدن به حدود ایدئولوژیک ـ سیاسی سازمان بر بنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری با عمق لازم طی نشد . آنگونه که تجربه امروز گواهی میدهد تنها بخشی از رهبری و گروهی از کادرها این پروسه را بطور نسبی با عمق لازم طی کردند . بعلاوه تعیین این حدود در سازمان

ما در آنجا که پروسهٔ نهائی خود را طی میکرد شدیداً زیر تأثیر موفقیتهای سیاسی حزب توده ایران قرار داشت . مرز میان "تئوری عام" و "تئوری تطبیقی" در اذهان نیروهای سازمان در چنان پایه‌ای از ابهام و ایهام قرار داشت که زمانی که اشتباهات حزب در انطباق خلاقانه و صحیح مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بر شرایط اقتصادی ـ اجتماعی ، سیاسی و تاریخی میهن ما آشکار گردید ، این بمفهوم کسترده‌ای به معنی ترید در صحت تئوری عام و حداقل نفی جنبه‌های از آن درک و تحلیل شد . سخنرانیهای غرائی که در پلنوم وسیع فروردین ۶۵ ، در ضرورت "خانه تکانی ایدئولوژیک" و "پوست اندازی ایدئولوژیک" از جانب کادرها و برخی اعضای کمیته مرکزی سازمان ایراد گردید ، باز تاب دهندهٔ همین واقعیت بود .

خاصه‌گانه برخی از رفقا وقتی سخن از چنین ملاحظه‌ای بمیان می‌آید آنرا لاپوشانی خطاهای تئوریک حزب قلمداد میکنند . آشکار است که چنین استنتاجی نادرست و غیرواقعی است . خطا در انطباق صحیح مارکسیسم ـ لنینیسم بر شرایط جامعه ما از جمله دارای علل متعدد یعنی ریشه‌های تئوریک است و تا برداشتهای نادقیق از پاره‌ای از زوایای ایدئولوژیک طبقهٔ کارگر میتواند امتداد بیابد . در مورد اشتباهات و انحرافاتی که حزب توده ایران در انقلاب بهمن درغلطید قطعاً برخی خطاهای تئوریک دخالت داشتهاند لیکن این خطاها نافی ماهیت و اصالت مارکسیستی ـ لنینیستی و انترناسیونالیستی حزب توده ایران نیست بلکه مؤید گرایشهای اپورتونیستی در برنامه و سیاست حزب میباشد .

ملاحظهٔ دیگر در تحلیل عمق ماهیت بحران کنونی سازمان ما شناخت صحیح ترکیب و عیار طبقاتی سازمان میباشد . سازمان ما که از دل جنبش چریکی فدائیان خلق سرآورده است ، قبل از هر جنبشی ، از جنبش دمکراتیک دانشجوئی و بعبارت وسیع‌تر از جنبش "چپ" روشنفکران انقلابی جامعه ما ریشه و تبار گرفته است . این جنبش نه بمثابه یک جنبش پرولتاریائی ، بلکه بمثابه یک جنبش رادیکال خرده بورژوائی قابل تحلیل است . "چریکهای فدائی" هرچند به لحاظ ایدئولوژیک خود را مارکسیست ـ لنینیست می خواندند اما نگرش ایدئولوژیک آنها بر محور خرده بورژوائی جهان را نظاره میکرد . آنها به لحاظ اسالیب مبارزه ، اهداف سیاسی و نیروهای اجتماعی که به آنها متکی بودند قبل از آنکه در مقیاس جنبش پرولتاریائی قابل ارزیابی باشند در مقیاس جنبشهای غیر پرولتاریائی ، اما قویاً رادیکال و انقلابی به بررسی در میایند . ریشه تاریخی ترکیب اساسا روشنفکری ـ خرده بورژوائی سازمان ما و ثقل سنگینی که متدولوژی خرده بورژوائی تا هم امروز نیز در سازمان ما بخود اختصاص داده است ، در حقایق پیش گفته جستجو باید شوند .

در سالهای ۶۰ و ۶۱ که فعالیت و نفوذ سازمان در جنبش کارگری در اوج خود قرار داشت ـ من این حرف را به پیروی از متدولوژی لنینی بر اساس مدارک ابژکتیو می‌زنم . کافی است به مدارک موجود در زمینه نقش و سهم سازمان در جنبش کارگری ، قانون کار مترقی طی این سالها مراجعه شود ـ طبق آمار رسمی که ظن مبالغه در آن زیاد است ، تنها ۲۰٪ نیروهای متشکل در سازمان از یاکاه کارگری برخورد ار بودند که باعتراف اخیر شعبه تشکیلات تماما (جز در موارد نادر) در سطح حوزه‌های آزمایشی و اعضاء آزمایشی متمرکز پیدا کرده بودند . نزدیک به ۸۰٪ نیروی سازمان را اساسا روشنفکران با خاستگاه خرده بورژوائی تشکیل می‌دادند . باین ترتیب در یک نگاه کلی و بدون محاسبه موارد استثنائی و نادره قریب باتفاق مسئولین سازمان در سطوح مختلف ، از روشنفکران با خاستگاه خرده بورژوائی تشکیل یافته‌اند . براین واقعیت که تاحدودی جنبهٔ تاریخی و عینی دارد ، هرگاه واقعیت تلخ فوق‌الماده نازل آموزش و تربیت ایدئولوژیک ، سیاسی ـ کادرهایمان ، بر بنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را اضافه کنیم . انوقت منظره نسبتاً جامعی از کیفیت استحکام طبقاتی و پایداری ایدئولوژیک سازمان را میتوان تصویر کرد . این منظره در یک کلام حاکی از سطح نازل استحکام طبقاتی و پایداری ایدئولوژیک ـ سیاسی سازمان ما میباشد که بنوبهٔ خود موجد نوسانهای شدید ایدئولوژیک ـ سیاسی سازمان ما ، بویژه در مقطع حساس کنونی است .

سطح نازل استحکام طبقاتی و پایداری ایدئولوژیک ـ سیاسی سازمان ، سرچشمه ژرفی است که از آن

انواع انحرافات کوچک و بزرگ ، " چپ " و راست " تراوش میکند . اگر خواسته باشیم دقیق تر سخن بگوئیم ترکیب طبقاتی سازمان ، تا آنجا که به بحران کنونی مربوط میشود ، علت پایه ای و شالوده ٔ طبقاتی گسترش بحران در سازمان ماست .

متاءسفانه کمیته مرکزی سازمان ما نیز در مجموع از سطح آگاهی و دانش تئوریک کافی برخوردار نیست و بویژه از سطح آگاهی علمی دوران معاصر بسیار دور است . ضعف رهبری سازمان در عرصه شناخت فرهنگ و هنر ملی ، سنن و آداب مردم و بطور اویژگیهای تاریخی ـ ملی کشور بنحو هولناکی پائین است . در مورد کمیته مرکزی نیز با تلخی تمام باید گفت ، از عدم یگانگی خود با تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران رنج می برد . این یک حقیقت تاریخی است که سازمان ما تبار و تاریخی جدا از تبار و تاریخ حزب توده ایران دارد . این معنای تاریخی ـ طبقاتی ژرفی را حمل میکند . گرایش به توصیف تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران به مثابه یک تاریخ سرشار از " تنك و خیانت " که حیات ۴۵ ساله حزب توده ایران بیش از نیمی از آنرا در برمیگیرد انعکاس این عدم یگانگی با تاریخ کار و پیکار و ناکامیها و کامیابیها ، شکست ها و پیروزیهای طبقه ٔ کارگر و جنبش کمونیستی ایران است . گرایش تبری ، فاصله وجدائی از حزب توده ٔ ایران نیز در تحلیل نهائی از همین سرچشمه سیراب میشود و حامل ستکیری ایدئولوژیک ـ سیاسی بدرجات گوناگون انحرافی است . این گرایش که نخستین میوه های مسموم آن در قوالب گوناگون از جمله در قالب گرایش پیروان کشتگر به جنبش عرضه شده است در سازمان ما البته اشکال ظاهرالصلاح تری دارد اما جدا از هر شکل و شمایلی که بخود گیرد مضمون ایدئولوژیک ـ سیاسی این گرایش ، بدرجات مختلف دوری از مواضع اصیل مارکسیستی ـ لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری است . اکنون گرایش تبری و ایجاد فاصله با حزب توده ایران و احراز یک هویت ایدئولوژیک ـ سیاسی متمایز از حزب در جامعه و جنبش ، در تمام سطوح سازمان در حال گسترش نهائی است . این پدیده شاخص مهمی در تشخیص کیفیت بحران در سازمان ماست و خطر آنرا که در تلاطم بحران کنونی سازمان ما نتواند سیمای خود را بمثابه یک سازمان اصیل مارکسیست ـ لنینیست و انترناسیونالیست تحکیم کند افزایش داده است .

۸

مجموعه ملاحظات نشان میدهد که بحران کنونی ، بحران شکست انقلاب و شکست برنامه و خط مشی استراتژی و تاکتیکی مصوب پلنوم هفدهم حزب توده ایران است . همان برنامه و خط مشی استراتژیک و تاکتیکی که سازمان ما در سالهای ۶۰ و ۶۱ آنرا پذیرفت و راهنمای عمل خود قرار داد .

به این ترتیب نه فقط عوامل عینی بلکه عوامل ذهنی نیز در پیدایش و رشد بحران کنونی دخالت دارند . مطلق کردن هریک از این عوامل (عامل شکست انقلاب و عامل اشتباهات و انحرافات حزب) مانع شناخت اصولی بحران و راه برون رفت آن میگردد . تلاش اصولی برای غلبه بر بحران هم مستلزم شناخت عوامل عینی و جلوگیری از اعمال نفوذ و اثر گرایشات انحرافی است که بر اثر شکست انقلاب و بر زمینه ترکیب طبقاتی نیروهای سازمان ، در صفوف ما رشد و گسترش فزایند ه ای یافته اند و هم در گروی شناخت و ستکیری برای از میان برداشتن علل اشتباهات و انحرافاتی است که جنبش اصیل کارگری و کمونیستی ایران بدان دچار شد و از آن آسیب های مهلک دید .

بیش از هر زمانی ضروری است لنین را در سالهای ۰۹ ـ ۱۹۰۷ بیاموزیم که چگونه بی امان و سازش ناپذیر علیه انحلال طلبی و اتزویسم ، این انحرافات بزرگ سالهای " بحران در حزب " مبارزه میکرد . بیاموزیم شیوه او را در غلبه بر بحران که چگونه نارضایی بحق کادرها و اعضاء نسبت به اشتباهات حزب را بدیده ٔ احترام می نگریست ، از بیان صریح اشتباهات دفاع میکرد ، در عین حال خستگی ناپذیر یاد آوری میکرد و می آموخت : " اما ما نمیگذاریم که نارضائی به حق ما را به سیاست نادرست بکشاند ... " .

(کلیات آثار ـ جلد ۱۷ ، ص ۳۰۲)

تا کنون رهبری ما زمان ما هیچ گونه تحلیل مشخصی از بحران بدست نداده است یا وجود این خرده تحلیلهائی در اینجا و آنجا مطرح است که تحت عنوان "بحران رشد" و "بحران هویت" گاهگاهی از آن سخن بمیان آورده می‌شود.

هر روز که میگذرد بطلان این تز که بحران، بحران رشد است بیشتر اثبات میشود. تحلیل شرایط پیدایش بحران و عوامل شکل دهنده آن، پیامدها و کیفیت انکشاف ایدئولوژیک ـ سیاسی آن، دلایل قانع کننده‌ای در رد تز بحران رشد ارائه می‌دهند.

نمی‌توان پذیرفت که طبقات و گرایشهای اجتماعی مواضع خود را در جامعه ما استحکام بخشیده‌اند، طبقات و گرایشات انقلابی از مواضعی که در جریان انقلاب و سالهای نخست پس از آن بدست آورده بودند به عقب رانده شده‌اند، نیروهای دمکراتیک و انقلابی بنحو بیسابقه‌ای سرکوب شده‌اند، پراکندگی در صفوف نیروهای خلق رو به گسترش نهاده است، به نفوذ و اعتبار جنبش کمونیستی لطمات بزرگ وارد آمده است جنبش توده‌ای در برابر تهاجم ارتجاع به عقب نشینی ناگزیر شده است، رشته‌های پیوند ما با زحمتکشان و جنبش توده‌ای از هم گسیخته شده است و ... آنوقت با چه شتاب این روندها را در صفوف سازمان ما و در مجموعه جنبش به معنای بحران رشد توصیف نمود، این مصداق نواختن شیپور از سر گشادش است.

تز "بحران هویت" هم اندیشه تازه‌ای نیست. ابتکار و ابداع چنین تزی به نیروهای سازمان ما تعلق ندارد. "بحران هویت" مارک تازه‌ای بر یک اندیشه کهنه است که تحت فرمول "جنبش نوین کمونیستی" در دهه ۴۰، در مقابل روشنفکران انقلابی ایران شیوع عام داشت و بر نفی تاریخ، اصالت و هویت و موجودیت جنبش اصیل کارگری و کمونیستی ایران مبتنی بود.

تز "بحران هویت" با همه شکل و شمایل و طول و تفصیل‌های تازه‌ای که پیدا کرده است در محتوا، همچنان بیانگر تمایلات و علایق نیروهائی است که احراز هویت خود را در گروی مدفون ساختن حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، می‌دانند و تاریخ، اصالت، هویت و موجودیت مستقل جنبش کارگری و کمونیستی ایران را مورد انکار قرار میدهند. ویژگی امروزی "بحران هویت" در نفی سطح تکامل جنبش کارگری و کمونیستی ایران علی‌العموم و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، بمثابه گردان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران علی‌الخصوص تبارز می‌یابد. سیر خود ویژه‌ای که سازمان ما در صراحت بخشیدن به حدود ایدئولوژیک ـ سیاسی خود بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری پیمود، به لحاظ ذهنی، مقاومت نیروهای سازمان ما را در برابر این تز آسیب پذیر میسازد. اما زمینه عینی و مادی خطر شیوع چنین اندیشه، به غایت انحلال طلبانه‌ای را باید در ماهیت مرکب طبقاتی سازمان جست.

تز "بحران هویت" به کاملترین شکلی تزلزل و ناپایداری ایدئولوژیک ـ سیاسی روشنفکران خرده بورژوائی را که به مارکسیسم ـ لنینیسم گرویده‌اند بازتاب میدهد. این تز بیانگر عصیان و نومیدی لجام گسیخته و بازتاب دهنده خصلت ویرانگرانه انقلابیگری خرده بورژوائی از یکسو و منزه طلبی آن از سوی دیگر است و در تحلیل نهائی بر ناباوری به طبقه کارگر، ایدئولوژی، راه و آرمان او تکیه دارد.

در شرایط کنونی نومیدی و سرخوردگی ناشی از شکست انقلاب و بی اعتمادی مفرط به رهبری سازمان و حزب در غلبه بر نقاط ضعف و دشواریهائی که با آن دست بگریبانند بر زمینه تاریخی عدم یگانگی نیروهای سازمان با تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران از علل عمده ظهور گرایشات انحلال طلبانه در صفوف ماست.

در حال حاضر عمومی‌ترین شکل بروز بحران در صفوف سازمان ما، اظهار عدم اعتماد گروه بزرگی از اعضاء و کادرها به رهبری سازمان و مصوبات آن است. قابل پیشبینی است که در گام بعدی بحران بشکل انکار قانونیت و مشروعیت رهبری و مصوبات آن گسترش یابد. عمومیت شکلی که بحران در حال حاضر بخود

گرفته است تا انجاست که همه از " بحران عدم اعتماد " در سازمان سخن می‌رانند . اما تا کنون کسی از مضمون ایدئولوژیک ــ سیاسی و نیز سازمانی این " عدم اعتماد " سخن نگفته است!!

"عدم اعتماد " ، اولین و تنها شکل بروز بحران نیست . در داخل کشور ، بویژه در سطح اعضاء و برخی کادرها ما شاهد انفعال های گسترده و روبرتافتن از فعالیت انقلابی و مبارزه مخفی نمودیم . اینان نااستوارترین بخش نیروهای متشکل در سازمان بودند که در همان نخستین هفته ها و ماههای پس از یورش ارتجاع سلاح نبرد را بزمین گذاشتند . اگر لنین در سال ۱۹۰۹ ، در سال پس از شکست انقلاب همچنان تاکید میکرد " مطلب صر آن است که مرحلهٔ کنونی همانطوریکه اشاره کردیم مرحلهٔ خروج عده ای از اعضای حزب بویژه از روشنفکران ولی قسمی هم از کارگران از حزب است " . (آثار منتخب ، ص ۱۷۱ ، جلد سوم) باید توجه کرد که ما نیز همچنان در چنین مرحله ای بسر می‌بریم . سلب اعتماد از رهبری ، انفعال و انصراف از مبارزه ، ترک صفوف سازمان همه اشکال بروز بحرانند که بدرجات گوناگون محتوای عینی بحران را بازتاب می‌دهند .

اما این یک روی سکه است . خشم و اعتراض نسبت به اشتباهات و نقاط ضعف رهبری سازمان و حزب توده ایران هم از خصلت واقعی و عینی برخوردار است . بیان صریح اشتباهات و تحلیل مارکسیستی ــ لنینیستی نقاط ضعف ، اشتباهات و انحرافات از همینجاست که ضرورت عام و تام خود را همچنان حفظ کرده است .

پایبندی به چنین ضرورتی بهیچ وجه بمعنی سکوت در برابر " سمت های سیاسی " نادرست ، انحرافی و شکست آفرین نیست بلکه بمعنی پیش راندن مبارزهٔ پی امان علیه هرگونه انحراف می‌باشد .

اکنون بر کسی پوشیده نیست که گروه بزرگی از اعضاء و کادرهائی که از رهبری سلب اعتماد کرده اند به مواضع انحرافی " راه کارگر " گرویده اند . هم پیوندی و همفکری با منفصلین حزب از مشخصه های بارز بخش بزرگی از کادرهای مهاجر است . گرایشات حاکی از رسوخ چشمگیر " ناسیونال کمونیزم " در صفوف این بخش از نیروهای ماست . ویژگی بارز در همه جا تمایل به جدا ساختن سازمان از حزب و احراز هویت مستقل در برابر حزب توده ایران در سطح جنبش است . این پدیده ها شاخص ایدئولوژیک ــ سیاسی بحران در مهاجرت است هم تجربه پلنوم وسیع فروردین ۶۵ و هم مطالعه گسترش بحران در سازمانهای ما در خارج از کشور مؤید نقش قاطع و تعیین کنندهٔ کمیتهٔ مرکزی در حفظ وحدت و رزمندگی کادرها و کیفیت انکشاف بحران در سطح آنانست تجربه می‌آموزد که تنها عدم اصولیت و استواری ایدئولوژیک ــ سیاسی رهبران نیست که میتواند حزب را در غرقاب بحران به نابودی بکشاند . هرگاه حتی عناصری از رهبری پرنسیپهای رهبری حزبی را ــ که در شرایط بحران رعایت آنها جنبه حیاتی تری می‌یابد ــ زیر پا بگذارند این خطر گسترش می‌یابد که بحران سازمانی شیرازه های حزب را از هم بگسلد و راه برای غلبه بر بحران بمیزان زیادی مسدود گردد .

۱۱

محیط اجتماعی ــ سیاسی که بحران از آن بطور عمده تغذیه میشود کدام است ؟ خاطر نشان کردم که این تحلیل لنین از بحران حزب در سالهای ۰۹ ــ ۱۹۰۷ برای شرایط امروز ما هم صادق است که گفت : " شکست انقلاب در محیط خرده بورژوائی تلاشی و فساد بار آورد و همه اینها در حزب انعکاس یافت " . حال باید بطور مشخص تری در این باره سخن بگوئیم :

انقلاب بهمن ۵۷ ، از نظر کارآکتر تاریخی ــ طبقاتی بطور عمده یک انفجار خرده بورژوائی بود . هژمونی خرده بورژوائی چه در اشکال مبارزه و چه در مطالبات و شعارهای انقلاب و رهبری آن نقش قاطع ایفا میکرد . هر آینه اگر ویژگی عمیقا خرده بورژوائی و خصلت فناتیک مذهبی و واپسگرایانه بیان ایدئولوژیک طلایق و خواستهای این خرده بورژوازی را در نظر گیریم ، میتوان در آنجا که هدف توصیف کارآکتر کلی و عمومی انقلاب به لحاظ تاریخی ــ طبقاتی است کاربرد اصطلاح " انفجار خرده بورژوائی " را مجاز شمرد .

اکنون این خرده بورژوازی که تا مغز استخوان نسبت به خمینی و رژیم آفریدهٔ او دچار توهم بسر میبرد ، در چهرهٔ ننگ و نکبت آن ، یعنی رژیمی که دستهای خود او برسمند آقائی اش نشانده گرفتار آمده است .

او احساس نیرنگ خورده، خیانت شده، پاکباختگی را دارد که با ساده لوحی تنها بخاطر وعده توخالـــی بهشت موعودی که شیادان به او داده بودند همه هست و نیست خود را به آتش کشیده است. اکنون او تجربه خود را بمثابه یک خرده بورژوا از نیروی همه قی میکند. او همه جهان را شیاد و غیر قابل اعتماد می‌بیند وجز تباهی و ویرانی و ایضاً جز تباه کردن و ویران کردن گریزی جستجو نمیکند. در منطق ورشکسته و آتش گرفته او همه چیز ورشکسته و آتش گرفته است. او چنین می‌اندیشد، هیچ چیز دارای اصالت، اعتبار و هویـــت نیست! ورشکستگی فضاحت بار اتوپیسم خرده بورژوائی در تحقق آرمانهای عدالتخواهانه به این بحران هویت ابعاد بیسابقه‌ای بخشیده است. او با نفی و انکار دلیلی کسب هویتی برای خود ش هست. بدبینی مطلق کاراکتر اصلی کنونی اوست.

آخرین گزارشهای داخل را از روحیه روانشناسی مردم کوچه و خیابان بخوانید، عاصی، ناامید، سر شکسته، بدبین و بی اعتماد!

این روانشناسی ــ که جامعه شناسی مارکسیستی ــ لنینیستی آنرا شکل نازل بیان ایدئولوژیک ــ سیاسی علایق و تمایلات طبقاتی تعریف میکند ــ در سازمانهای سیاسی مرتبط با اقشار و طبقات بینابینی جامعه، به درجات گوناگون بازتاب شکل گرفته و بطور مشروط کامل خود را پیدا کرده و میکند. سازمانهای مارکسیســت ــ لنینیست ایران نیز در معرض تشعشعات این روانشناسی و اشکال ساخته و پرداخته شده تر آن هستند و قسما هم در روابط فیمابین صفوف خود ناقل و اشاعه دهنده آنند. اما این سازمانهای سیاسی بساط خود را به درازا و پهنای گوناگون در خارج از کشور گستراند اند، اینست که بحران در وهله نخست او محیـــط مهاجرین سیاسی کشور تغذیه میکند و بدیهی است که ساختار اجتماعی ــ اقتصادی کشور میزبان و ماهیت رژیم سیاسی حاکم بر آن در کیفیت انکشاف ایدئولوژیک ــ سیاسی بحران نمیتواند بدون تاثیر قلمداد شود. مشخص ساختن محیط اجتماعی ــ سیاسی که بحران از آن بطور عمده تغذیه میکند واجد اهمیت عملی است، زیرا ما را در انتخاب روشهای غلبه بر بحران یاری می‌دهد. کافی است در همین رابطه به اهمیت انتقال ثقل فعالیت سازمان به داخل کشور و در میان مبارزات کارگران و زحمتکشان میهنمان اشاره کنم و یادآوری کنم کـــه اقدام شجاعانه در این زمینه بنحو مؤثری از جمله برای غلبه بر بحران به سازمان مساعدت می‌نماید.

۱۲

محل های انکشاف بحران کدامند؟ بحران کنونی نیز مانند هر پدیده واقعی در زمان و مکان گسترش می‌یابد و مقید به الزامات زمان و مکان است. همین تقید والزام به زمان و مکان است که محلهای انکشاف ــ بحران را می‌آفریند.

نقد و بررسی برنامه و سیاست سازمان در سالهای ۶۲ ــ ۵۷ تنها یک ضرورت نبود، علاوه بر این نخستین محمل بحران نیز بود. من در تیر ۶۴ در مقاله کوتاه "بررسی و نقد خط مشی گذشته را چگونه و از کجـــا آغاز کنیم" به این مطلب اشاره کردم و کوشیدم با توضیح مضمون اساسی بحران توجه هیأت سیاسی را به این حقیقت جلب کنم که دعوای اساسی در نقد و بررسی انحرافات و اشتباهات بزرگی که حزب توده ایران و سازمان ما در سالهای ۶۱ و ۶۰ بدان در غلطید، نفی یا ایجاب حدود صریح مشخص ایدئولوژیک ــ سیاسی است که بر بنیاد مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری توسط حزب توده ایران در جنبش ما نمایندگـــی میشود. از اینرو توصیه کردم که مقدم بر شمردن نقاط ضعف و انحراف ضروری است که رهبری سازمان بازنگری مبانی استراتژیک و تاکتیکی کمونیستها در انقلاب ملی و دموکراتیک را در دستور خود قرار داده و بـــه تعقیب آن به نقد و بررسی اشتباهات و انحرافات دست یازد. (مقاله فوق الذکر در دست است و هر رفیقـــی می‌تواند آنرا مطالعه نموده و داوری مستقلی از آن بعمل آورد.)

متاسفانه رهبری سازمان به راه پیشنهادی نرفت و نتیجتاً پلنوم وسیع فرورد ین نه تنها قادر نگردید که

نقد ــ حد تا حد ابتدائی اصولی ــ از سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۲ــ ۵۷ ارائه داده بلکه بسهم خود در تعمیق ایدئولوژیک ــ سیاسی بحران در ابعاد وخامت بارتری دامن زد .

انتقاد " شجاعانه " از خط مشی گذشته با همه " نفی در نفی " هایش ، آنچنان که طراحان بداحان آن میاندیشیدند ، چاره ساز از کار در نیامد!

سازمانهای رقیب از آنجا که " بهرحال " پلنوم وسیع فروردین ۶۵ تائید کرد که " بزرگترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک سازمان ما طی سالهای ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ درک تعمیق یافته تر از انترناسیونالیزم پرولتری و تجلی ان یعنی همبستگی عمیق احزاب کمونیست و کارگری جهان و تعمیق و تحکیم آن در سازمان بوده است " و نیز مهر تائید کوبید که " در این دوره مبارزه در راه وحدت با حزب توده ایران پذیرفته شد و این دستاورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران بود " . پلنوم فروردین را یکجا مردود دانستند و آنرا "شگرد" برای خاموش کردن " مبارزه گرایش بالنده درون سازمان " خواندند و در شکل و شمایل های مختلف یکصدا اعلام کردند :

" مصوبات پلنوم سرمنشاء همه انحرافات یاد شده در بالا را می‌ستاید و از مبانی نظری و عملی آن به عنوان " بزرگترین و ارجمندترین دستاوردهای ایدئولوژیک سازمان و " دستاورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران یاد می‌کند " .

در درون سازمان ، اسناد نقد و بررسی خط مشی گذشته با واکنش شورانگیز مورد انتظار مواجه نشد . در عوض قطعنامه " مبارزه در راه وحدت جنبش کارگری و کمونیستی ایران " بر " بحران عدم اعتماد " دامن زد . آیا هوش فوق العاده ای میخواهد که یک عضو هیأت سیاسی کمیته مرکزی جز این را بفهمد که واکنشی این چنین نسبت به مهمترین اسناد مصوب پلنوم وسیع فروردین ۶۵ ، در مضمون و محتوای خود ، چیزی جز همان موضع اعلام شده سازمانهای رقیب ، منتها در حال و هوای سازمان ما نیست ؟ قطعا چنین است .

در صفحات پیشین تاکید کردیم که تحکیم سمتگیری اکثریت در راستای مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری بنابر ماهیت خود نمی‌توانست جز با نزدیکی و سمتگیری وحدت طلبانه نسبت به حزب توده ایران و تطابق ماهوی با آن که بمثابه حزب طبقه کارگر ایران جنبش اصیل کمونیستی و انترناسیونالیزم پرولتری را نمایندگی میکرد صورت واقعیت بیابد و خاطونشان ساختم که انکار این حقیقت تاریخی راه را بر درک اصولی بحران و راه برون رفت آن می‌بندد . در اینجا میخواهم از حقیقت تاریخی دیگری سخن بگویم که بدون درک آن نمیتوان به ماهیت بحران کنونی جنبش و مآلا سازمان راه یافت و از موضع مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری راه برون رفت آنرا باز نمود .

کسانی که تز " بحران هویت " را ابداع کرده اند ادعا میکنند که " حزب توده ایران نماد کمونیزم در ایران است " . حقیقت تاریخی این است که حزب توده ایران مقدم بر هر چیز نماینده جنبش کمونیستی ایران است . این است اساس مسئله .

باین ترتیب مدلل میشود که کانالیزه شدن بحران روی قطعنامه مبارزه در راه وحدت جنبش کارگری و کمونیستی ایران شکل تازه‌ای از طرح همان نزاع گذشته است . اکنون نیز باید تاکید کرد که دعوای اصلی بر سر شکل و آهنگ پیمودن راه وحدت همه جانبه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران نیست . دعوای اصلی همچنان بر سر نفی یا ایجاب حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک ــ سیاسی است که بر بنیاد مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری حزب توده ایران آنرا نمایندگی میکند .

آیا میتوان ارزیابی داد که بحران در دستگاه رهبری روی طرح استراتژی و تاکتیک سازمان در انقلاب ملی ــ دموکراتیک مردم ایران کانونی نشود ؟ پاسخ هم آری است ، هم نه!

پاسخ آری است زیرا علیرغم نارسائیهای جدی در دستگاه رهبری و مشخصا هیأت سیاسی ، رهبری ــ سازمان در مجموع خود داری حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک ــ سیاسی بر بنیاد های مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری می‌باشد .

اما پاسخ ، منفی هم میتواند باشد ، زیرا این " حدود " در ذهن برخی از رفقای رهبری به میزان

وسیعی فرو ریخته است. بعلاوه بحران با شکافهای تازه‌تری که پدید آورده و می‌آورد بر ابعاد آسیب پذیری آن در دستگاه رهبری هر دم می‌افزاید.

هم اکنون در رهبری ما "طرح" مصوب پلنوم وسیع زیر علامت سوءال است. تقل "اکثریت"، هرهفته که میگذرد وزن کمتری احساس میکند، تا آنجا که دیگر نجوای فراخوانهای "فوق‌العاده" برای تأمین "اکثریت نیرومند" نیز به سخن بلند مبدل شده است. در نزد برخی از رفقای رهبری تنها راه بازگرداندن اعتماد به کادرهائی که از رهبری کنونی سلب اعتماد کرده‌اند برسمیت شناختن آنان بعنوان "اکثریت واقعی سازمان هست! "اکثریت واقعی"، "رهبران واقعی" خود را می‌طلبد.

در چنین وضعیتی هر خرده اختلاف ناچیزی میتواند یک عامل واقعی انشقاق از کار درآید. بحران، رهبری را، در یک دور تسلسل پایان ناپذیر مباحثات، بطور مداوم در خود میکشد، بدون آنکه کسی را یارای "تروز نهادن" باشد.

اما ما کمونیستها به خوش‌بینی تاریخ مسلح ایم. در مقیاس سازمان ما، خوشبینی برای غلبه بر بحران دارای عناصر واقعی جدی است. ما باید به پیش برویم، ما باید ضعف‌ها را از میان برداریم، ما باید تا کامیها و شکستها را جبران کنیم، ما باید پیروز بشویم. بدون ایمان و اعتقاد به پیروزی ما قادر نخواهیم بود که پیروزی را به چنگ آوریم. باید حلقهٔ اصلی را یافت و با تمام قوا برای تسخیر آن یورش آورد. این حلقه اصلی کدام است؟

منطقا باید "طرح" استراتژی و تاکتیک سازمان در انقلاب و یا بزبان جامع‌تر "طرح برنامه سازمان" آن حلقه اصلی باشد که برای مهار بحران و پیشروی در راستای غلبه بر آن، رهبری باید بدست گیرد. در اینجا بیشترین امکانات، تجارب و نقاط قوت سازمان نیز متمرکز است. نباید فراموش کرد که در تحلیل نهائی "طرح برنامه سازمان" است که حدود صریحا مشخص‌اید ئولوژیک ـ سیاسی سازمان را متجلی میسازد و چنان چه بخواهیم، میتواند آنرا بر بنیاد مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری در راه سازمان تحکیم بخشد توفیق در این راستا راه ستیزه جوئی با حزب‌توده ایران را فرو می‌بندد و مبارزه در راه وحدت همه جانبه سازمان و حزب را به یک روند واقعی فرا می‌رویاند.

این همه مبین اهمیت قاطع کاربست اسالیب اصولی در طرح و حل مسایل در سطح رهبری است.

www.iran-archive.com

۱۳

برخی تمایل دارند که جنبش جهانی کارگری و کمونیستی را دستخوش بحران عمومی توصیف کرده و بحران کنونی جنبش ما را جزئی از این بحران عمومی معرفی کنند. اغراض ایدئولوژیک ـ سیاسی معینی نیز در پی‌جوئی بحران باصطلاح عمومی بظهور رسیده است که شاخص‌ترین آن تعمیم اشتباهات حزب‌توده ایران در انقلاب بهمن ۵۷ ایران به انحراف تئوریک عام بشمول برخی مبانی استراتژی و تاکتیک احزاب کارگری و کمونیستی در انقلابات ملی ـ دموکراتیک در سطح منطقه و جهان است.

البته هیچ مرجع با اعتبار منطقی و بین‌المللی ارزیابی مبنی بر وجود بحران عمومی در جنبش کارگری و کمونیستی ارائه نداده است. اطلاعات سازمان ما نیز در این زمینه بسیار اندک است. با وجود این ذکر برخی ملاحظات در این باره بیفایده نخواهد بود.

در سالهای اخیر تلاشهای وسیعی که برای برگزاری گردهمائی احزاب کارگری و کمونیستی جهان صورت گرفته و میگیرد تا کنون نتوانسته است به نتیجهٔ چشمگیری بیانجامد. جنبش کارگری و کمونیستی نه در سطح جهانی و یا منطقه‌ای، بلکه در سطح برخی کشورها دستخوش پراکندگی و انشقاق‌هائی می‌باشد.

اطلاعاتی که از جنبش کمونیستی در منطقه خاورمیانه عربی بدست ما رسیده، حاکی از آنست که جنبش کمونیستی سوریه دستخوش انشعاب شده است. در حزب کمونیست عراق اختلافاتی بظهور رسیده و احتمال دارد گسترش یابد. در عوض در همین منطقه کمونیستهای اردن و مصر و فلسطین در حال تحکیم صفوف خود

هستند • حزب کمونیست ترکیه نیز مرحله‌ٔ تحکیم موقعیت خود را از سر میگذراند • گفتنی است که احزاب حاکم در یمن و افغانستان نیز با کشاکشهای حاد درونی دست بگریبانند •

نیمه دوم دهه هشتاد در مجموع شاهد تحکیم اکثر انقلاب هائی است که در نیمه دوم دهه هفتاد وقوع یافتند • حاکمیت انقلابی در افغانستان ، اتیوپی ، آنگولا ، نیکاراگوئه در حال تحکیم است • در عوض انقلاب ایران با شکست روبروشده و آخرین دستاوردهای انقلاب در پرتقال در حال زوال میباشد • آیا اینها نشانه‌ٔ بحران است ؟ قطعا ارائه چنین ارزیابی عجولانه و شتابزده خواهد بود •

اما یك چیز را بطور قطع میتوان مورد تاءکید قرار داد • اوضاع جهان در دهه‌ٔ ۸۰ سیمای پرتضاد و بغرنج تری یافته است • در نیمه دوم دهه ۸۰ ما شاهد بغرنجی و تنوع فزاینده روندهای انقلابی میباشیم برپایه گزارش رفیق گرباچف به کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، جهان هیچگاه تا این اندازه پر از تضاد و تنوع و پیچیدگی درکشاکش‌ها نبوده است •

بدیهی است در دوران تا بدین پایه آبستن تحول و انفجار باید با اسالیب نوینی به درك و حل مسایل نشست • اسالیبی که دیروز صحیح و قادر به پاسخگوئی ضرورت‌ها و حل مسائل ناشی از آن بودند میتوانند امروز کهنه و بازدارنده تحولات تلقی شوند •

از نگاه دیگری نیز میتوان به مسئله نزدیك شد • در گزارش سیاسی گرباچف به بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در توضیح اهداف استراتژی تسریع رشد اجتماعی ـ اقتصادی جامعه شوروی خطر نشان میشود که آهنگ رشد نیروهای مولده و ارتقاء سطح کیفی و کمی تولید در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده برابر با دستاوردهای سازندگی سوسیالیستی در ۶۰ تا ۷۰ سال گذشته خواهد بود • از این حکم کدام استنتاج را باید بعمل آورد • قطعا خلاف نخواهد بود که بگوئیم این حکم برهان قاطعی بر سرعت تراکم روندهای انقلابی و دستاوردهای دانش‌بشری در آخرین دهه قرن بیستم است •

بدیهی است در دورانی تا بدین پایه از نقطه نظر تراکم روندهای انقلابی و دانش‌بشری پرشتاب ، تراکم تجربه انقلابی این چشم انداز را میگشاید که جنبش کارگری و کمونیستی مراحل نوینی را در تکامل دانش تئوریك از سر بگذراند • این پدیده فقط به آینده دور دهه آخر قرن بیستم تعلق ندارد • دهه ۷۰ و نیمه ـ نخست دهه ۸۰ نیز از نقطه نظر تنوع و بغرنجی روندهای انقلابی و تراکم تجربه انقلابی با دهه‌های پیشین قابل مقایسه نیست • بسیار محتمل است که برخی ارزیابیها که در بارهٔ انکشاف روندهای انقلابی در جهان معاصر در آغاز دهه ۷۰۱ موجود بود و در زمان خود نقش انقلابی و پیش‌برنده‌ای ایفا نمودند اکنون نارسا و چه بسا از جنبه‌هائی نادقیق تحلیل شوند و بالاتر از آن ، با تحولات جهان امروز غیر قابل انطباق محسوب گردند • چنین روندی را که بر حقانیت دیالکتیك تاریخ گواهی میدهد بهیچوجه نمیتوان بحران یا بطلان تئوریك نام نهاد •

زاویه دیگری نیز مطرح است • در مختصاتی که در بالا برشمردیم جدال میان کهنه و نو با حدت و وضوح بیسابقه‌ای تبارز می‌یابد • جنبش کارگری و کمونیستی نیز از چنین جدالی مصون نیست • در احزاب کارگری و کمونیستی کشورها ، به نسبت بغرنجی و تکامل و حدت کشاکشهائی که در جامعه خود با آن دست به گریبانند این جدال میتواند بدرجات گوناگون بظهور برسد و به تناسب سطح تکامل ، تجزیه و ترمیت تئوریك ـ سیاسی احزاب پیشاهنگ ، آنان قادر به حرکت به پیش شوند و یا روندهای منفی نیرو بگیرند تا آنجا که شاهد بروز انشقاق و انشعاب در صفوف آنان باشیم •

نگرش به بحران کنونی سازمان ما و حزب توده ایران از این زاویه نیز بسیار هشداردهنده خواهد بود •

۱۴

بدون تردید رهبری یك سازمان و کادرها و اعضای آنرا حایل غیر قابل نفوذی از یکدیگر جدا نمیسازد یك سازمان واقعی از لایه‌ها و واحدهائی که بطور ارگانیك با یکدیگر مربوط شده‌اند تشکیل یافته است • با

وجود این ، سازمانهای پیشاهنگ طبقه کارگر با هر درجه از تکامل که در نظر گرفته شوند دارای سلسله مراتب و حدود صریحا مشخص ساختاری در درون خود اند . از زیانبارترین گرایشاتی که در دو سه سال اخیر در سطح رهبری سازمان گسترش یافته است تمایل به از میان برداشتن مرزهائی است که سلسله مراتب سازمانی را شکل می‌بخشند . این تمایل نه فقط ساختاری ، بلکه مقدم بر آن به لحاظ صلاحیت ها و حدود وظایف و مسئولیتها ، به هم ارز کردن سطوح مختلف سازمانی و از میان برداشتن تمایز میان رهبری کنندگان و رهبری شوندگان اظهار علاقه می‌نماید . این پدیده که از عوارض رایج مهاجرت ، بویژه محصول درهم آمیختگی وا آمیزش تنگاتنگ رهبری و کادرها و اعضای مهاجر است منشاء تاثیرات منفی گردیده است که بویژه در ارتباط با موضوع مورد بحث ما شایان توجه ویژه است .

بر کسی پوشیده نیست که در سازمان ما وضعیت بگونه‌ای تحول یافته است که میزان نفوذ و تاثیر واحد ها و کادرهای سازمان بیرون دستگاه رهبری با عامل جغرافیائی مشروط شده است ! در حالیکه هیچ سیستم منظمی ــ برای مطلع ساختن اعضای هر از نظرات و گزارشات کادرها و مسئولین داخلی وجود ندارد ، بخشی از رهبری بیش از پیش با گرایشات انحرافی کادرهای مهاجری که از رهبری سلب اعتماد کرده اند همنوائی پیدا کرده و خود را به انان متکی میسازد . این بخش از رهبری میکوشد بر آتش اعتراض کادرها نسبت به اشتباهات ناروا سائیها و کمبودها ، با تمکین و تسلیم خود و جبهه سائی در برابر تمایلات قهرا ناصواب و غیر اصولی آب بیاشد ! در حالیکه همانگونه که تجربه نشان میدهد هم کادرها و هم رهبری را به راه فساد و تلاشی میکشاند !

چرا من از این ملاحظات سخن بمیان آورده ام ؟ برای اینکه یادآور شوم که متد لنینی در برخورد با گرایشات کادرها و واحدهای مختلف حزب بر نگرش طبقاتی تاکید دارد . لنین همواره و بویژه در مقاطع بحرانی گرایشاتی را که در درون حزب گسترش میبافت در تطبیق ساختار طبقاتی کادرها و واحدهای سازمانی و نیز در تطبیق با درجه آگاهی و رزمندگی آنان تحلیل می‌نمود و کمیته مرکزی را به تحکیم پیوندهای خود با بخش کارگری و پیشرفته حزب فرامیخواند و از تسلیم و تمکین به تمایلات و گرایشهای بخشهای روشنفکری و عقب مانده برحذر می‌داشت . کاربست اصولی و خلاقانه ــ نه دگماتیستی و الگوبردارانه ــ روش لنینی در وضعیت کنونی برای شناخت بحران و اتخاذ روشهای اصولی غلبه بر ان دارای اهمیت کلیدی است .

راه اصولی بیرون رفت بحران

برای غلبه بر بحران باید در راستاهای ایدئولوژیک ، سیاسی و تشکیلاتی ، تلاشهای هدفمندی را سازمان داد . مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات راست و " چپ " ، مبارزه قاطع علیه بی انضباطی ، لیبرالیسم تشکیلاتی ، محفل گرائی و فراکسیون بازی و اشکال نوظهور در سازمان شکنی ، تلاش مجدانه برای گسترش دمکراسی حزبی ، از اهمیت قاطع برخوردارند .

انتقال ثقل فعالیت سازمان بداخل کشور و به میان کارگران و زحمتکشان با شجاعت تمام باید عملی شود . هر اندازه که سازمان در این راستا با کامیابی قرین باشد ، این به معنی فراهم اوردن امکانات واقعی تر برای غلبه پیروزمندانه بر بحران است .

جنبش کارگری و کمونیستی ایران در مقایسه با دهه‌های ۳۰ و ۴۰ ، هم در مقیاس کشوری و هم در مقیاس جهانی از امکانات مساعد فراوانی برای غلبه بر بحران برخوردار است . تنها باید آنها را شناخت و استعداد آنرا داشت که بکارشان گرفت .

راه اصولی برون رفت بترتیب زیر قابل ترسیم است :

الف ــ جنبش کارگری و کمونیستی ایران ، علیرغم ضایعاتی که بر آن وارد آمده است در سطح ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی بمراتب ارتقاء یافته‌تری از سالهای دهه ۳۰ و ۴۰ قرار دارد . با تحولاتی که سازمان ما پس از سالهای انقلاب پشت سر گذاشت با قاطعیت میتوان گفت که مارکسیست ــ لنینیست های ــ انترناسیونالیست دیگر نه فقط در حزب توده ایران بلکه در سازمان ما نیز متشکلند . اصطلاح گرد انتهای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران یک شعار تبلیغاتی نیست . یک واقعیت تاریخی است . نخستین شروط غلبه بر بحران در راستای تحکیم جنبش کارگری و کمونیستی ایران باور به این واقعیت تاریخی است . این بمعنی آن است که سازمان ما و حزب توده ایران در قبال بحران کنونی مسئولیت مشترک دارند و تنها مساعی مشترک آنها قادر است که راه غلبه بر بحران را هموار سازد .

کوشش در جهت دستیابی به شناخت واحد اصولی از بحران و راه برون رفت آن نخستین گام واقعی در راه غلبه بر بحران محسوب میگردد .

بدیهی است که تاءکید بر مسئولیت مشترک و مساعی مشترک نباید بمعنی نفی تلاشهای مستقل سازمان در شناخت بحران و برون رفت از آن تلقی شود .

ب ــ همانگونه که خطوط نشان کردیم در پیدایش و رشد بحران کنونی دو رشته عوامل دخالت دارند ، عوامل عینی و عوامل ذهنی . راه برون رفت از بحران نیز باید با محاسبه این عوامل دوگانه اتخاذ شوند .

بهمان نسبت که ضرورت تام دارد که عوامل عینی دخیل در بحران و گسترش آن شناخته و با نفوذ و تاءثیر آنان مقابله جدی بعمل آید ، ضرورت دارد که علل استراتژیکی و تاکتیکی ، سیاسی و تئوریک اشتباهات و انحرافات ما شناخته اعلام شوند و در جهت از میان برداشتن آنان سمتگیری واقعی بعمل آید .

تصمیمات زیر برای تحقق ملاحظات فوق ضروری است .

۱ ــ تاءثیرات مخرب و منفی عوامل ناشی از محیط را که مهاجرت باید به حداقل ممکن کاهش یابد ، و مکانیسمهائی برای کنترل و جلوگیری از اعمال نفوذ آنان تدارک و بکار گرفته شوند .

۲ ــ عیار تاءثیر تشکیلات سازمان در خارج کشور بروی ارگانهای رهبری ، اعم از هیاءت دبیران ، هیات سیاسی ، پلنومهای عادی و وسیع ، کنفرانسها و کنگره باید در حد معقول و نرمال پائین آورده شود . وزن مخصوص تاءثیر کادرها و تشکیلات داخل در حیات سازمان باید مداوما افزایش بیابد .

۳ ــ تجدید سازمان تشکیلات داخل کشور باید شجاعانه و جسورانه با تمام قوا به پیش رانده شود .

۴ ــ کمیته های رهبری در داخل باید سازمان بیابد و با بهره‌گیری از تجارب ملی و بین‌المللی موجود پیوند کمیته مرکزی با داخل کشور و مبارزات توده ها تحکیم یافته و روحیه مبارزه‌جویانه آن بطور مداوم ارتقاء داده شود .

۵ ــ کمیته های ارتباطی باید با تمام امکانات تقویت شوند و رابطه آنها با رهبری از هر جهت تحکیم بیابد .

۶ ــ گزارش‌گیری و گزارش‌دهی در تمام سطوح سازمان و بویژه در رابطه متقابل میان تشکیلات داخل و کمیته مرکزی سیستماتیزه شده و تحت نظم و کنترل درآید . با لیبرالیسم تشکیلاتی ، انفراد منشی روشنفکرانه و محفل گرائی که سراپای سازمان را در نوردیده است باید قویا مبارزه صورت گیرد و انضباط به سازمان بازگردانده شود .

۷ ــ فعالیت سیاسی سازمان در خارج و بویژه در داخل کشور با تمام قوا و امکانات گسترش بیابد .

۸ ــ سیاست طبقاتی روشنی در عضوگیریها و جذب و دفع سازمان طراحی شده و بطور واقعی در جهت بهبود ترکیب طبقاتی سازمان بسود کارگران و زحمتکشان و عناصری که از خود پایداری ایدئولوژیک ــ سیاسی بر بنیاد مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بظهور میرسانند سمتگیری قاطع بعمل آید .

۹ ــ پروسه تدوین برنامه و اساسنامه با سرعت لازم و قویا تندتری به پیش رانده شود . و مباحث مشترک با رهبری حزب توده ایران در اشکال و ساختارهای مقتضی و ممکن در این زمینه‌ها سازمان بیابد .

۱۰ــ از امکانات آموزشی در تمام سطوح و از جمله در سطح رهبری سازمان استفاده وسیع بعمل آید .

۱۱ــ امکانات انتشاراتی و ترویجی سازمان با هدف تحکیم حدود صریحاً مشخص ایدئولوژیک ــ سیاسی سازمان، اشاعه مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری حتی‌المقدور گسترش‌یابد و کنترول و پیگیری لازم در اینکه آثار منتشره از سوی سازمان در اختیار اعضاء و کادرها قرار میگیرد و توسط آنها با جدیت مطالعه میشود صورت بگیرد .

۱۲ــ شعبه ترویج و دستگاه رهبری سازمان نظر به نفوذ مسلکی گروههائی نظیر " راه کارگر " در سطح اعضاء و کادرهای ما در جهت مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات ایدئولوژیک ــ سیاسی گروههای " چپ " باید اهتمام وسیع مبذول بدارند .

۱۳ــ مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات شناخته شده راست و انحرافات راستی که در سطح جنبش در حال حاضر بظهور رسیده و یا خواهد رسید در اشکالی که پروسه وحدت همه جانبه حزب و سازمان را پیش‌رانده و به وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد پیشاهنگ طبقه کارگر مساعدت نماید باید بطور واقعی بمنصه ظهور برسد .

۱۴ــ اتخاذ سیاست درست نسبت به کادرها دارای اهمیت اصولی است . کادرها باید بازشناسی و مورد ارزش‌گذاری تازه قرار گیرند . شرکت کادرها در حیات سازمان ما باید بدور از تنگ نظری و هراس و به طور واقعی تأمین شده و مداوماً گسترش‌یابد .

۱۵ــ نظر به حدت بحران در سازمان و برخی ویژگیهای رشد و تکامل سازمان ما و نظر به اهمیت تدارک درست نخستین کنگره سازمان و بویژه اهمیت تقویت روند شرکت اعضاء و کادرها در حیات سازمان و از جمله در تنظیم اسنادی که بتصویب کنگره خواهد رسید ، ضروری است مباحثهٔ گسترده پر پایه طرح استراتژی و تاکتیک مصوب پلنوم فرورد‌ین و طرح هائیکه بتصویب هیأت سیاسی ، کمیسیونهای برنامه و اساسنامه رسیده‌اند در سطوح مختلف سازمان در اشکال متناسب و مقتضی زیرین سازمان بیابند ؛

الف : سازماندهی کنفرانسهای پیش‌کنگره در سطوح مختلف تشکیلات خارج از کشور .

ب : انتشار بولتن کنگره

این بولتن تحت مسئولیت هیأت سیاسی با مطالبی بشرح زیر انتشار می‌یابد

۱ــ گزارش کنفرانسهای پیش‌کنگره مشتمل بر گزارش مباحثه ، پیشنهادات و جمع بستهای کنفرانس ها . این گزارشات توسط کمیسیون منتخب خود کنفرانسها تنظیم و برای هیأت سیاسی ــ فرستاده میشوند تا بترتیب مقتضی در بولتن درج گردند . چنانچه در شرایط کنونی امکان تأمین چنین سطحی از دمکراتیسم وجود ندارد ، سختگیری در راستای فوق باید مورد تأکید قرار گیرد و به ترتیب مقتضی نظرات در بولتن درج گردد .

۲ــ گزارش کمیسیونهای برنامه و اساسنامه و کمیسیونهای منتخب هیأت سیاسی .

۳ــ مقالات کمیسیونهای برنامه و اساسنامه و کمیسیون های منتخب هیأت سیاسی در تشریح و دفاع از طرح های مصوب .

۴ــ پیشنهادات ونظرات کادرها و اعضای گروههای مرکزی و مستقل در تدقیق طرح ها با امضای گروه مربوطه .

۵ــ نقد و نظر روی پیشنهاداتی که در تدقیق طرح ها ارائه شده‌اند .

www.iran-archive.com

۶ــ مقالات شعبه ترویج در دفاع از طرح های مصوب .
۷ ــ مقالات کمیسیونهای مربوطه در رد دفاع یا رد پیشنهادات .

تذکر: چنانچه دیده میشود طرح پیشنهادی فوق با رعایت اصول سانترالیزم ــ دموکراتیک و موازین لنینـــی زندگی حزبی تهیه شده و بر ملاحظات زیرین استوار است :

الف: اصل آزادی مطلق انتقاد مردود است .

ب : اصل جلوگیری اکید از کاراکتریزه شدن نظرات و پیشنهادات رعایت شده و گرایش کاراکتریزه کردن نظرات و پیشنهادات بمثابه گرایشی که ناقض کار جمعی و در خدمت تقویت انفراد منشی روشنفکرانه است مردود شناخته شده است .

ج : از حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک ــ سیاسی سازمان پاسداری بعمل آمده و طرح بـــا هدف تحکیم این حدود تنظیم شده است .

د : اصل تحکیم وحدت رهبری و مجموعه سازمان بر پایه پیشبرد پروسه اقناع اکیدا رعایت شده و طرح پیشنهادی بر این اساس تنظیم شده که هیچ طرح و بحثی قبل از اینکه ستگیری حداقل کلی رهبـــری پیرامون آن مشخص نشده است به مباحثه در سطح کادرها و اعضاء گذارده نمیشود .

مبارزه در راه غلبه بر بحران را باید بر شالوده های مطمئن بنا نهاد . این شالوده های مطمئن عبارتند از:

۱ــ مبارزه در کردار و نه فقط در گفتار در راه حفظ و تحکیم وحدت کمیته مرکزی سازمان .

۲ــ مبارزه استوار در راه وحدت همه جانبه سازمان ما و حزب توده ایران .

اولی قطعا فقط بر بنیاد مارکسیسم ــ لنینیسم و انترناسیونال پرولتری میتواند تامین گردد و دومی قطعا در اشکال جدید و با اسالیبو روشهای تازه که بر تغییر شرایط و مؤخذیتها و نیز آموخته‌ها از گذر زمان ــ استوار اند باید پیموده گردد .

چنین اند شالوده های واقعی مبارزه ظفرنمون برای غلبه بر بحران کنونی سازمان و جنبش ما .

* * *

رحیـــم

۷/ دی ماه ۶۵

www.iran-archive.com

بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم ! ۲

سخنی پیرامون مقاله "بنیانهای برنامه ما ـ ۲" مندرج در بولتن کنگره شماره ۵
نوسازی و تحلیل مشخص از شرایط مشخص

جهان در مرحله‌ای چرخشی از رشد و تکامل خود قرار دارد. تحلیل و تبیین علمی وضعیت کنونی جهان و روشن کردن راهها و طرق پیشرفت اجتماعی مرکزی ترین مساله نیروی اندیشگی جهان و پیسیج جامعه بشری در جهت مبارزه بخاطر بقا" و آینده‌ای صلح آمیز و سعادتمند و هدایت صحیح این مبارزه، مرکزی ترین وظیفه پیشروان بشریت است.

جنبش کمونیستی در جهت انطباق با ویژگی‌های مرحله کنونی رشد و تکامل جهان و در جهت پاسخگوئی شایسته به رسالت خطیری که بر دوشش قرار گرفته است، می‌رود تا سلاح دیالکتیک انقلابی، تئوری و پراتیک خود را نوسازی کند و هر آنچه را که کهنه و بازدارنده است از دامن خود بزداید.

تلاش در جهت دیدن و جستجو و تاش در جهت دستیابی به درکی مشخص از واقعیتهای جدید راه این نوسازی را می‌گشاید و در این راه مبارزه با ایستائی، جزم گرائی و صلبیت اندیشه و در یک کلام مبارزه با آنچه که از مفهوم وسیع دگماتیسم مستفاد میشود امری است اجتناب ناپذیر و ضروری.

اما مبارزه با دگماتیسم امری قائم به ذات و در خود کامل نیست. این مبارزه تنها در جریان تلاشهای شناخت واقعیت های جدید و درک مشخص از عناصر و روندهای نوین در حال انکشاف معنی پیدا می‌کند و ضرور میشود.

مبارزه با دگماتیسم نه امری کلی که مشخص است و تنها و تنها در نبرد میان اندیشه های نو و کهنه در عرصه‌های معین می‌تواند جاری شود. دگماتیسم را نمی‌توان یکباره از جان انداخت نمی‌توان به "قلبش" شلیک کرد و برای همیشه به گورش سپارد. نبرد با دگماتیسم نبردی است مستمر و نیز سنگر به سنگر.

شادابی و طراوت اندیشه نه از خود اندیشه بلکه از واقعیت زنده است. اندیشه زمانی صلب می‌شود که از واقعیت متحول می‌گسلد و زمانی خلاق خواهد بود که پیوند مستمر و پویای خود را با واقعیت های مشخص حفظ کند و گسترش دهد. بیهوده نیست که احیاء و جان بخشیدن به اصل بنیادین مارکسیسم ـ لنینیسم، یعنی تحلیل مشخص از شرایط مشخص مقدم ترین وظیفه در پیشبرد نوسازی و نواندیشی و پای بندی به این اصل شرط مقدم احتراز از دگماتیسم خوانده می‌شود.

ببینیم در اندیشه "بنیانهای برنامه ما ۲" که خود را مدافع نوسازی و تفکر نوین معرفی می‌کند و خود را سراپا مشغول نبردی دلاورانه با "دگماتیسم" و دگماتیستها" نشان می‌دهد، اصل تحلیل مشخص از شرایط مشخص چه نقش و مقامی دارد و آیا اصلا جا و مقامی دارد یا خیر.

برای پاسخگوئی به این سوالات باید نه عبارات کلی مقاله، بلکه مطالبی را مورد بررسی قرار داد که لااقل گامی به مسایل مشخص نزدیک می‌شوند.

در صفحه ۱۲ و ۱۳ مقاله چنین می‌خوانیم :

> " این کدام درک از جهان و کدام تئوری ها و کدام آموزشها بودند که برنامه ما را تا درجه برنامه شکوفا سازی جمهوری اسلامی تنزل دادند ؟ اگر مغز ما یاری نمی‌داد، چرا قلب ما گواهی نداد ؟ چرا تئوری های ما به ما اخطار نکردند ؟ چرا این تئوری ها چنین مشی را توجیه می‌کردند و توضیح می‌دادند ؟ " ص ۱۲ و ۱۳ "

بخوبی روشن است نه امر حیاتی تحلیل مشخص از شرایط مشخص و ضرورت کار بست خلاق تئوریها و آموزش‌های عام در منطق سئوالات فوق غایب است. مگر غیر از این است که بهترین و دقیق ترین و علمی ترین تئوریها هم بدون کاربستی خلاق که مبتنی بر تحلیل مشخص باشد به هیچوجه کار ساز

نیستند • مگر غیر از این است که هیچ تئوری نوین جانشینی هم نمی‌تواند کمونیستها را از اشتباهات بزرگ و کوچک در زمینه پاسخگوئی به مسائل جنبش خود مصون دارد • و بالاخره مگر در همان زمان تدوین و اعتبار مشی گذشته سازمان ما در قبال جمهوری اسلامی، نبودند احزابی که با سلاح همان تئوری ها و همان درک از جهان به چگونگی حرکت و برخورد ما انتقاد داشتند و آنرا آسیب پذیر ارزیابی کردند ؟

بدلیل همان درک از جهان و همان تئوری ها و آموزشهائی که مابیان برنامه خود قرار دادیم بود که تلاشهای جنگ افروزانه امپریالیسم در طول سه دهه اخیر خنثی گردید و در تکامل همان ایده ها بود که تفکر نوین سیاسی به عنوان تفکری که راهگشای چشم انداز واقعی صلح و سعادت بشری است تدوین گردید •

علیرغم نارسائی‌هایشان اینها همان درک از جهان و همان تئوریها و آموزشهائی بودند که بعدد آنها نه تنها جمعی از کشورها خود را از سلطه شوم وابستگی امپریالیستی رهانیدند و راه رشد مستقل در پیش گرفتند بلکه تعداد دیگری نیز از نظام استثماری گستند و راه سوسیالیسم درپیش گرفتند •

به عیان مشهود است که مقاله به جای آن که با دیدی عینی نسبت به گذشته توجه بیشتری را به وجه مشخص ناریست این آموزش‌ها از جانب ما معطوف کند ، به چنان برخورد سطحی ای کشیده میشود که نه تنها آموزنده نیست ، بلکه بد آموز و زیانبار نیز هست •

بد آموز است ، چرا که نقش خرد و تجربه احزاب را در برابر آموزش‌های عام به صفر می رساند بد آموز است چرا که مهمترین اشتباه ما در گذشته یعنی کم بها کردن تحلیل مشخص از شرایط مشخص را می پوشاند و حقانیت می بخشد •

زیانبار است چرا که ما را به جستجوئی بی فرجام در پی تئوریهائی می‌فرستد که مستقل از شرایط مشخص عمل کنند و همچون " ورد " و " دعا " گشاینده هر گره و مصون دارنده از " بلا و قضا و قدر " و در اینجا از هر اشتباه و خطا و انحراف باشند • زیانبار است چرا که ضعف جدی پیشین و همچنین امروزین سازمان ما را در نداشتن تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه مان پرده پوشی می کند و در نتیجه نوسازی که جای خود ، راه هرگام کوچک مارانیز در جهت پاسخگوئی به الزامات جنبش مان مسدود می نماید •

بحث بر سر این که چرا ما با تجهیز به خرد جنبش کمونیستی ، نتوانستیم مشی دقیق و حساب شده‌ای تدوین کنیم ، علیرغم پیوند انکار ناپذیرش با خود احکام و جمعبندی های جلسات مشاوره و با فاصله تدوین این اسناد تا ناریست آنها از جانب سازمان ، بحثی است مشخص ، از چهار سال پیش تا کنون این بحث در سازمان ما جاری است و امروز هم صفحات پولتن شاهد آن است که نظرات متفاوت و گاه متضادی در این زمینه وجود دارد • و روشن است که نظری می‌تواند و خواهد هم توانست به حقیقت نزدیک شود که هر چه بیشتر به عینیات جامعه و جهان اتکاء کند و " حقیقت مشخص " را از دل واقعیات مشخص بیرون بکشد •

بر بلندای تجارب باز هم بیشتری از فعالیت جنبش انقلابی ایران و جهان می‌توان و باید هم کوشید تا نارسائی‌ها و خطاهای جمعبندی های تئوریک پیشین جنبش کمونیستی را دریابیم و به فراخور بضاعت نظری و تجربی مان در نقد و تکامل آنها سهیم شویم • اما درک این نکته دشوار نیست که اگر این تلاش ما بر بستر مبارزه‌ای مداوم در راه کسب شناخت عینی و علمی از واقعیتهای متحول ایران و جهان جاری نگردد ، تلاشی ثمر بخش و سازنده نخواهد بود • بدون شناختی مشخص از واقعیتهای زیر بنائی و روبنائی جامعه‌مان و بدون حداقل درک تعمیق یافته از روندها و گرایشات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جاری در جهای معاصر ، تحلیل و نقد ما از احکام و آموزشهای پیشین به سطح تحلیل و نقدی ، " زورنالیستی " که اساس آنرا " اخبار و گزارشات " تشکیل میدهد تنزل می کند •

در صفحه ۱۳ مقاله " بنیانها " چنین می‌خوانیم :

www.iran-archive.com

" در هیچ دجای، جهان رژیمی کهنه تر و واپسگراتر از رژیم " ولایت فقیه " به‌قدرت نرسید و در هیچ جا دمونیستها اینگونه به حمایت از رژیمی غیرانقلابی برنخاستند و سرانجام در هیچ دجا ارتجاع آن رژیم و شکست این خط مشی اینگونه فاجر نشد" است. این همه برای کورها هم‌باندازه کافی روشن می‌کند که در میان جنبشهای غیر حاکم ،هیچ جنبشی به اندازه جنبش دمونیستی ایران نیاز به بازبینی و — نوسازی همه جانبه خود ندارد " ص ۱۳ مقاله بنیانها

این که به ادعای مقاله در هیچ دجای جهان رژیمی کهنه تر و واپس‌گراتر از رژیم " ولایت فقیه " به قدرت نرسیده است. بیش از هرچیز ما را متوجه شناخت ساختمه اجتماعی — اقتصادی جامعه تناسب نیروهای طبقاتی و نقش و مقام مذهب در جامعه می کند. این که چنین رژیمی نه تنها به قدرت رسیده است ، بلکه تا امروز بیش از ۹ سال هم دوام آورده است ،این توجه را از تاکیدی بیشتر برخوردار می‌سازد. [واقعیت آن است که روی کار آمدن جریان خمینی برای بخش کثیری از انقلابیون و روشنفکران ایرانی باورنکردنی و استقرار ۹ ساله آن دیگر از مطلات می‌نمود. استدلال " علمی " هم بر پایه کم اطلاعی از ویژگی‌های وضعیت مشخص اجتماعی — اقتصادی جامعه پیچیده نبود: رشد اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران بیش از آن است که چنین رژیمی بتواند بر آن حکمرانی کند!]

متاسفانه در حرکت چندین ساله سازمان بصور کلی و در فعالیت سالهای اخیر سازمان بطور اخص سمتگیری به سوی تحقیق و پژوهش در زمینه این مسایل کلیدی غائب بوده است. هنوز پس از گذشت ۹ سال ریشه‌ها و مکانیسم روی کار آمدن جریان خمینی و استقرار رژیم ولایت فقیه در کشور ما مورد تحلیلی دقیق و علمی قرار نگرفته است. و حقیقتا نگران کننده است که این بی‌توجهی به تحلیل مشخص از جامعه در حال حاضر نیرامتداد می یابد و هنوز که هنوز است توشه پژوهشی سازمان در این زمینه به آثار و تحقیقاتی محدود است که به‌دهه‌های قبل از انقلاب مربوط می‌شود معلوم نیست آن اندیشه های نوینی که امروز و فردا در سطح جنبش دمونیستی به شکل درک جدید از جهان و به شکل جمعبندی های تئوریک احتمالی در زمینه چگونگی و راستاهای روند انقلابی جهانی ببار خواهند نشست ،با اتکاء به کدام تحلیل های مشخص در جامعه ما به کار گرفته خواهند شد.

اما درد آور است که مقاله درست در جائی که به مسائل خاص جامعه ایران اشاره می کند بعوض آن که توجه را به این ویژگی‌ها جلب کند ،از آن منحرف می‌کند و روی کار آمدن رژیم ولایت فقیه را بعنوان یکی از دلایل نیاز بیشتر از دیگران جنبش ما به نوسازی پیش می‌کشد. گویا اگر در آفریقای جنوبی رژیمی آشکارا نژاد پرست حکومت می کند نشان نیاز باز هم بیشتر حزب دمونیست آفریقای جنوبی به نوسازی و اگر در فرانسه نه راستهای افراطی ،که سوسیالیستها روی کار هستند نشان بی‌نیازی حزب دمونیست فرانسه از نوسازی است.

جمله بعدی عبارت فوق جای تامل بیشتر دارد : " در هیچ کجا دمونیستها اینگونه به حمایت از رژیمی غیر انقلابی برنخاستند " ص ۱۳"

حمایت یا عدم حمایت ما از جریان خمینی و رژیم آن و یا چگونگی این حمایت احتمالی از روز اول نضج گیری رویدادهای انقلابی در سالهای ۵۶ و ۵۷ در مرکز بحث نیروهای انقلابی قرار داشته است. در زمان ما بیش از ۴ سال است که این بحث در سازمان ما بصور حاد و تحت عنوان " نقد مشی گذشته " جریان دارد. دامنه نظرات با قدری مبالغه از قبول تا رد کامل این حمایت را در بر میگیرد. از مدتها قبل از ضربه به حزب توده ایران تا خود امروز یک چیز روشن بوده و روشن تر هم شده است و آن هم این که " آن گونه " حمایت که ما از رژیم خمینی کردیم صحیح نبوده است. اما این سوال که آیا اساسا حمایت و یا چگونه حمایتی می‌توانسته است صحیح باشد ،هنوز پاسخ حد و دا روشنی که بتواند کامل جمع قابل توجهی از نیروهای سیاسی ایران و یا دانشمندان و پژوهشگران جهان را متحد کند ،بدست نیاورده است. در جهت اثبات این مدعا در چارچوب سازمان خودمان فاکتی گویا تر از آن نیست که علیرغم وجود نقصه نظرات فردی که می‌تواند کامل وجامع

هم باشد ،سند ۵ نقد مشی گذشته که می‌بایست نقد مشی گذشته سازمان را که در پلنوم وسیع فروردین ۶۵ بعمل آمد ، جمعبندی کند و خطوط محوری آنرا روشن نماید تا کنون سترون مانده است(و معلوم نیست تب نقد گرایشی که برای نقد هر چه سریع‌تر و بی‌رحمانه تر مشی گذشته از دیدگاه " پرولتری " پیراهن می‌درید و اندیشه و تامل بیشتر روی این بحث بغرنج را ترفند مدافعین " رفرمیست" و " راستگرای " مشی گذشته معرفی میکرد ،چگونه و با کدام تئوری— مسکن های جدید عرق کرده است) .

واقعیت آن است که مساله اتحادها یکی از پیچیده‌ترین و بغرنج ترین مسایل مبارزه انقلابی پرولتاریا بوده است و خواهد بود . ده بار نوسازی و صد بار نوزائی و" انقلاب در انقلاب" هم " شاه کلید " برای گشودن قفل هرگونه اتحاد در هر شرایط زمانی و مکانی بدست نمی‌دهد .لنین در کتاب چپ‌روی خود ضمن تاکید بسیار بر ضرورت بهره‌گیری پرولتاریا از سازش‌ها و توافقها ، در تمامی سطور بر پیچیده بودن و مشخص بودن آن تکیه می‌کند . تجربه معاصر احزاب هم گواه آنست که مساله اتحادها همچنان از ظریفترین و حساس‌ترین مسائل کنونی جنبش کمونیستی است چه در احزاب کشورهای نظیر ما از جمله عراق و سوریه و چه در احزاب کشورهائی دیگر مانند حزب کمونیست فرانسه ،پاسخگوئی به مساله اتحادها از محوری ترین مسائل تمامی کنگره ها و دیگر گردهمائی های بزرگ حزبی است که در اسناد مربوطه نیز منعکس می شود . علی‌القاعده هم بحث این احزاب بر سر اشتباهات در چگونگی حمایت از فلان نیرو و یا حزب حاکم یا غیر حاکم و بر سر آسیبهای جدی است که در اثر این اشتباهات متوجه حزب شده است.

در این میان جالب توجه است که مقاله " بنیانهای برنامه ما " گذشته از آنکه اشتباه ما را در حمایت از رژیم خمینی " آگراندیسمان " می‌کند و پدیده‌ای خارق العاده جلوه می‌دهد ،تلاش دارد تا وضع منحصر بفرد جامعه و جنبش را در ایران به پشتوانه‌ای که برای اثبات منحصر بفرد بودن نوسازی جنبش ما ، که برای اثبات نیاز خارق العاده جنبش ما به نوسازی تبدیل کند .

بدیهی است نه نابسامانی اوضاعی که در یک جامعه پدید می‌آید و ارتجاعی که در آن مستقر میشود و نه ناکامی ها و آسیب هائی که حزب کمونیست آن کشور با آن روبرو می‌شود به هیچوجه — نمی‌تواند الزاما شاخص وجود اشتباهات تئوریک سیاسی حزب و از آن بالاتر حدت نابسامانی و شدت ارتجاع و سختی ضربات وارده نیز نمی‌توانند حدت و شدت این اشتباهات را تعیین کند . این شرایط متحول و خود ویژه هر جامعه و جنبش است که امروز این و فردا آن سیاست صحیح و ناصحیح حزب را در بوته آزمایش می‌گذارد و متناسب با شرایط زمانی و اجتماعی پاداش یا تاوان این سیاستها را برای حزب و طبقه‌ای که حزب آن را نمایندگی می‌کند ،تعیین می نماید نه به قدرت رسیدن یک حزب(انقلاب شور در افغانستان) و نه از دست دادن امکان به قدرت رسیدن (انقلاب ۱۹۷۴ پرتغال) نه احراز اکثریت در انتخابات پارلمانی (روی کار آمدن آلنده در شیلی) و نه از دست دادن نزدیک به نیمی از آراء انتخاباتی (انتخابات اخیر فرانسه) نمی‌توانند جدا از شناخت عینی ویژگی‌های اجتماعی — اقتصادی و سیاسی — فرهنگی و جدا از تحلیل مشخص روند تحول رویدادها در جهان و آن جامعه و نیز جدا از سطح آگاهی اجتماعی و سنتها و موازین موجود در این جوامع ملاک ارزیابی تئوری و پراتیک مبارزه احزاب آنها و از آن بالاتر ملاک تشخیص حد نیاز آن احزاب به نوسازی قرار گیرد .

برای کسی که حداقل آشنایی را با مسایل و تجارب احزاب کمونیست کشورهای مختلف داراست این حرفها از بدیهیات محسوب میشود . اما با این وجود " بنیانهای برنامه ما" به استدلالی می‌پردازد که اگر چه به قول خود مقاله برای " کورها "-لابد مقصود کسانی است که چشمشان بر واقعیتهای جنبش کور است !- بدیهی می‌نماید ، اما برای کسانی که از مسایل و تجارب جنبش حداقل اطلاعی دارند تنها می‌تواند نشان دهنده و اثبات کننده آن باشد که

در دستگاه فکری مقاله‌ای که چنین استدلالی را در خود جا می‌دهد مسایل مشخصی و عینی مشخص از شرایط مشخص جائی ندارد. در این دستگاه لزومی هم به تحلیل مشخص نیست. آخر در گذشته که این تئوری ها بودند که "برنامه ما را تا حد شکوفا سازی جمهوری اسلامی نتزل دادند" و در آینده هم اگر تئوری ها نوسازی بشوند و انقلاب در انقلاب "شود دیگر نه رژیم ارتجاعی ای بر سر کار خواهد آمد و نه دیگر حزبی در اتخاذ سیاست نسبت به آن رژیم اشتباه خواهد کرد.

آری چنین است منزلت تحلیل مشخص از شرایط مشخص در تفکر مقاله‌ای که از سر تا پا برای دگماتیسم خط و نشان می‌کشد و به اصطلاح با اوصاف میدهد و بیهوده و اتفاقی هم نیست که مقام تمام خشم خود را در زیر پوشش مبارزه با دگماتیسم، متوجه گرایش می‌کند که وجه مشخصاتش تلاش در جهت شناخت عینی از واقعیت های جامعه و حرکت بر بستر مبارزه واقعی طبقات بوده و هست و خواهد بود. گرایشی که می‌خواسته و می‌خواهد تا هم نقد مشی گذشته و تدوین مشی آینده و هم نوسازی نظری و عملی جنبش و سازمان مان نه در فضای رعب و وحشت شکست انقلاب که با انگیزه تبری از گذشته، که بر اساس تحلیلی عمیق تر از واقعیت های زیر بنائی و روبنائی جامعه مان، و بر اساس اندیشه و تعمق بیشتر در واقعیتهای جهان معاصر در مرحله کنونی و تجزیه و تحلیل مارکسیستی و دیالکتیکی از این واقعیتهای متحول صورت گیرد. گرایشی که هم نقد مشی گذشته و هم نوسازی تئوری و پراتیک جنبش ما را نه در تقابل، که در تداوم و تکامل تحول سال ۶۰ می‌بیند.

نوسازی امروز و تحول سال ۶۰ سازمان

هسته تحول عظیمی را که در سالهای ۵۹ و ۶۰ پشت سر گذاردیم از جمله این نکته تشکیل می‌داد که درک کردیم راه صعب و پرفنج انقلاب را نمی‌توان تنها با اتکاء به اندوخته های نظری و تجارب محدود سازمان و جنبش خود پیمود. ما درک کردیم که باید نه تنها اصول بنیادین مارکسیسم ـ لنینیسم بلکه جمعبندی های تئوریک جنبش کمونیستی جهانی را نیز که در جریان حرکت گردانهای مجهز به مارکسیسم ـ لنینیسم این جنبش در شرایط تحول یابنده جهان به دست میآید، راهنما قرار دهیم و نه تنها از تجارب محدود خود، که از تجارب دیگر احزاب کمونیست و انقلابی سراسر جهان هم درس بگیریم. در یک کلام ما درک کردیم که برای تامین و تضمین پیروزی جنبشمان باید اگر چه پایمان در جامعه خودمان و دستهایمان در گیر حل و فصل مسایل آن است، چشم ـ هایمان از فراز دستاوردهای رفیع جنبش جهانی به مسایل نگاه کند و مغزمان بهره‌مند از خرد کل جنبش روی این مسائل بیندیشد.

این تحولی بود عظیم و برای سازمان ما دوران ساز. در این که تبارز اصلی آنروزین این تحول پذیرش اسناد جلسات مشاوره سالهای ۵۷ و ۶۰ و ۶۹ بود شکی نیست. اما مضمون این تحول را نه پذیرش این اسناد که پذیرش، ضرورت بهره گیری از آخرین دستاوردهای نظری و عملی جنبش کمونیستی معاصر تشکیل می‌داد.

وفاداری به آنچه که آن روز پذیرفتیم و حفظ و گسترش دستاوردهای آن نه مباین، که مویدِ ضرورت دنبال کردن جدی اندیشه‌های نوین و همه دستاوردهای جدید جنبش جهانی کمونیستی است. وفاداری به تحول سال ۶۰ است که ما را بر می‌انگیزد تا با آغوشی باز به استقبال ایده‌های جدید برویم. ما که پذیرفته‌ایم شرط پیروزی راهی که در پیش داریم نگاه کردن به آن از فراز آخرین دستاوردهای نظری و عملی تمام جنبش کمونیستی بین‌المللی است نمی‌توانیم نسبت به تحلیل ها و تبیین های جدید از جهان در سالهای پایانی قرن بیستم بی توجه باشیم. ما نمی‌توانیم و نباید از آن استقبال نکنیم. این امری است که همان گونه که به دیروز محدود نبوده، به امروز و فردا هم

محدود نخواهد بود. ضرورت بهره گیری از دستاوردهای جنبش جهانی نه با تکامل این دستاوردها و نه با تغییر مکانیسم جمعبندی آنها منتفی نمی‌شود و نخواند شد. به علاوه، شتاب، تنوع و تراکم فزاینده روندها و گرایشات موجود در جهان و بخرنجی دم افزون دیالکتیک ناظر بر حرکت این روند ها، بهره گیری از دستاوردهای جنبش جهانی کمونیستی را برای احزاب و سازمانهای کارگری در هر یک از کشورها به ضرورتی هر چه حیاتی تر تبدیل می‌کند

از آنچه که در بالا آمد می‌توان دریافت که اگر امروز در سازمان ما بحثی بخواهد در جهت مبولاندن ضرورت انطباق بنیانهای برنامه ما براندیشه‌های نوین مطروحه در جنبش کمونیستی جریان پیدا کند باید بحثی باشد از موضع وفاداری به تحول سال ۶۰ سازمان در جهت اتخاذ گرایشی که به این تحول اعتقاد نداشته است و یا طی سالهائی اخیر اعتقاد خود را به هر دلیل از دست داده است، ببینیم بحث مقاله بنیانها از این زاویه چگونه است.

در هیچ کجای مقاله موضع "دگماتیسم" که طرف‌دعوای اصلی نویسنده است در زمینه تحول سال ۶۰ سازمان مورد بحث قرار نمی‌گیرد و توضیح داده نمی‌شود که آیا "دگماتیستها" مربوطه به ضرورت بهره گیری از آخرین دستاوردهای جنبش جهانی کمونیستی معتقدند یا خیر. علت این امر روشن است. چرا که گرایشی که از جانب نویسنده مقاله بنیانهای برنامه ما "دگماتیسم فرصت طلب" نام گرفته است سالهاست بخاطر پیشبرد و دفاع از همین تحول و نیز بخاطر پای بندی و وفاداری به آن از جانب نمایندگان گرایشات مختلف انحرافی درون جنبش مورد حمله و اتهامات رنگارنگ قرار گرفته است و هنوز که هنوز است از این تحول و جوهر و مضمون آن حراست می کند و در راه تکامل و تعالی آن در سازمان و در جنبش مبارزه می کند. مقاله نه می‌تواند او را به عنوان گرایشی مخالف بهره گیری از آخرین دستاوردهای جنبش معرفی کند و نه به سود شن است که او را همان طور که هست، یعنی مدافع و مبارز حرکت در پرتو آخرین دستاوردهای نظری و عملی جنبش توصیف کند و لا جرم مجبور می‌شود بحث در این مساله محوری یعنی موضع نسبت به تحول سال ۶۰ را در رابطه با این گرایش مسکوت گذارد.

اما نا نویسنده در توضیح و یا حتی مسکوت گذاردن موضع خود نسبت به این تحول به این آسانی ها نیست. چرا که با مسکوت گذاردن آن، "انقلاب در انقلاب" را نمی‌تواند مدلل کند و با توضیح آن نمی‌تواند اعتماد خواننده را به "انقلاب در انقلاب" جلب کند. توضیح می‌دهم. او همانگونه که قبلا به آن اشاره کردیم در صفحه ۱۳ مقاله خود می‌نویسد:

" این کدام درک از جهان، کدام تئوری ها و کدام آموزشها بودند که برنامه ما را تا درجه برنامه شکوفا سازی جمهوری اسلامی تنزل دادند؟ "

و به این ترتیب با صراحت تمام اقدام سال ۶۰ ما را در زمینه بنیان برنامه قرار دادن احکام و آموزش های اسناد جلسات مشاوره را "تنزل" قلمداد کرده محکوم می‌کند. نویسنده‌گزیری هم غیر از این ندارد چرا که برای اثبات ضرورت "انقلاب در انقلاب" نفی تمام و کمال گذشته امری است گریز ناپذیر و تحول سال ۶۰ نیز نمی تواند از آن مستثنی باشد.

اما آیاایستادن در موضع نفی بنیان قرار دادن اسناد جلسات مشاوره به مثابه انطباق پیشین مارکسیسم بر شرایط جهان معاصر می توان پرچم نوسازی و نواندیشی را بدست گرفت و خواهان آن شد که "بنیاد برنامه ما بر مارکسیسم ــ لنینیسم و انطباق نوین آن بر شرایط پایان قرن بیستم" ص استوار گردد؟ مگر نه این است که چنین پرچمداری دربرابر سوال زیر خلع سلاح خواهد شد:

" اگر بارپیش همین بنیان قرار دادن خرد جنبش کمونیستی معاصر باعث "تنزل" شده است، از کجا که این بار ما را به قهقرا نبرد؟ "

نویسنده که تناقض را درک می‌کند به چاره جوئی می‌نشیند و گریزی ندارد جز آنکه در مقدمه‌ای که به همین منظور هم نوشته میشود قلم به ستایش از تحولی بچرخاند که باطنا آنرا "تنزل" میداند :

" ... توجه ما به اهمیت پیوستن به اعلامیه های جلسات مشاوره تا توجه به حد بلوغ سازمان کاملا درست بود . ما به درستی کوشیدیم تا برای برنامه ای که می‌خواستیم در ربع قرن آخر قرن ۲۰ تدوین می‌کنیم پایه های هر چه جامع‌تر تئوریک داشته باشیم . مستقل از این که در اعلامیه های جلسات مشاوره کدام اندیشه درست و کدام نادرست بوده ، کوشش ما برای تامین پشتوانه تئوریک برنامه سازمان پویا و سازنده بود " ص ۳ و ٤ (تاکید از ماست) .

و بلافاصله با آسودگی از آن که دیگر راه را هموار و تناقض را برطرف کرده است ادامه می‌دهد :

" اینک با توجه به همین اندیشه ها و در تداوم سنت پویای سازمان می‌توانیم نتیجه بگیریم که کار برنامه را این بار نیز باید از بنیانهای ایدئولوژیک ، تئوریک ، ای آغاز کنیم که بدون شناخت و کار بست آن ها دستیابی به برنامه علمی ناممکن است . این بنیانها اندیشه‌های نوسازی و نوزائی و نواندیشی در جنبش کمونیستی و نگاه نوین به مسائل بنیادین دوران در واپسین سالهای قرن ۲۰ هستند (تاکید از ماست) ص ٤

غافل از اینکه این عبارات اگر چه ظاهرا به نویسنده کمک می‌کند یا در ماهیت امر اساسی مقاله اثر را چه در وجه " انقلاب در انقلاب " معرفی کردن نوسازی و چه در "مبارزه" اش با "دگماتیسم فرصت طلب " به بن‌بست می‌کشاند :

در حقیقت مقاله در اینجا دقیقا به زبان واز موضع همان گرایش سخن می‌گوید و اگر چه همه چیز را نمی‌گوید ، اما آنچه را که می‌گوید صحیح و روشن کننده است .

صحیح است چرا که پذیرش اسناد و بنیان قرار دادن آنها را برای ما کاملا درست و پویا و سازنده می‌داند . صحیح است چرا که ضرورت و نیز کاربست نوسازی و نواندیشی امروز را نه در تقابل ، که در پیوند ، استمرار و تداوم تحول پیشین سازمان قرار میدهد . صحیح است ، چرا که منطق و برخورد تاریخی مستتر در این عبارات ، به او اجازه نمی‌دهد که نه از موضع " انقلاب در انقلاب " سخن بگوید و نه حتی نامی از آن ببرد .

و روشن کننده است ، چرا که بخوبی نشان میدهد پرچم نوسازی در سازمان ما شایسته دستان گرایشی است که تحول سال ٦٠ را نمایندگی و تداوم و تکامل می‌بخشد . روشن کننده است ، چرا که آشکار می‌سازد پرچم جریانی که بخواهد نوسازی را از طریق تخطئه تحول سال ٦٠ و لعن و نفرین پیشروان آن تبلیغ کند ، دروغین است و پرچمدار یا برسکوی قبل از تحول سال ٦٠ ایستاده است و یا اساسا فاقد پایه و بنیان استوار نظری است .

گذشته ، چراغ راه آینده

روشن است که برای تداوم و تکامل تحول سال ٦٠ باید آنرا مورد بررسی نقادانه قرار داد و با بهره گیری از درسهای آن به پیش رفت . اما مقاله این امر را نیز مسکوت می گذارد و

نمی‌تواند هم مسکوت نگذارد ، چرا که جنبه‌هائی راه او از تحول سال ۶۰ حفظ می‌کند و بسط می‌دهد ، درست همان جنبه‌هائی هستند که باید نفی شوند . مقصود منهم از آن که امر او در این زمینه همه چیز را نمی‌گوید ، همین است.

همان گونه که رد و تخطئه تحول سال ۶۰ نادرست و ناصحیح است ، " کاملا درست" خواندن و"پویا و سازنده" دانستن آنهم برای امروز و فردای ما کافی و چاره ساز نیست.

بررسی تجربه سال ۶۰ و مطالعه ویژگی‌ها و بغرنجی‌های آن نشان میدهد که سازمان ما در بنیان قرار دادن احکام جلسات مشاوره ۲ اشتباه بزرگ مرتکب شد :

۱) پذیرش اسناد را با کار جدی آموزشی و مطالعاتی پیرامون آن همراه نکرد و پذیرش احکام آن به درک تعمیق یافته از آنها فرا نروئید ؟

۲) در کاریست جمعبندی های تئوریک این اسناد ، به تحلیل مشخص از شرایط مشخص کم توجه کرد و هر کجا که واقعیت و تئوری در تناقض قرار گرفتند ، این تئوری بود که بدون چون و چرا و بدون تعمق ، اساس قرار داده شد .

گذشته چراغ راه آینده . امروز که بحث بر سر ضرورت درک و تحلیل جدید از جهان و انطباق تئوری و پراتیک با ویژگی های مرحله کنونی رشد و تکامل جهان و جامعه بشری است ، باید گذشته را چراغ راه آینده قرار دهیم و از اشتباهات و پیشین درس بگیریم . آزموده را آزمون خطاست !

واقعیت آن است که پذیرش تحلیل ها و تئوری های اسناد جلسات مشاوره از جانب سازمان حاصل روندی معقول و طبیعی نبود . این روند در چنان برهه طوفانی و پرشتابی از سیر پر پیچ و خم رویدادهای انقلاب ایران جریان یافت ، که نتوانست با کار پژوهشی و مطالعاتی لازمی که می‌بایست ما را با پایه‌های عینی این تحلیل ها و تئوری ها تجهیز کند همراه شود . اگر چه تلخ است ، اما باید پذیرفت که سازمان در شرایطی چشم به جهان معاصر و بغرنجی های آن گشود که درک حداقلی از کم و کیف تحولات اجتماعی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری و نیز سوسیالیسم نداشت . ما تا آن زمان با وضعیت کشورهای در حال رشد و جا و مقام آنها در جهان معاصر آشنائی نمی داشتیم . ما از مسایل مسابقه تسلیحاتی و خطر فزاینده‌ای که جهان و بشریت را به نیستی تهدید میکرد می‌خواهم بگویم بی اطلاع بودیم و حتی آنرا در شمار مسایل بلاواسطه مربوط به خود نمی‌دانستیم ، ما ... و در نتیجه در آن مقطع پذیرش اسناد برای ما شاید بتوان گفت پذیرش " راه حل " مسایلی بود که روی " صورت مساله" فکر نکرده بودیم .

آنزمان همه راجع به اسناد صحبت میکردند و در هر استدلال خود چند بار دوران وفرمول‌بندی‌های آنرا تکرار می‌کردند . فضا ، فضای اسناد جلسات مشاوره بود . سوالی که در برابر ذهن همه قرار داشت . چنین بود : اسناد جلسات مشاوره ، آری یا نه ؟ و طبیعی و درست هم بود که جواب مثبت باشد . آخر پاسخ مثبت به این سوال را پیش از آنکه ما بخواهیم بدهیم ، تجربه حرکت دهساله سازمان ، داده بود . باری پاسخ مثبت بود و درست هم بود که مثبت باشد . اما آیا کدام کار جدی آموزشی و پژوهشی در جهت جبران ضعف و دانش ما صورت گرفت . باری که می‌بایست ما را و همه نیروهای سازمان را متوجه عمق مساله کند و به اندیشه و تعمق وادارد و پذیرش اسناد را به درکی تعمیق یافته از احکام و جمعبندی های آن فرا رویاند . واقعیت های جهان که این احکام از تحلیل عینی و علمی آنها برخاسته بود و نیز آخرین تحولات این واقعیتها در کجا و چگونه مورد بحث و بررسی قرار گرفت ؟ اگر چه در آن زمان پذیرش سریع اسناد از ضرورتی عینی برمی‌خاست ونمی‌توانستیم

و نمی‌بایست هم از سرعت آن می‌کاستیم ، اما ضعف برخورد سازمان در همراه نکردن این پذیرش با کار آموزشی و پژوهشی پیرامون آن نیز چشمگیر بود و خود را در نگرانی برحق بخشی از رفقا چه در سطح رهبری و چه در بدنه سازمان نسبت به شتاب پذیرش در غیاب کار آموزشی متناسب، به نمایش می‌گذاشت.

اما پرسیدنی است که آیا امروز از فراز ۷ سال تجربه بر این واقعیت می‌نگریم و دست اندرکار پذیرش دیگر هستیم ، حق داریم همان اشتباه را و آنهم در ابعادی جدی‌تر تکرار کنیم ؟

امروز همه جای سازمان صحبت از نوسازی است. هر کس در هر صحبت خود هر چند بار نوسازی را نواندیشی را تکرار می‌کند. فضا ، فضای نوسازی است. پاسخ مثبت به سوال " نوسازی آری یا نه ؟" را نیز پیش از ما واقعیتهای جدید جهان و تاریکی‌هائی که زندگی از بطن خود زاینده است داده است. اما آیا ما در تلاش هستیم که خود و همه نیروهای سازمان را به اندیشه و تعمق وادار یم و اجازه ندهیم شور و جذبه نوسازی ، عرصه را برای درک تعمیق یافته از آن تنگ کند ؟

درسهای گذشته به ما حکم می‌کند که کار خود را در جهت ارتقاء شناخت علمی خود از آنچه که در جهان جاری است ، افزایش دهیم. باید مطالعه کرد، باید آموخت، باید اندیشید. وظیفه ماتنها تکرار شعارهای نو و پذیرش ایده‌های جدید نیست. ما باید با کاوش و پژوهش خلاق و تلاش در جهت هر چه جمعی‌تر کردن این کاوش، نوسازی و اندیشه‌های نو را در خود بپروانیم

برای آنکه به " راه حل " ها برسیم و راه حل ها را خوب فرا گیریم باید روی " صورت مسایل " هم کار کنیم. تمامی احزاب کمونیستی و کارگری بر میرم بودن گسترش و تعمیق شناخت از واقعیتهای جدید جهان امروز تاکید می‌کنند و این در حالی است که بسیار از آنها ، از گذشته های دور تحقیقات و پژوهش‌های زیادی در این زمینه انجام داده و می‌دهند. بدون مطالعه بدون آموزش و بدون حداقل شناخت ضرور از آنچه که در جهان بغرنج سالهای پایانی قرن ۲۰ جاری است ، نمی‌توان تئوری و پراتیک خود را با ویژگی‌های مرحله کنونی رشد و تکامل جهان منطبق کرد. نمی‌توان نوسازی را فهمید و نمی‌توان نوسازی را به کار بست.

در این میان درد آور است که مقاله " بنیانهای برنامه ما " که از جانب یکی از اعضای رهبری سازمان نوشته می‌شود و رسالت اشاعه نوسازی را برای خود مایل است نه تنها خود درک صحیحی از مبانی و مولفه‌های نوسازی و نواندیشی ندارد (و ما در بخش نخست مقاله در بولتن شماره ۷ کوشیدیم این ادعا را مدلل سازیم) ، بلکه دیگران را هم از کاوش و جستجو برای دستیابی به درکی تعمیق یافته از آن باز می‌دارد.

مقاله از گام اول فضا سازی می‌کند و جو رعب و وحشت فراهم می‌آورد و بدون یک کلام آموزشی بدون طرح یک مساله برای اندیشیدن ، تلاش می‌کند بحثهای بغرنج و عمیق نوسازی و نواندیشی را ممنوع تحت الشعاع موافقت یا مخالفت با نوسازی قرار دهد و چنین وانمود نماید که گویا مساله نه در درک و فراگیری مضمون نوسازی و کاربست آن در شرایط جا مشخص جامعه ما ، که صرفا بر سر پذیرش آن است. اتفاقی هم نیست که شعار " باید بیاموریم و بیشتر بیندیشیم " را تهدید نوسازی و گریز از نوسازی " (ص ۱۳) می‌داند.

کوتاه سخن ، مقاله " بنیانها " نه تنها از کم توجهی و کم کاری گذشته ما در زمینه آموزش و فراگیری و دستیابی به درکی تعمیق یافته از دستاوردهای نظری و تجربی جنبش ، در رس نمی‌گیرد ، بلکه تکرار همان اشتباه را در ابعادی وسیعتر و با توجه به پیچیده‌تر شدن جهان در ابعادی زیانبارتر ، تدارک می‌بیند.

درس دوم تحول سال ۶۰ سازمان و تجربه پیشین کار بست جمعبندی‌های تئوریک جنبش کمونیستی نیز امروز برای ما از اهمیت حیاتی برخوردار است. این درس را باید خوب فرا گرفت و در حرکت کنونی مان در جهت نوسازی بکار بست.

ما که در گذشته بخاطر کم سوبودن شمع دانش و تجربه خود نمی‌توانستیم قانونمندیهای حرکت جامعه و فراز و نشیب های راهی را که جنبش باید می پیمود بدرستی ببینیم ، در سال ۶۰ با پیروزی در مبارزه بخاطر دستیابی به مشعل دانش و تجربه معاصر جنبش کمونیستی بین‌المللی مسحور اشعه آن شدیم و مشعل را به جای آن که از آن خود کنیم و آنچنان که باید بر فراز راه و مبارزه‌مان می‌افراشتیم ، با شیفتگی تقدیس کردیم ! در برابر خود گرفتیم و بیش از آنکه به راه به مشعل چشم دوختیم و در این رهگذر بود که برخی واقعیتهائی که پویندگان بی چراغ این راه (مردم) بر آن وقوف یافتند ، از چشم ما راهگشایان و مشعلداران پنهان ماند در حقیقت ما بجای آنکه دانش و تجارب معاصر جنبش کمونیستی را در تلاش خود برای شناخت مختصات و ویژگی‌های جامعه و جنبش انقلابی ایران بکار گیریم و در پرتو آن چشم‌اندازهای خاص انکشاف جامعه و جنبش را روشن سازیم ، به این دانش و تجربه تکیه زدیم و واقعیات جامعه و جنبش را از پشت منشور اسناد جلسات مشاوره نگاه کردیم . ما پیش از آن که تئوری های عام را با واقعیتهای مشخص انطباق دهیم عملا تلاش می‌کردیم این واقعیت های زنده را در قالب طبیعتا خشک جمعبندی های تئوریک بگنجانیم . در گیرودار ناریست تئوری های عام ، ما فراموش کردیم که تئوری تیره و خاکستری و زندگی سرسبز و شکوفاست .

اما درد آور است که با این همه مقاله " بنیانهای برنامه ما " در زیر لوای نوسازی و تفکر نوین توجه نازل ما به واقعیت های زنده و متحول جامعه ما ن در گذشته را پرده پوشی می کند و در واقع درد ما را نه در گنجاندن واقعیتهای زنده در قالب فرمولبندی ها ، که در گنجاندن آنها در قالب فرمولبندیهای پیشین می‌داند و فراخوانش هم تنها جایگزین کردن فرمول های پیشین با فرمول های جدید است بیهوده نیست آنچه که از دست و قلمش برمی‌آید در "تعدیس" اندیشه های نوکوتاهی نمی‌کند ، آخر از دید ا و ایده‌هائی می‌توانند وجود داشته باشند که به تمام مسایل عام و خاص یکباره و آنهم برای همیشه و همه جا پاسخ دهند و او تنها تلاش می‌کند اثبات کند که اندیشه های نوین امروز و آنچه که از نوسازی و نواندیشی مستفاد می‌شود ، در واقع همان ایده ها هستند .

امروز جمعبندی های تئوریک اسناد جلسات مشاوره بازبینی می‌شوند . در پرتو دستاوردهای دو دهه دیگر از تلاشهای جامعه بشری ، به مدد تجربه بیش از دو دهه دیگر از فعالیت جنبش کمونیستی بین‌المللی و در جریان تحقیقات و پژوهش‌های علمی پیرامون آخرین تحولات که در جهان جاری است درک جدیدی از جهان شکل میگیرد و قانونمندیهای پیچیده تر انکشاف روند ها و گرایشات موجود در جهان و خصایل و ویژگی‌های واقعیتهای نوظهور آن کشف می‌شوند . امروز بسیاری از جمعبندی های تئوریک پیشین جای خود را به جمعبندی‌های جدید می دهند .

این همه را نه تنها باید باور کرد ، بلکه باید به استقبال آن رفت . اما آنچه را که لحظه‌ای هم نباید از آن غافل ماند آن است که تئوری ، تئوری است و هر قدر هم نوسازی شود و بازسازی گردد ، باز هم تعمیم است و تجرید . و لذا نمی‌تواند تمامی سرسبزی و شکوفائی واقعیت زنده و متحول را در خود جای دهد و منعکس نماید . تئوری هر قدر هم تکامل یافته باشد و هر اندازه هم علمی و مستدل باشد ، باز هم نمی تواند ما را از کار خلاق و همیشه دشوار تحلیل مشخص از شرایط مشخص معاف نماید .

باید درک کنیم که ایده ها و اندیشه های نوین تنها به ما کمک می کنند تا پدیده ها و گرایشات تازه و معضلات و بغرنجی ها و امکانات جدیدی را که زندگی جامعه و جنبش‌مان با تنوعی بی پایان و در اشکالی تکرار ناشدنی از دل خود می‌زاید بهتر بشناسیم و —

و قانونمندیهای خاص حرکت آنها را در پیوند و در ارتباط با قانونمندیهای عام حرکت روندهای جهان معاصر کشف کنیم و بکار گیریم.

اگر می‌دانیم که هیچ روندی در تمامی وجوه و جوانب خود تکرار نخواهد شد، اگر معتقدیم که زندگی هر روز و هر جا جلوه های تازه ای از خود بروز می دهد و بالاخره اگر به این حکمت فیلسوفان ماتریالیست باستان باور داریم که " دو بار نمی توان در یک رودخانه شنا کرد " باید ضمن تقویت بینه نظری و تحلیلی خود و ضمن تجهیز به تمامی اندوخته های نظری وتجربی جنبش کمونیستی جهانی ، آستین بالا بزنیم و در راه کشف ویژگی ها و خود ویژگی های حرکت جامعه و جنبش مان کار و مبارزه کنیم.

آری تجربه سال ۶۰ ما بسیار عبرت آموز است. تنها کافی است بیاد آوریم که چگونه تمامی گزارشاتی که از محلات و کارخانه ها توسط رفقای ما تهیه میشد مملو بود از واژه های " لیبرال " و "خرده بورژوا " و به جای آن که واقعیات زنده را گزارش کنند، تکرار مفاهیم و واژه های موجود در تئوری های ما تحویل می داد. عمدی هم در کار نبود. ذهنی که شیفته تئوری ها بود نمی‌توانست واقعیت را همان گونه ببیند که بود و ناگزیر هر ریشوئی را " خرده بورژوا " و هر عینکی و کراواتی را " لیبرال " می دید.

اما تاسف آور است که علیرغم این تجربه بزرگ همین امروز هم شاهد هستیم که گرایشی که خود را فرقانه (!) " بینش نو" می نامد همچنان سرگرم همین کار است و اگر چه هنوز تئوری‌هائی را که بتواند جامعه ما را با آن "انطباق" ا بدهد نشنیده است اما در عرصه سازمانی، آنها را در مصوبات حزب کمونیست اتحاد شوروی پیدا کرده است و با قرینه تراشی از آن همه چیز را در سازمان ما بوروکراتیک و همه کس را بوروکرات می بیند و علاج این همه را هم "خلاقانه" (!) دموکراسی و علنیت میداند (بحث پیرامون این مساله را در مساله ای جداگانه پی‌گیریم).

آری تاسف آور است. اما اگر از گذشته درس نگیریم و همچنان اشتباهات گذشته را آنهم در ابعادی گسترده تر و زیانبارتر تکرار کنیم، فرجامی بهتر از این هم در انتظار ما نیست که به الگوی برداری و قرینه تراشی کشیده شویم. مادام که تئوری ها را آیه وار تعدیس کنیم و سرسپری و سنوفائی را نه در واقعیت متحول ، که در اندیشه ها جستجو کنیم و مادام که تحلیل مشخص از شرایط مشخص در دستگاه فکری مان محلی از اعراب نداشته باشد گریزی هم نیست که به جای انطباق تئوری بر واقعیت ، واقعیت را با تئوری ها و از آن بدتر با الگوها " انطباق" دهیم.

پایان

جمشید خرداد ماه ۶۷

www.iran-archive.com

"پوست اندازی ایدئولوژیک" یا شکاف در رهبری کهنه ؟

مقدمه :

رفیق صادق ، پیشگفتار و فصول ۱ و ۲ از بخش اول مطلبی را که در توضیح طرح برنامه پیشنهادی خود تحریر کرده ، (یادداشت تحریر دارد) در ژوئن ۸۰ منتشر نموده است. نوشته حاضر در نقد بخشهای منتشر شده مطلب مذکور تهیه شده است و در همه جا از آن با عنوان " مقاله" یاد شده است.

" مقاله " حاوی عناصر مثبت بسیاری است . دفاع از وحدت سازمان و دفاع از علنیت از جمله این عناصر مثبت است که تنها پشتیبانی از آنها میتواند بیانگر احساس مسئولیت باشد .

در عین حال ، مقاله دارای کاستی های جدی است. رفیق صادق از " پوست اندازی ایدئولوژیک برنامه ای" سخن می گوید . اما تمهید های مقاله تا بدان پایه است که در نگاهی خوشبینانه تنها شکاف دیرهنگام در پایه های تفکر رفیق صادق را تصویر می کند و در نگاهی آغشته به بد بینی ، " کهنه در لباس نو" چهره می نماید .

مقاله رفیق صادق برای آنکه تا حد فراوانی به " پوست اندازی ایدئولوژیک ـ برنامه ای" ارتقا یابد ، باید از دو گانگی بدر آید و این میسر نیست مگر با نقد صریح تمهید های آن . گفتن ندارد که سطح مباحثات در درون سازمان ما تا بدان حد ارتقا یافته است که نقد نارسائی ها به حساب نفی وجوه مثبت واریز نگردد . مطلب حاضر با این پیشداوری ، عمدتا به نقد اختصار یافته و سیمای منفی آن تماما نتیجه فراوانی تمهید و نارسائی در " مقاله " است.

* * *

۱ ـ متد ولوژی

دیالکتیک ، تنها قانونمندی حاکم بر پدیده ها نیست ، متد ولوژی شناخت نیز هست. مقاله در همه جا به این اصل وفادار نیست و در بسیار موارد ، با طرح نادرست مسائل و پاسخگوئی غیر دیالکتیکی بدانها اغتشاش می آفریند . مواردی از این نارسائی را بررسی کنیم :

مقاله با طرح این سئوال آغاز می شود که:

" آن شرایطی که سازمان ما در آن قرار گرفته و در اثر آن ، نیاز کلی به تشکیل نخستین کنگره به یک ضرورت مشخص تبدیل شده است. کدام است ؟ چرا ما باید امروز بسوی کنگره گام برداریم ؟ "

طرح درست مسئله ۵۰ درصد حل آنست و طرح مسئله بدین صورت اساسا نادرست است و هم از اینروست که به پاسخ های نادرست راه می برد . سئوال می شود " چرا ما باید امروز بسوی کنگره گام برداریم؟ " این سئوال ، از همتد یک ، مانند آن است که راننده علت درست راه رفتن اتو مبیلش را بپرسد و دکتر علت کارکرد طبیعی قلب فلان آدم را مورد سئوال قرار دهد . در دین اصل بر ظهارت" و در قانون اصل بر " برائت" و در حزب طبقه کارگر ، اصل بر سانترالیزم ـ دمکراتیک و عالی ترین تجلی آن ـ کنگره ساست. در برخورد منطقی ، قاعده" مورد سئوال واقع نمی شود ، سئوال همواره متوجه " خلاف قاعده " است و اگر به این منطق در برخورد با مسئله مشخص کنگره پای بند باشیم آنگاه باید سئوال را از " وارونگی " نجات داده ، بدین ترتیب طرح کنیم که " چرا تا امروز کنگره سازمان برگزار نشده است؟ " آیا در طول زندگی ۱۸ ساله سازمان ، هرگز هیچ مسئله مهمی وجود نداشته است که " نیاز کلی به تشکیل کنگره " را به "یک ضرورت مشخص" تبدیل کند ؟ مگر انقلاب بهمن ، تحولات سالهای ۶۰ ـ ۵۹ ، برنامه شکوفائی جمهوری اسلامی ، شکست آن برنامه ، نقد برنامه و مشی گذشته ، تصویب اساسنامه جدید ، پذیرش سرنگونی ، ضربات

www.iran-archive.com

سال ۶۵ و مسائل عدیده دیگر هرکدام به تنهائی در یک حزب جدی و با پرنسیب ، ضرورت مشخص یک کنگره فوق العاده را پدید نمی آورد تا در سازمان ما حداقل تشکیل کنگره عادی را ضرور سازد ؟ اصلا منظور از تقسیم بندی به " نیاز کلی " و " ضرورت مشخص" چیست؟ آیا باید از کنگره تحت عنوان " نیاز کلی " این درک را داشت که تناسب مقدس برای طاقچه خوب است و تنها در صورت قوت ایدئولوژیک باید آن را به " ضرورت مشخص " بدل میشود و یا منظور از " نیاز کلی " در عین حال " نیاز جاری و همیشگی " ، چیزی شبیه تغذیه و تنفس آدمیزاد است که به اعتبار حیاتی بودن ، جاری بودن و همیشگی بودن نشر " کلی " است؟ اگر از عبارت " نیاز کلی " برای افاده مفهوم دوم استفاده شده ، در این صورت طرح سئوال به همان اندازه نادرست است که طرح سئوال " چرا باید امروز بسوی کنگره گام برداریم ؟ " . و اگر مفهوم اول منظور نظر است که باید به بیان حق داد که رفیق صادق قرابی با ورقه دموکراسی و کنگره می دانستند ، چراکه کنگره را یک نیاز کلی دانستن که فقط تحت شرایط معینی ــ که مرجع تشخیص آن کمیته مرکزی است ــ به ضرورت مشخص تبدیل می شود ، جز بی باوری به دمکراسی معنی دیگری ندارد .

به سئوال " چرا باید امروز بسوی کنگره گام برداریم؟ " باز گردیم و ابتدا ببینیم که مقاله به سئوال " وارونه طرح شده " چه پاسخهائی می دهد و سپس به نتایج همان سئوال زمانی که درست طرح شود بپردازیم و سرانجام به این مسئله پاسخ دهیم که چرا سئوال وارونه طرح می شود ؟

پاسخ به سئوال " چرا کنگره؟ " با طرح ورد سه فکر زیر آغاز میشود :

ــ "فکری که کنگره را برای تعیین تکلیف با اختلاف نظرها ضرورتی فوری تشخیص می دهد . "
ــ "فکری که کنگره را برای درهم شکستن " حکومت نظامی " ضرورتی عاجل یافته است. "
ــ "فکری که نظر به اقبال عمومی از کنگره ، آن را ضروری می شناسد."

در اینجا نیز افکار موجود در سازمان به گونه ای نادقیق ، طرح و لذا با سهولت رد شده اند . فکری که بین کنگره و " تعیین تکلیف با اختلاف نظرها " رابطه برقرار می کند ، با اندکی تقریب ، فکر همه سازمان است . واقعیت آن است که در عرصه های نه چندان بی اهمیتی ، اختلاف نظرهای موجود ، سازمان را فاقد رهبری کرده است . این وضع نمی تواند و نباید دوام آورد . برای آنکه سازمان بماند و بتواند پراتیک موثر و پویائی داشته باشد و حتی به منظور آنکه شرایط برای " به محک تجربه آزمودن " نظرات مختلف فراهم شود . باید نظر و اراده اکثریت روشن شده ، اعمال گردد . بدین معنی ، اصلی ترین دستور کار کنگره ما هیتا عبارتست از " تعیین تکلیف با اختلاف نظرها" تامین اکثریت فکری روشن در ارگانهای رهبری . مادام که این " تعیین تکلیف" صورت نگیرد ، استقرار تام و عام قانونیت ، رهائی بخش سازمان از لختی و فعال نمودن پراتیک آن بسیار دشوار و در بسیاری موارد عملا ناممکن است . اگر در نظر آوریم که توقف پراتیک در سطح نازل کنونی و بدتر از آن افت پراتیک در شرایط بحران ، خطر متلاشی شدن سازمان را به خطری واقعی بدل می کند ، آنگاه اهمیت " تعیین تکلیف" بازهم بیشتر خواهد شد .

مقاله ، " تعیین تکلیف" را رد و معنی " حل اختلافات " و " انشعاب" طرح و بدرستی رد می کند . واقعیت آنست که این هرد و فکر سیار ضعیفند . کمتر رفقائی که اختلافات موجود را پروسه تدارک کنگره قابل حل ارزیابی کنند و بهمین سان کمتر کسانی که کنگره را نقطه پایان به حساب آورند ، در مقابل بسیار رند رفقائی که رسالت اصلی کنگره را تدوین اسناد روشن و گزینش رهبرانی معتقد به آنها و در عین حال تامین حداکثر دموکراسی و حقوق تام و عام برای اقلیت می دانند . از این رو فکر " تعیین تکلیف " تنها در صورتی به درستی بیان می شود که معنی اصلی آن به روشنی اظهار گردد و مقاله از این کار سر باز زده و به رد درکهای حاشیه ای بسنده کرده است. این نحوه برخورد سبب می گردد که مضمون اصلی مبارزه درون سازمانی ما ونیز چارچوب آن برخوانندگان پوشیده بماند و این شبهه القا گردد که گویا عده ای برای وحدت سازمان می رزمند و کسانی هم برای تکه ــ پاره کردن آن شمشیر کشیده اند .

مقاله در طرح و رد فکر دوم نیز همان اشتباه را تکرار می کند . در اینجا نیز بجای طرح فکر اصلی ، یک

اند بیشه حاشیه ای مورد نقادی قرارمی‌گیرد • خود مقاله اذعان دارد که " فکری که کنگره رابرای درهم شکستن " حکومت نظامی " ضرورتی عاجل یافته است، در سازمان مالبته بسیار ضعیف و ابتدائی‌است• " اما معلوم نیست به چه دلیل این فکر بسیار ضعیف و ابتدائی ارزش طرح شدن می یابد اما فکرنیرومندی که کنگره رابرای گزینش کمیته مرکزی میخواهد مسکوت می‌ماند ؟ بکار گیری واژه های " حکومت نظامی " "بانـد و " امام و امت " و••• و پلکیک با صاحبان این واژه ها مباحثه رابه سطح دانشجویان متعصب کلوپهـای بحث تنزل میدهد واین کمترین زیان آن است و بیشترین زیان وقتی متوجه سازمان میگردد که فکرد رهم‌شکستن حکومت نظامی باند فلان مطرح گردد و فکر گزینش کمیته مرکزی— که قطعا رفیق صادق آنرااز جمله و ظایف کنگره میدانند — مسکوت بماند •

رابطهٔ اسناد " با " مجریان" و نقشی که رهبران در زمینی کردن فرمولها برعهده دارند • بویژه در سازمانی با سطح رشد سازمان ماتاآن درجه اهمیت دارد که بحث پیرامون آنرابه صحبت های درگوشی " محـدود نسازیم• باید صریح و روشن و بدون کمترین ابهام ازاین فکرد فاع کنیم که گزینش کمیته مرکزی یکی ازاهداف بسیار مهم کنگره سازمان است• ولذا باید امکانات لازم راپرای آنکه این گزینش بدرستی عملی گردد ،مهیـا سازیم • وترتیبی اتخاذ نمائیم که همه نمایندگان کنگره به شناخت لازم از سابقه ، مواضع و عملکرد های همه داوطلبان عضویت در کمیته مرکزی به شکل مقتضی تجهیز گردند • تاکید براین نکته از آنجا اهمیت دارد که در سازمان ما عدم ترویج درک صحیح از مفهوم " دمکراسی " وسلطه دیرپای اندیشه بورکراتیک ،بر بستـر سلطه هزاران ساله دیکتاتوری برروح و روان اجتماع و وجود نوعی حجب و حیای شرقی مانع از آن شـده است که اعضای سازمان به این حقیقت با صراحت وباچشمان باز بنگرند وبرای تجهیز به شناخت لازم بکوشند •

طرح نادرست مسائل ، در مواجهه باقدرسوم نیز امتداد یافته است• مقاله می‌نویسد : " فکری که نظر به اقبال عمومی از کنگره ،آن را ضروری می‌شناسد نیز چون خوب شناخته شده است ،نیازی به تشریح ندارد " واضح‌است که در اینجا افکار موجود در رهبری سازمان مورد خطاب قرارگرفته اند چراکه برای " عموم " یعنـی اعضاء پیروی از " اقبال عمومی " اساسا موضوعیت ندارد • مضمون اصلی عبارت فوق به اشکال دیگر ازجمله به اینصورت که برخی از رهبران سازمان از پائین رهبری میشوند ،فلانی به فشار از پائین تسلیم میشود و••• بارها مطرح شده و میشود • از اینرو جادارد که مورد بررسی قرارگیرد •

تا زمانی که یک سازمان —به مفهوم عام کلمه — وجود دارد • وحدت و تضاد رهبری کنندگان و رهبـری شوندگان یک واقعیت آشکار است• حزب طبقه کارگر نیز تابع همین قاعده کلی است• وجود آرمانها و منافـع مشترک و درک ضرورت کار سازمان یافته ،پاسدار وحدت حزب است و تضاد رهبری کنندگان و رهبری‌شوندگان ضامن پویائی آن •

کمونیسم علمی باشناخت دیالکتیک وجودی " حزب" ،ساختمان آنرابراصل سانترالیسم دمکراتیـک بنیان می‌نهد تاهم بقاء و قدرت رزم یکپارچه حزب و هم پویائی و شکوفائی آن تضمین گردد • اگر عدول از سانترالیسم از قدرت رزمندگی حزب می کاهد ،عدول از دمکراسی پویائی حزب رابه خطر می افکند و حـزب رادربلندمدت،بی آینده می‌سازد • رهبری کنندگان و رهبری‌شوندگان همواره هردو به یک میزان پاسدار دمکراسی یا سانترالیسم نیستند • ایندو تنها درکمال آگاهی ، درپای‌بندی به سانترالیسم —دمکراتیک وحدت می یابند • اما " آگاهی " در نقطه کمال قرارندارد • نقصان آگاهی به ضرورت پایبندی بسانترالیسم —دمکراتیک ،در بدنه و رهبری درجهات متفاوت تاثیر می‌گذارد • این پدیده در رهبری علی‌القاعده درجهت تحکیم سانترالیسم و در بدنه درجهت عکس اثرمی‌بخشد • از اینرو میتوان گفت که به استثنای حالت کمال مطلـوب که در زندگی واقعی کمتر اتفاق می افتد در آن بدنه و رهبری با پایبندی مطلق به سانترالیسم —دمکراتیک به یگانگی کامل دست می یابند ،بطورعادی رهبری به تحکیم سانترالیسم و بدنه به گسترش دموکراسی گرایـش دارند •

با این مقدمه میتوان گفت که در یک حزب عملا موجود ، در مقایسه رهبری و بدنه ،توده های حـزبی پیگیرترین مدافعان کنگره هستند چراکه کنگره در مقایسه باکمیته مرکزی که در فاصله دو کنگره به مثابه مظهـر

www.iran-archive.com

سانترالیسم حزبی اعمال اراده میکند ، مظهر دمکراتیسم حزبی در کاملترین شکل آن است . از این رو در تمایل توده های تشکیلاتی به برگزاری منظم کنگره های حزبی هیچ چیز منفی وجود ندارد و برعکس، این تمایل یک ضامن معتبر و جدی برای حفظ و تداوم پویائی و سرزندگی حزب است . لذا رهبران ، برای آنکه شایسته مسند خود باشند ، باید در مقابل این تمایل که مقاله آن را " اقبال عمومی " نامیده ، تسلیم بلاشرط باشند . این جز پایبندی به جوهر سانترالیسم ـ دمکراتیک چیز دیگری نیست . ولو آنکه آنرا نباله روی از توده ، تسلیم در مقابل فشار از پائین و یا چیزی که " چون خوب شناخته شده است نیازی به تشریح ندارد . " بنامند . مقاله پس از طرح تاریخ فیق الفکار موجود در سازمان ودلائل خود راد رتوضیح اینکه چرا کنگره به ضرورت مشخص بدل شده است به شرح زیر اقامه میکند :

ـ شکست انقلاب و برنامه ما و ضرورت تدوین نقشه های تازه .
ـ سازمان یک مرحله " پوست اندازی " ایدئولوژیک ـ برنامه ای را پشت سر میگذارد .
ـ روند انقلاب جهانی در آستانه چرخشی تاریخی قرار گرفته است .

(نقل بمعنی از عرب پشگفتار)

آنچه بعنوان دلیل ارائه شده ، حقایق روشن و مهمی است . اما مشکل بتوان اینها را بعنوان دلیل ضرورت کنگره پذیرفت . انقلاب بهمن در سال ۶۷ شکست نخورد و ضرورت تدوین نقشه تازه امروز پدید نیامده است . انقلاب بهمن در همان روز ۲۲ بهمن شکست خورده بود و اگر این حقیقت تا سال ۶۳ برما نامکشوف ماند لااقل در سال ۶۳ بخش قابل ملاحظه ای از رهبری و بدنه سازمان به این حقیقت که انقلاب شکست خورده است ، باور داشت . رفیق صادق یا باید بپذیرد که از سال ۶۳ او نیز براین باور بود که انقلاب و برنامه شکوهائی شکست خورده است و در اینصورت باید توضیح دهد که چرا چهار سال بعد از درک شکست و ضرورت تدوین نقشه تازه ، کنگره ضروری شده است و علت این تاخیر چهار ساله چیست؟ و یا باید اعلام کند که اکنون سر در سال ۶۷ ـ به شکست انقلاب و برنامه یعین حاصل کرده و در نتیجه به ضرورت برگزاری کنگره رسیده است .

قطعا رفیق صادق دومی را نخواهد پذیرفت و باید پرش شق اول ، در توضیح علل تاخیر ناچار خواهد شد که دلائل تازه ای اقامه کند . دلائلی که در سال ۶۳ وجود نداشتند و در سال ۶۷ بوجود آمدند .

به دلیل دوم بپردازیم . این اولین بار نیست که در سازمان " پوست اندازی " ایدئولوژیک ـ برنامه ای وقوع می یابد . در سالهای ۶۰ ـ ۵۹ هم تحول مشابه پشت سر گذاشته شد ، اما بدون کنگره . در آن زمان اگرچه هم در رهبری و هم در بدنه نیروی معینی خواستار تشکیل کنگره بود و شرایط عینی هم بمراتب مساعد تر از امروز بود ، اما تمامیت مرکزی وقت ـ که ترکیب اصلی آن همچنان حفظ شده است . کنگره را برگزار نکرد و در عوض یک انشعاب بشدت زیان بار را به سازمان تحمیل نمود ـ و زیانبارتر از آن ـ باب یک بحث تازه گشود و حیاتی را که میتوانست در رحمت تکامل سازمان ـ و بیشتر از آن ـ در رحمت جلوگیری نسبی از خطاهای فاجعه بار یعنی قرار دهد ، بست . بنابراین نمیتوان صرف " پوست اندازی ایدئولوژیک ـ برنامه ای " را دلیل دفاع امروز رفیق صادق و دستگاه رهبری از کنگره دانست .

رفیق صادق به تجربه تلخ انشعابات سالهای ۵۹ و ۶۰ اشاره میکند و از آنجا نتیجه میگیرد که " فقط و فقط مکانیسم هائی تا رسا زو خرد مند انه اند که فقط وحدت سازمان را آماج خود قرار داده اند و این امر میسر نیست جز آنکه این راه با مشارکت مستقیم ، فعال و موثر توده کادرها و نیز حتی المقدور اعضای سازمان پیموده شود . " این شاید تنها دلیل معنع رفیق ، در دفاع از کنگره باشد . اندیشه سانترالیستی و بشدت تمرکز طلب فدائیان و بویژه رهبران سازمان ، اگر به بررسی این دو تجربه تلخ بنشینند بیگمان تکان خواهد خورد و خواهد یافت که شیوه سانترالیستی " بسوی انشعاب راندن مخالفین " و ترس و وحشت از توده تشکیلاتی ، اگر هیچ در لحظه نتایجی ببار آورد ، در چشم انداز بلند مدت بی آینده است . این تحول در اندیشه رفیق صادق که مسائل حاد و پیچیده را نمیتوان و نباید از بالا حل کرد ، تحولی مثبت و در خور شتیبانی جدی است . بی آنکه راه به اظهار تاسف از تاخیر ۷ ساله را ببندد .

در رابطه با دلیل سوم باید گفت، این که راست است که "روند انقلابی جهانی در آستانه چرخشی تاریخی قرار گرفته است." و هر حزب جدی برای آنکه در این نقطه چرخشی تکلیف خود را معین کند باید کنگره بگذارد. اما این حقیقت ندارد که این مسئله ما را به دفاع از کنگره ملزم کرده است. همانطور که پیشتر گفته شد ما تحولاتی با همین ابعاد را قبلا بدون کنگره از سر گذرانده ایم: مسئله را ابتدا در کمیته مرکزی "حل" کرده و سپس در تشکیلات "جا انداخته ایم". حالا هم میتوانیم از الگوی سنتی خودمان پیروی کنیم. تحولات در احزاب برادر، نه از این زاویه که مقاله ادعا می‌کند بلکه از زاویه دیگری بر اندیشه ما در رابطه با دموکراسی، علنیت و کنگره تاثیر گذاشته است. در میان ما استناد به احزاب برادر و بویژه به حزب کمونیست اتحاد شوروی تا همین چندی پیش یک حجت قاطع بود و هنوز هم در بخش نیرومندی از رفقا چنین است. اکنون در آن "بالا" در آنجائی که ما حقیقت را مطلقا در انحصار آن می‌دانستیم — به همت اندیشه نوسازی و نواندیشی، تکانهای شدیدی وقوع یافته است. این تکانها و آشنائی از نزدیک با زندگی و مسائل احزاب برادر در میان ما تاثیرات متفاوتی را پدید آورده است. بخشی از ما با حفظ این "اصل" پایه ای که حقیقت کماکان در انحصار حزب کمونیست اتحاد شوروی است، جانبدار روند دموکراتیزه کردن حیات حزبی شده ایم، چرا که حزب کمونیست اتحاد شوروی پرچم دموکراتیزاسیون را برفراز گیتی برافراشته است. بخش دیگر اما، از تحولات تازه به نتیجه گیریهای پایه‌ای تری راه برده و پیش از همه بدین باور رسیده که حقیقت، حقیقتا در انحصار هیچکس نیست و انترناسیونالیزم پرولتری اصلا به معنی نفی هویت مستقل خود و حل شدن در احزاب برادر نیست، و هر حزب زمانی پای‌بندی عملی خود را به انترناسیونالیزم نشان میدهد که اولا — در انطباق خلاقانه مارکسیسم — لنینیسم با شرایط جهان امروز و کشور خود بکوشد و از این طریق به گنجینه جنبش چیزی بیفزاید. ثانیا — در رابطه با سایر احزاب کمونیست، برخورد خلاق، دمکراتیک، علمی و رفیقانه را پیشه سازد و هیچ نظری را به صرف آنکه از جانب این یا آن حزب تائید یا رد شده است، درست یا نادرست نشمارد. ثالثا — از مبارزه احزاب برادر چه در راه ساختمان سوسیالیزم و چه در راه کسب قدرت سیاسی، از طرق ممکن پشتیبانی کند و رابعا — در مبارزه عام و مشترک پیرامون شعارهای مشترک و توافق شده در سطح جهانی مشارکت فعال داشته باشد. اندیشه اخیر در برخورد مستقل خود جانبدار نوسازی و دموکراتیزه کردن حیات حزبی است. این اندیشه که اکنون خود را از تقیدات قبلی رها می‌بیند، مبشر و مروج برخورد زنده، مشخص، خلاق و دمکراتیک با همه پدیده های هستی اجتماعی و سیاسی و از جمله حیات درون حزبی است. اما در هر حال، هر دو نگرش تحت تاثیر روند نوسازی در جنبش جهانی کمونیستی قرار داشته و از آن الهام میگیرند و روند نوسازی که دموکراتیزاسیون همه شئون جامعه، شاه بیت و به بیان رفیق گارباچف "روح" آنست، بر روند دمکراتیزه کردن حیات سازمان و برگزاری کنگره تاثیر مثبت بر جای گذاشته و می‌گذارد و میان روند تشکیل کنگره و روندهای جهانی تنها از این زاویه میتوان رابطه واقعی برقرار کرد و نه از زاویه ای که مقاله طرح کرده است.

اکنون که پاسخهای مقاله به سئوال "چرا ما باید امروز بسوی کنگره گام برداریم؟" مورد بررسی قرار گرفت، میتوان با قطعیت گفت که طرح سئوال به این شکل ناوارد است و لذا پاسخها نیز فکر منسجمی را به خواننده ارائه نمی‌دهد. پاسخ یک عضو منصف سازمان به این سئوال این است: "رفقای گرامی! دستتان درد نکند بعد از گذشت هجده سال از تولد سازمان می‌خواهید اولین کنگره را برگزار کنید و باز می‌پرسید "چرا برگزار کنیم؟" لطفا پاسخ دهید که چرا تاکنون کنگره سازمان برگزار نشده است؟" به پاسخ این سئوال درست بپردازیم.

سازمان ما از بدو تولد تا مقطع انقلاب بهمن فاقد ساختار حزبی بود، در آن دوران که عمر متوسط چریک کمتر از یک سال بود و رهبران در فواصل کوتاه شهید می‌شدند، طرح سئوال کنگره میتوان گفت موضوعیت نداشت. در سال ۵۸ تشکیلات حزبی سازمان در عمل و عمدتا از پائین پایه گذاری شد. در سال ۵۹ این تشکیلات قوام نسبی گرفت و در سالهای بعد به پروسه تکاملی خود ادامه داد. از سال ۵۹ تا امروز امکان و ضرورت برگزاری دو کنگره عادی و تعداد بیشتری اجلاس صلاحیت دار دیگر — کنگره فوق العاده یا کنفرانس با حقوق کامل — وجود داشته است. اما هیچ اجلاسی بالاتر از پلنوم کمیته مرکزی برگزار نشد. تنها اجلاس وسیع و صاحب رای سازمان به سال ۵۸ و به مرحله گذار از ساختار چریکی به ساختار حزبی برمی‌گردد. آن اجلاس در آن مرحله تکاملی

ساختاری ، د رشرایطی که بخش بزرگی از فعالین حرفه ای و مسئولین طراز اول سازمان ،هنوز عضو نبودند یك گام مثبت بود که مرحله کذا را به تمامی د رخود متجلی ساخت.

به این ترتیب سئوال را باید متوجه فاصله ۶۷ــ۵۹ نمود . د رپاسخ میتوان برعلل و عوامل متعدد ی انگشت نهاد . اما د رانیجا تنها به عامل اصلی می‌پرد ازیم ،پیشتریه وحد ت و تضاد د رحزب صیقه کارگرمفهوم سانترا ــ د مکراتیك وسمت انحراف از آن د رید ئه و رهبری اشاره شد .اکنون به مسئله از زاویه د یگری نزد یك شویم : مارکس د رکاپیتال می‌گوید : "فلان آدم فقط از آن جهت شاه است که انسانهای د یگری نسبت به او به صورت رعیت رفتار می‌کنند . ولی خود آنها برعکس تصور می‌کنند که چون وی شاه است آنها رعیت او هستند . "

کاپیتال ــ جلد اول فارسی ص ۹۳ پاورقی

همین مضمون را انگلس د رلود ویك فوئرباخ، آنجاکه رابطه مفاهیمی از قبیل ضرورت و حقیقت را توضیح می‌د هد تشریح کرد ه است . مردم میهن ما نیز جوهر حرف مارکس را با ضرب‌المثل " گناه ظالم به‌گرد ن مظلوم است" بیان کرد ه ا ند .

حالا با این مقد مات میتوان به سراغ سئوال رفت. اعضای سازمان ما که د ربحبوحه اعظم خود ،د رفاصله ۴۹ــ۵۷ و بویژه د رفاصله ۵۷ــ۵۶ جذب صفوف سازمان شد ند ،با روحیه " فد ائی " تربیت شد ند. د راین روحیه " چریکها " و به طریق اولی رهبران سازمان ما را انسانهائی خطاناپذ یر و بقول مسلمانها کلم لد نی به حساب می‌آمد ند . بعد از انقلاب ساختار چریکی به سرعت د وب شد ،اما روحیه چریکی آسان و سریع از بین نرفت و د رك افلاصونی از رهبران همچنان به حیات خود اد امه د اد و به رهبران امکان د اد که سوار براموا ج ناشی از " روحیه فد ائی " بتازند . روحیه فد ائی میتوانست د رروند تکامل اید ئولوژیك سازمان ،از ایسد ه آلیسم و تعلین به بی حقوقی رهاشود و با حفظ جنبه رزمجویانه خود ،به روحیه ای که از تعهد ات تشکیلاتی د رك یك جانبه ند ارد و تحزب را جاد ه یك طرفه نمی‌فهمد ،تکامل یابد. اما به کجراه رفتن پروسه تکامل فکری سازمان سبب شد که د راین عرصه نیز تعلین گری خود بخود ی فد ائی ،به بی حقوقی تئوریزه شد ه از نـــوع نود ه ای تبد یل شود ،شکستی به عظمت شکست انقلاب بهمن وبرنامه ما لازم بود تا د رك ایده آلیستی از مقوله رهبری و رهبران درهم بشکند . و د رك واقعی از رهبران بمثابه انسانهای مبارز و متوسطی که د رمجموعه ای از انقلابیون از توانائی ها و تجارب نسبی بیشتری برخورد ارند و همانند همه مبارزین و همه انسانها ،نقاط ضعف و قوت خاص خود را د ارند ،جایگزین آن گرد د . مادام که این جایگزینی صورت نپذ یرفته بود ، د ر تشکیلات سازمان نیروی پیگیر تکثیر نمی‌توانست وجود د اشته باشد ،به همان د رجه که این جایگزینی انجام گرفت این نیرو نیز پد ید گرد ید . به این ترتیب باقطعیت باید گفت که عامل اصلی د رفقد ان د موکراسی د ر د رد رون تشکیلات سازمان و عد م برگزاری کنگره ،تعلین نود ه تشکیلاتی به بی حقوقی بود ه است. اما آیا این بد ان معنی است که رهبری را مبرا از خطا بد انیم ؟ مطلقا چنین نیست . رهبران سازمان نتوانستند از موضع رهبرانی باد انش انقلابی طراز بالا ،وبا آیند ه نگری انقلابی وباد رك عمیق از ماهیت سانترالیسم د مکراتیك بمثابه یگانه ضامن معتبر تد اوم زند گی حزب، پیرامون حیات سازمان تصمیم بگیرند . رهبران نشان د اد نـــد که د انش و تعهد انقلابی د روجود شان تابد ان حد نیرومند نبود که د رمقابل تمایل طبیعی و غریزی خـــود تسلیم نشو ند . آنها بسان انسانهای متوسط ،خط کوتاهترین فاصله را برای راهپیمائی برگزید ند : "وقتی رفقا به ما اعتماد د ارند و ما میتوانیم د رمیان خود مسائل را حل کنیم و بعد رفقا را قانع کنیم ، د یگرچه حاجت به تشریفات . د موکراسی که شکل نیست ،مضمون است. د راین حالت هم د موکراسی مضمونا رعایت نشد ه است" د راین تحلیل هم واقع‌بینی و هم نیت خیروجود د ارد اما یك چیز وجود ند ارد و آن شبکه ای از انسانهـــای صاحب نظر ،برابرحقوق و متقابلا متعهد به یکدیگراست . همین کمبود است که به رهبران سالم حق مید هـد

---

* برخی از اعضای کنونی کمیته مرکزی د رآن اجلاس مشارکت نداشتند و د و نماینده یك ایالت پرنفوذ سازمان به خاطر آنکه هنوز عضو نبود ند پشت د راجلاس ماند ند !

www.iranarchive.com

تا کنگره را " تشریفات " تصورکنند . و برای رهبران ناسالم امکان ایجاد می کند تا حاکمیت بوروکراتها را جایگزین حاکمیت طبقه کارگرکنند .

چرا باید امروز براین حقایق تاکید کنیم؟ برای آن عضوی که بخاطر خطاهای گذشته سرش را به دیوار می‌کوبد، هیچ چیز مفید تر از آن نیست که به او دریافتن ریشه های واقعی خطا از جمله در امور سازمانی کمک شود و هزار بار تاکید گردد که در رابطه متقابل رهبری و تشکیلات، انحراف از سانترالیسم دمکراتیک در رهبری علی‌القاعده در جهت سانترالیسم و به زیان دموکراسی گرایش دارد و این توده تشکیلاتی است که باید صیانت از دموکراسی درون حزبی را وظیفه دائمی خود تلقی کند . نباید این توهم را پدید آورد که رهبری دموکراسی می‌دهد . دموکراسی نه دادنی است و نه پس‌گرفتنی . دموکراسی توده سالاری است و اگر توده نخواهد که سالار باشد، همیشه کسانی یافت خواهند شد که داوطلب سروری باشند .

تاکید به این حقایق امروز بویژه لازم است. چراکه به گفته کاملا درست رفیق صادق گرایشی وجود دارد که " زمانی که " احساس در اکثریت بودن " را لمس کنند، نیروی تسریع کنگره و زمانی که عکس آنرا لمس کند، طبعا ترمز آن خواهد بود . " علاوه براین خطرات دیگری نیز برسر راه کنگره کمین کرده اند که بی توجهی بدانها میتواند به شکست کنگره بینجامد . امروز در نتیجه مبارزات چندساله، میتوان گفت که کنگره به روندی بسی بازگشت بدل شده است، از این رو خطر اصلی که کنگره را تهدید می‌کند، نه " حذف " که " مسخ " آن است، گرایشی که " احساس در اکثریت بودن " را لمس نکند، ممکن است بفکر تمهیداتی برای لمس کردن این احساس پرجاذبه بیفتد . این خطر را باید شناخت و خنثی کرد .

وجود نیروی واقعی برای تحکیم سانترالیسم، خطر سوء قصد به کنگره را همواره به خطری واقعی بدل میسازد . کنگره سازمان باید باعلم به این حقیقت، در اساسنامه ای که می‌باید به تصویب برساند، موادی را به گنجاند که وجود کنگره را رسما بیمه کنند و راه تشکیل کنگره عادی و فوق‌العاده، مستقل از اراده رهبری را باز نمایند .

مسئله پرداخت که چرا "مقاله"

اکنون که دو شکل طرح مسئله و دو نحوه پاسخگوئی بدان مورد بررسی قرار گرفت میتوان بدین سئوال را بدانگونه طرح می‌کند ؟ گرچه خود مقایسه دو نحوه طرح و پاسخگوئی به مسئله " چرا کنگره ... ؟ " پاسخ سئوال را روشن کرده است، اما جا برای نتیجه گیری همچنان باز است:

" مقاله " از موضع پاسداری مطلق از سانترالیسم تحریر شده است. از این موضع، تشکیل کنگره امری " خلاف قاعده " بحساب می‌آید و لذا باید به " وجدان سانترالیسم " علت این " خلافکاری " توضیح داده شود . و طبیعی است که این توضیح باسئوال " چرا کنگره برگزار می‌کنیم؟ " آغاز شود . مطلب حاضر اما، از موضع دموکراسی و پذیرش سانترالیسم تا آنجائی که از دموکراسی نشات گرفته و بر آن متکی است، ارائه گردیده است . از این موضع طبعا تشکیل کنگره " قاعده " بحساب می آید و لذا می‌باید در شروع کار، با طرح این سئوال که " چرا تاکنون کنگره برگزار نشده است؟ " در پیشگاه " وجدان دموکراسی " حاضر شد . خلافکاریهای تاکنونی را توضیح داد . تفاوت اساسا در نوع عینکهاست برای آنها که به دموکراسی باور دارند، کنگره حزبی، عالی ترین مظهر " قانونیت " است و ـ اگر این تعبیر مجاز باشد ـ برای آنها کنگره هم پارلمان و هم محکمه و محل حسابرسی است . از اینرو آنها ضرورت کنگره را نه با حجم موضوعات انباشته شده، که به اتکای اصل " قانونیت " توضیح می‌دهند .

انباشته شدن مسائل اما، به کنگره ما ویژگی خاصی بخشیده است وای کاش " مقاله "، تشریح کاملا بجا و درست انبوه مسائل پیش رو را در خدمت توضیح این ویژگی بکار می‌گرفت.

واقعیت آن است که تداوم فاجعه بار بی قانونیها و مرحله ای که به لحاظ تکاملی، سازمان ما، جنبش کمونیستی ایران، جنبش انقلابی مردم میهنمان و جنبش جهانی کمونیستی در آن به سر می‌برند و همه مسائلی که رفیق صادق تشریح کرده اند، انبوهی از مسائل و مشکلات را در سازمان پدید آورده، و نتیجه آن شده است که در عرصه های متعددی سازمان عملا فاقد رهبری است. و همین نکته است که کنگره سازمان را از یک کنگره " عادی " متمایز میسازد . و از ما طلب میکند که با هر آنچه در چنته داریم برای پیروزی آن مبارزه کنیم و با کنگره با حساسیت و احساس مسئولیت فوق‌العاده و انقلابی برخورد کنیم ـ در این رابطه نخست باید با تحلیل دقیق

www.iran-archive.com

شرایط عینی سازمان و آن شرایط عینی اجتماعی که سازمان را محاط کرده است، حد ظرفیت واقعی کنگره و مبرم ترین ضرورتها را مشخص ساخته، باری متناسب را بر دوش آن بگذاریم. در ماههای اخیر "دستور کار کنگره" موضوع مباحثات زیادی بوده است و جا دارد که در اینجا بدان پرداخته شود. اما پیش از پایان مبحث "متد ولوژی" لازم به یادآوری است که بی دقتی های متد یک "مقاله" به چگونگی طرح مسئله کنگره محدود نمیشود و تقریبا در سراسر آن، در برخورد با "اصول"، در رابطه با امر "وحدت"، در روایت تاریخ سازمان، توضیح انشعابات و نیز پروسه تصویب و انتشار بولتن در برقرار کردن پیوند بین گذشته و آینده و در برخورد با مسئله "پلاتفرمهای جداگانه" و در هر مورد به شکلی، یکجا با وارونه کردن دو وجه یک مسئله یکجا با تکیه برفرم و قربانی کردن مضمون و جای دیگر با ارتقاء یک حکم تازه به سطح "اصل" و بیان نیمه کاره واقعیتها و نتیجه گیریهای ضد و نقیض، امتداد یافته است. پرداختن به همه موارد یاد شده در مبحث "متد ولوژی" چندان مفید نیست. به برخی از این نارسائیهای متد یک هنگام بحث پیرامون پاره ای مضامین یاد شده، در سطور آینده اشاره خواهد شد و در اینجا به برخورد مقاله با مقوله "انشعاب" مسئله پوزیسیون مثبت" و رابطه آرزو و واقعیت در هنگام نقل پاره ای نظرات بسنده میگردد، مقاله می نویسد:

"به راستی هیچکاری در مبارزه انقلابی ساده تر از انشعاب کردن نیست. کافی است کسی تصمیم بگیرد و عمل کند. انشعاب کردن، انقلاب کردن نیست. کار حقیری است که از عهده مایوس ترین مغزها برمی آید". (مقاله ص ۹)

این سخنان حیرت آور خطاب به چه کسانی برزبان جاری میشود؟ آیا رفیق صادق اعضاء و مسئولان سازمان را مشتی روشنفکر کافه نشین پنداشته است که انشعاب کردن برایشان ساده تر از آب خوردن باشد؟ آیا برای خود رفیق صادق انشعاب کردن عمل ساده ای است که کافی است تصمیم بگیرند و عمل کنند؟ مگر کم انشعاب از گذرانده ایم؟ مگر کم لحظه دشوار شکستن تن واحد خود را درک کرده ایم؟ مگر کمند رفقائی که در فشار تصمیم گیری در لحظه جدائی، در جوانی پیر شده اند؟ نه رفیق صادق! نه! هیچکس از شما اینرا نمی پذیرد که "هیچ کاری در مبارزه انقلابی ساده تر از انشعاب کردن نیست" چراکه حقیقت تماما خلاف این سخن وحشتناک است. "هیچ کاری در مبارزه انقلابی دشوارتر از انشعاب کردن نیست." برای توده اعضا و همه مسئولین سازمان فقط این حقیقت است.

و یک تز حیرت آور دیگر: "انشعاب کار حقیری است که از عهده مایوس ترین مغزها برمی آید." لازم نیست به تاریخ دهها انشعاب نجات بخش در جنبش کارگری و کمونیستی رجوع کنیم. تنها کافی است به انشعاب بزرگ ــ و بزرگترین انشعاب ــ در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی یعنی به انشعاب لنین و لنینستها از انترناسیونال دوم توجه کنیم، تا بطلان این حکم تماما آشکار شود. لنین و لنینستها، نه این یا آن حزب کارگری را، بلکه تمام انترناسیونال دوم را شکستند و دو شقه کردند. این انشعاب تماما خصلت رهائی بخشش داشت، تداوم حیات مارکسیسم را تامین نمود و خط دفن کمونیسم در زیر خروارها اپورتونیسم انترناسیونال دوم را برطرف نمود.

به راستی برخورد کمونیستها با انشعاب چگونه است و چرا رفیق صادق مرتکب چنین اشتباهات بزرگی می شود؟ کمونیستها با "انشعاب" همانگونه برخورد می کنند که با "طلاق" پرسیون ما نسبت به "انشعاب" منفی است. ما در برخورد کلی هرگز با "انشعاب" برخورد خوشبینانه نداریم و نباید داشته باشیم. اما این برخورد منفی را هرگز به سطح یک حکم ارتقاء نمی دهیم و با هر انشعابی بطور مشخص برخورد می کنیم و داوری نهائی ما نتیجه برخورد مشخص ماست. این داوری ممکن است این انشعاب را نتیجه عملکرد مغزهای مایوس بداند و آن دیگری را نتیجه تلاش مغزهای پر نبوغ و انقلابی. همین برخورد را ما با امر "طلاق" داریم ما مروج تحکیم زندگی مشترکیم و با امر طلاق "از موضع منفی برخورد می کنیم. اما در برخورد مشخص، آنگاه که زندگی مشترک را "جهنم مشترک" ارزیابی کنیم مشوق سوختن در چنین جهنمی نخواهیم بود. چنین است متد ولوژی برخورد ما با مقوله "انشعاب".

اما چرا رفیق صادق با مسئله بدانگونه برخورد می‌کند؟ رفیق صادق جانبدار و شاید بتوان گفت شیفته حفظ وحدت صفوف سازمان بر پایه اندیشه هائی است که برغم او درست و اصولی می‌نماید. جنبه وحدت طلبی این احساس را باید در رشد بالاتر از آن ستایش کرد. اما آنجاکه پای بحث جدی تئوریک در میان است، باید راه ورود احساسات به صحنه رابطور کامل مسدود کرد. در تبلیغات شاید محق باشیم که این یا آن جنبه از یک پدیده را که تبلیغ آنرا مفید می‌شناسیم، برگزیده، برجسته سازیم. اما در مباحثه تئوریک چنین حقی وجود ندارد. در اینجا باید بامنطق دیالکتیک، همه وجوه یک پدیده را در نظر گرفت و احکام را با دقت و صلابت فرمولبندی نمود. گزینش یک هدف مشخص مثلا حفظ وحدت سازمان حول یک اندیشه معین یا حفظ سمتگیری وحدت طلبانه سازمان با حزب توده ایران و سپس برای آن تئوری تدوین نمودن، یک متدولوژی وارونه است که راه به حل هیچ مسئله مهمی نخواهد برد.

شاید اینگونه برخوردها با نظریه "پوزیسیون مثبت" توجیه شوند. البته این درست است که کمونیستها چه به لحاظ تاریخی و چه در برخورد مشخص با "سیمای باز" و از موضعی "مثبت" با همه پدیده های هستی اجتماعی و سیاسی مواجه میشوند. اما افراط در این زمینه، کار را به صد و احکام نادرست و نشاندن آرزو به جای واقعیت می‌نشاند. کاری که در مقاله از جمله در برخورد با مسئله "چهره ها" و بحث "دوایدئولوژی" صورت گرفته است، مقاله می‌نویسد:

"مدتها است این مسئله در سازمان ما حل شده که رهبران سازمان علیرغم شرایط مخفی، با مردم و توده اعضا از طریق مطبوعات حزبی مستقیما تماس بگیرند... اما به نظر میرسد یک محافظه کاری ناشناخته یا عوامل دیگری باعث میشود که این فکر تاکنون آن طور که باید عملی نشود."

اما واقعیت آن است که این مسئله در سازمان ما "حل" نشده و تنها مورد ی هم که به استفاده نماینده سازمان در اروپا از تریبون اکثریت مربوط می‌شد، اکنون حدود یکسال است که متوقف شده است. واقعیت دیگر آنست که اکنون در این مقاله این نکته تصریح میگردد که "رهبران سازمان علیرغم شرایط مخفی، با مردم و توده اعضا از طریق مطبوعات حزبی مستقیما تماس بگیرند." شاید علاقه رفیق صادق به اینکه "مسئله حل شود" و "پوزیسیون مثبت" ایشان در این رابطه بیشتر مشغله زیاد، سبب نشاندن آرزو به جای واقعیت شده باشد. در برخورد با مسئله "دوایدئولوژی" نیز همین خطا تکرار شده است. مقاله مینویسد:

"پلنوم یکپارچه مخالف این فکر بود که مسائل مورد بحث در سازمان ما، ناشی از وجود دوایدئولوژی و دوگرایش طبقاتی متضاد است..." (تاکید از نگارنده)

این استنباط رفیق صادق، از موضع "خوشبینی تاریخی" از مباحثات پلنوم است. شاید اگر پلنوم این مسئله به بحث گذاشته میشد آرزوی رفیق صادق منحقق میشد و پلنوم یکپارچه، ارزیابی بدبینانه "دوایدئولوژی و دوگرایش طبقاتی متضاد" را رد میکرد. اما مسئله این است که پلنوم اساسا وارد چنین بحثی نشد ولذا نسبت دادن مخالفت یکپارچه به پلنوم خلاف واقع است. در اینجا نیز آرزو بجای واقعیت نشسته است.

۲ــ دستور کار کنگره

پلنوم مهرماه ٦٦ کمیته مرکزی دستور کار کنگره را به شرح زیر تعیین نمود:

۱ــ تصویب برنامه
۲ــ تصویب اساسنامه
۳ــ تصویب سند نقد برنامه و منشی گذشته و علل انحراف آنها.
٤ــ تصویب قطعنامه درباره "وحدت جنبش کمونیستی ایران".
٥ــ بررسی و تصویب گزارش عملکرد کمیته مرکزی
٦ــ استماع و تصویب گزارش سیاسی کمیته مرکزی
۷ــ انتخاب کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش
۸ــ بررسی و تصویب، قرارها، قطعنامه و پیامهای پیشنهادی به کنگره

www.iran-archive.com

بعبارت دیگر پلنوم تصویب کرد که کنگره اول به تمام مسائل پیش روی سازمان پاسخ دهد. هم در زمان برگزاری پلنوم و هم در ماههای پس از آن و تا امروز، این نکته موضوع بحث بوده است که پلنوم در شناخت اوضاع واقعی سازمان و وضعیت عمومی محاط بر آن، «الاهم فی الاهم» کردن مسائل، تشخیص مبرم ترین ضرورتها و در نهایت تعیین دستورکار کنگره تا چه میزان واقع‌بین بوده است؟ آیا در دستورگذاشتن همه مسائل، به لحاظ منطقی به این نتیجه می‌رسید که وظایف انقلاب سوسیالیستی را بر انقلاب دمکراتیک بار کنیم؟ آیا کمر کنگره زیر این بار نخواهد شکست؟ گرچه بطور غیررسمی و در عین حال کاملاً جدی به این سئوالات پرداخته شده و میشود، اما تاکنون بطور رسمی و از جانب ارگانهای با صلاحیت، مصوبه ای در جهت سبک تر و واقع‌بینانه تر کردن دستورکار کنگره ارائه نشده است. از بررسی واقعیتها میتوان بدین نتیجه رسید که هیچکس نمی تواند به توفیق کنگره در تحقق دستورکار فوق الذکر باور داشته باشد. و هرکس در باور خود این یا آن ماده را فاقد ضرورت مبرم دانسته، حذف می‌نماید و برای تحقق سایر مواد تلاش و برنامه ریزی می‌کند.

توجه به این مسئله، بویژه از این نظر مهم است که دست کنگره در این رابطه تقریبا بسته است و اتخاذ عمده تصمیمات و برنامه ریزیهای ضرور در این عرصه برعهده کمیته مرکزی است. البته تردیدی نیست که کنگره در روز نخست کار خود، پیرامون دستور کار اظهار نظر کرده، تصمیم میگیرد. اما از آنجائی که کنگره اساسا محل تدوین اسناد نیست و در عمل تنها اسنادی در دستور فرا می‌گیرند که قبلا پروسه تدوین، اظهار نظر عمومی و تدقیق نهائی را طی کرده باشند، در عمل دست کنگره تقریبا بسته است و حق کنگره برای انتخاب دستورکار تنها در محدوده اسنادی که از مراحل مذبور گذشته اند قابل اعمال است. از این رو اگر امروز موضوعی رسما و یا عملا (و این دومی به مراتب مهمتر است) در دستور کار قرار نگیرد، کنگره فاقد به اتخاذ هیچ تصمیم موثری پیرامون آن موضوع نخواهد بود.

باید در نظر داشت که فوق، به بررسی مسئله دستورکار ادامه دهیم. تا امروز تمام نیروی دستگاه رهبری حول دو سند برنامه و اساسنامه متمرکز شده است و هیچ نشانی از اینکه برای تدارک سایر اسناد برنامه ریزی شده باشد، دیده نمیشود. این امر این نگرانی را پدید آورده است که اگر روندها به همین گونه پیش برود، آیا سایر اسناد در عمل "منسی" نمیشوند؟ و آیا در پس این روندها، اندیشه ای وجود ندارد که میخواهد فکر رست "شبک ترکردن دستورکار" را، با حذف سایر مواد و باقی گذاشتن دو ماده برنامه و اساسنامه در عمل به پیش ببرد؟ مادام که کارمشخص پیرامون سایر اسناد آغاز نشود دلیلی برای بی‌پایه بودن این نگرانیها وجود نخواهد داشت.

جدای از این نگرانی به حق، اکنون مباحثات در رکهای متفاوت از دستورکار کنگره، حول ماده اول یعنی "برنامه" متمرکز شده است. رفیق صادق در ک خود را در "مقاله" ارائه کرده است. از سوی نگارنده نیز در ک متفاوتی در رفقه "در خلاصی از عادات کهنه" مندرج در ریولتن ۸ ارائه شده است. اکنون میتوان به بررسی مشروحتر مسئله پرداخت.

رفیق صادق بر این باور که "تلاش در راه تدارک کنگره، تنها زمانی صادقانه و سازنده است که از یکسو در جهت تدارک هرچه کامل تر اسناد برنامه و اساسنامه سازمان باشد و از سوی دیگر زمینه و امکانات مشارکت فعال و موثر تودههای اعضا و همه کادرهای سازمان ــ چه در داخل و چه در خارج کشور ــ را فراهم کند" و "چنانچه مسئله وحدت کمونیستهای ایران در یک حزب واحد، مسئله نقد و بررسی خط‌ومشی و برنامه ما در سالهای پس از انقلاب، همه حول مسائل و مباحثی که در برنامه منعکس است، مطرح شوند، بخصوص اگر شیوه درست پیشبرد مباحث درون سازمانی بکار بسته شود، امکان حصول نتایج هد فمند و اجتناب از سردرگمی حول مباحث پراکنده و تودرتو بیشتر خواهد شد." (نقل از مقاله تاکید از نگارنده) بدین ترتیب رفیق صادق در حالی که پیرامون مواد ۵ تا ۸ دستورکار اظهار نظر نمی‌کند و (به احتمال بسیار زیاد به این دلیل که وجود آن مواد در دستور بدیهی بحساب می‌آید)، برنامه و اساسنامه را بعنوان دستورکار مد نظر دارد و بر این باور است که مواد ۳ و ۴ یعنی "وحدت" و "نقد گذشته" میتوانند "حول مسائل و مباحثی که در برنامه منعکس است." ــ و نه بعنوان مسائلی که پروسه های جداگانه مباحثه و تهیه سند را ضرور میسازند ــ مطرح شوند.

رفیق صادق بر پایه همین نظر، طرح برنامه پیشنهادی خود را منتشر نموده و مطلب توضیحی ضمیمه آنرا فصل بندی کرده است. بدین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که ایشان در مجموع، دستورکار پلنوم مهر را تائید می‌کنند، با این ذکر که دو مسئله "وحدت" و "نقد گذشته" راد رسایه "برنامه" محو می‌کنند.

اما این دستورکار نه واقع‌بینانه است و نه پاسخگوی مبرمترین نیازها. سازمان ما اگر همه نیروی خود را حول تهیه برنامه متمرکز کند (کاری که هم اکنون صورت می‌پذیرد و در عمل به بهای خارج کردن سایر مواد از دستورکار کنگره تمام شده و خواهد شد) بازهم قادر به ارائه "برنامه طبقه کارگر برای امروز تا استقرار سوسیالیسم" نخواهد بود. این ناتوانی دلائل معینی دارد. مادام که ما، نگاه خود را نسبت به اصول و مارکسیسم ـ لنینیسم دقیقا روشن نکرده باشیم *، درک کامل و روشنی از مدل و جهت‌گیریهای رشد در جامعه خودمان نداشته باشیم و سرانجام به اتکای اینها، به الگو و تئوری انقلاب ایران راه نبرده باشیم، تنظیم یک برنامه ظاهرا شکیل و منسجم، جز کلیشه برداری و فرمالیسم تاب چیز دیگری نیست. و زمانی که برای تبدیل چنین چیزی به پرچم هویت سازمان تلاش کنیم، عمل ذهنی‌گرایانه ما به ماجراجوئی فرا می‌روید و طبیعی است که همه شانسی که نسبت به سرنوشت سازمان و حفظ وحدت آن و سرنوشت جنبش کمونیستی ایران احساس مسئولیت می‌کنند، نسبت به اینگونه اقدامات حساسیت نشان داده، با ارائه اسناد برمبنای یک دستورکار واقع‌بینانه و پاسخگوی نیازهای مبرم، به مقابله برمی‌خیزند، و چنین روندی در شرایط اختلاف نظرهای جدی که به تائید رفیق صادق، ضمنا جنبه ایدئولوژیک هم دارند، نمی‌تواند به ارائه بیشتر از یک پلتفرم به تشکیلات منجر نگردد.

رفیق صادق خود در برخورد با وضعیتی که بدنبال ارائه شتابزده طرح برنامه به امضای فردی مسئول کمیسیون برنامه پدید آمده، دچار تردید و تناقض است. وی در رحالی که به درستی تاکید می‌کند که "وحدت بحران با نوع برخورد با برنامه در تشکیلات رابطه تنگاتنگ دارد." وبا این تاکید اهمیت مسئله را روشن می‌کند، از سوئی نزدیک به ۶ صفحه از مقاله خود را به دفاع از انتشار پلتفرم مسئول کمیسیون برنامه و برخورد اشتن دیگران از ارائه پلتفرم مسابه اختصاص می‌دهد و از سوی دیگر می‌نویسد: "اگر به نظر می‌رسد که مطلع کردن تشکیلات از سند مبنای کار کمیسیون قبل از تصویب در کمیسیون به هر دلیل امکان رسیدن به برنامه واحد را تضعیف میکند، این کار اقدامی است غیر برنامه." این دوگانگی و تردید نمی‌تواند و نباید دوام آورد. باید بدون تردید پذیرفت که "اینکار اقدامی بود غیر برنامه" و سپس با بررسی واقع‌بینانه اوضاع، برای پیشبرد مباحثات در تشکیلات "راه حلهای دیگری را جستجو کرد." بدین منظور نخست باید مرز "تبلیغات" و مباحثه جدی تئوریک" را بدرستی ترسیم نمود و هنگامی که بازی در میدان در دوم جریان دارد از لغزیدن به میدان نخست، پرهیز نمود. چرا که اینکار از سوئی با گرم کردن "طبلها" ادامه کار "مغز سردرد" را با مانع روبرو می‌کند و از سوی دیگر با القای شبهه "نیروئی"، اوضاع تیره و تار کنونی را خراب‌تر می‌نماید. این درهم آمیزی، قلمی را که باید به تشریح حتی‌المقدور علمی معضلات تئوریک بپردازد، به حسابگری می‌کشاند و نویسنده را وامی‌دارد که ضمن نوسان میان نظرات ناسخ و منسوخ، موضوع اصلی مورد نزاع را از انظار پوشیده بدارد تا بتواند خود را مبارز پیگیر وحدت سازمان جلوه داده، آن دیگران را که گویا از فکر" و برنامه "پیروی می‌کنند نیروی انشعاب "سپرافکنده"، "سرخورده" تبری جوینده از خود و از هرآنچه هست" و... بنامد.

پس از فاصله گیری از تبلیغات در مبارزه ایدئولوژیک، و پذیرفتن این واقعیت که هرد و گرایش اصلی درون سازمان جانبدار وحدت آنند روشن خواهد شد که موضوع مورد اختلاف نه شکل ارائه مباحثات بصورت یک یا چند پلتفرم، بلکه مضامین معینی است و مبارزه‌ای که اکنون در درون سازمان ما جاری است نه مبارزه وحدت‌طلبان و انشعاب‌طلبان برای حفظ یا شکستن سازمان، بلکه درگیری دو گرایش متمایز برای کسب "هژمونی" در سازمان است.

با پذیرفتن این واقعیت، تلاش رفیق صادق و همفکران ایشان، برای تامین اکثریت در کمیسیون برنامه

*ـ به این امر در فصل آتی پرداخته میشود.

www.iran-archive.com

هیات سیاسی، کمیته مرکزی، کنگره و بطور کلی همه ارگانهای موثر سازمان، تلاشی مشروع و قابل درک خواهد بود و ایشان دیگر ناچار نخواهند بود با فاجعه جلوه دادن ارائه پلنوم‌های متفاوت، خود را در مقابل این سئوال قرار دهند که " اگر واقعا با ارائه دو پلنوم فاجعه وقوع می یابد، شما ده تز " دو اید ئولوژی " را رد می‌کنید و همه گرایشات درون سازمان را " حد و دادن در راستای منافع طبقه کارگر " ارزیابی می‌کنید، چرا با پس گرفتن پلنوم خود و رد دستور گذاشتن پلنوم طرف مقابل، جلوی فاجعه را نمی‌گیرید ؟ " چرا که در آن صورت ایشان، پرچم وحدت طلبی یکجانبه را زمین گذاشته، و مضمون واقعی مبارزه خود را که " وحدت با هرمونی اندیشه مورد دفاعه من است " بیان داشته و متقابلا برای دیگران نیز این حق را به رسمیت شناخته اند که با مضمونی مشابه مبارزه کنند. روشن شدن مضمون مبارزه تدوین چارچوب و قواعد آنرا آسان خواهد کرد و یا معلوم شدن اینکه، گرفتن مسیح متحلفین، فراکسیونیستها، پرونده سازان، سپر افکنده هیاهو و سوء استفاده کنندگان از اهرمهای سازمانی آسان خواهد شد. پذیرش مضمون واقعی مبارزه درون سازمانی " مقاله " را از نوسان میان نظرات ضد نقیض رها خواهد ساخت و رفیق صادق دیگر مجبور نیستند، یکجانبه پلنوم خود را به صرف امضای مسئول کمیسیون برنامه و اجازه پلنوم برای انتشار آن " حزبی " و اقدام مشابه از جانب دیگران را " غیرحزبی " جلوه دهد و جای دیگر با تصریح این نکته که پلنوم هیچ یک از رفقا را از انتشار پلنوم منع نکرده است (و لذا کار دیگران نیز به همان اندازه " حزبی " یا " غیرحزبی " است که کار رفیق صادق) تمام رشته استدلالهای حقوقی خود را پنبه کند. این پدیده همچنین سبب خواهد شد که مقاله از تعبیر " دلبخواهی " مفهوم " پلنوم حزبی " فاصله بگیرد و پلنومی را که نه به تصویب کمیته مرکزی نه به تصویب هیات سیاسی کمیته مرکزی و نه حتی به تصویب کمیسیون برنامه رسیده است، " حزبی " جلوه ندهد و با تاکید بر ضرورت " ارگان سازی " و " ارگان در ارگان سازی " برای تبدیل پلنوم خود به پلنوم جمعی، خود را با این سئوال مواجه نسازد که پلنوم پیشنهادی ایشان برای آنکه از فکر خام به سند مدون تبدیل شود کدام یک از این پروسه ها را طی کرده است؟

و اما آن اختلافات مضمونی که پیروی از تزهای " مقاله " و ارائه فرمول جهت تدقیق پلنوم پیشنهادی را نامعقول می‌سازند کدامها هستند ؟ تحلیل و مهمترین موضوع اختلاف، همانگونه که پیشتر یادآوری شد بسه ارزیابی از توان سازمان برای ارائه یک برنامه جامع و مانند مخصصات کنونی مربوط میشود. رفیق صادق همانگونه که عمل کرده اند، بر این باورند که امکان ارائه چنین برنامه ای وجود دارد و سازمان قادر است با انجام اصلاحاتی، طرح برنامه پیشنهادی را بمثابه پرچم سازمان، جنبش کمونیستی و صفبه کارگر ایران ارائه دهد. در این پیشنهاد خوشبینی مفرطی وجود دارد که از عدم درک عمیق مفهوم " پوست اندازی ایدئولوژیک ــ برنامه ای "، قرار گرفتن " روند انقلابی جهانی در آستانه چرخشی تاریخی " و " علل شکست انقلاب بهمن و برنامه ما " ناشی شده و در عمل به ساده کردن مسائل پیچیده، ترویج آسان پسند و تبدیل برنامه به " متاعی که به هرحال برای سازمان لازم است " می انجامد. اکنون در جنبش کمونیستی ایران برنامه های متعددی از سوی حزب توده ایران، راه کارگر، رفقای انشعابی ۱۶ آذر، سازمان آزادی کارگران ایران و... ارائه شده است. نگاهی به برنامه های ارائه شده نشان میدهد که علیرغم پیشروی های معین جنبش کمونیستی ایران در مسیر تجهیز به برنامه ای علمی و انقلابی، تا دستیابی به این هدف، راه درازی مانده است و نارسائیها و برخورد های پندارگرایانه هنوز زیاد است. اگر حزب توده ایران همچنان به جهان و جنبش از دریچه تنگ بینانیه ها و اسناد " از رده خارج شده " سالهای ۵۷، ۶۰، ۶۹ می‌نگرد، راه کارگر ریخت قابل ملاحظه ای از برنامه خود، برنامه سوسیال دمکراتهای روسیه را رونویسی کرده، بدین کار خود مباهات نیز میکند پلنومهای پیشنهادی حزب دمکراتیک مردم ایران، رفقای انشعابی ۱۶ آذر و سازمان آزادی کارگران ایران نیز علی رغم مرزبندی های روشن با رهبای انحرافی حزب توده ایران و راه کارگر، هنوز مسایل حل نشده بسیاری را با خود حمل می‌کنند. در چنین محتصاتی وظیفه ما نیست که ۵ را ۶ یا ۶ را ۷ کنیم. جنبش کمونیستی ایران بیشتر از آنکه از نداشتن برنامه رنج ببرد، از تعدد برنامه هائی که عموما بدون کار کافی و به گونه ای شتابزده

و قسما برای تعیین ضربتی حدود و ثغور ارائه شده اند ، در عذاب است.

سازمان ما بعنوان گردان اصلی جنبش کمونیستی ایران رسالت و وظایف سترگی برعهده دارد که تامین وحدت اصولی و رزمنده کمونیستهای ایران در راس آنهاست. ما حق نداریم با ارائه طرحهای کلیشه ای و بدون پشتوانه نیرومند ، از این وظیفه مهم شانه خالی کنیم ، برعکس ما وظیفه داریم که پروسه تدوین برنامه را حتی الامکان به پروسه وحدت کمونیستهای ایران بدل سازیم.

همه ما از " زایش کیفیت نوین " سخن می گوئیم اما به نظر می رسد درک یکسانی از این عبارت وجود ندارد. رفیق صادق براین باور است که " موفقیت ما در تدارک موفقیت آمیز کنگره ای پیروزمند که تمام سازمان بزرگ ما را مدل برنامه و اساسنامه ای واحد متحد کند ... اساسا زایش کیفیتی نوین را در جنبش دمکراتیک کشور ما رقم خواهد زد. سازمانی که در آن سوی کنگره پیروزمند قد برخواهد افراشت ، زمینه ساز (و یگانه زمینه ساز) وحدت همه پیروان سوسیالیزم علمی در کشور ما خواهد شد. "

در گذشته نه چندان دور ، اینگونه تصور می شد که سازمان ما در پروسه تکامل خود " به لحاظ مضمون به حزب توده ایران پیوسته است. و هرآینه این پیوستن شکل سازمانی بخود بگیرد و ما موجودیتمان را — که یک خطای تاریخی پنداشته می شد — در وجود حزب توده ایران مستحیل سازیم ، کیفیت نوینی زاده خواهد شد. سازمان ما یکدوره از حیات خود را زیر سایه این "پندار" گذراند. در این " پندار " حزب توده ایران همه چیز بود و دیگران هیچ. او شط خروشان بود و دیگران جویبارهائی که اگر به شط نریزند ، راه به مرداب دارند.

در درکی که اکنون " مقاله " ارائه کرده ، معادله فوق تا حدودی وارونه شده است و گفته شده که اگر کنگره سازمان وحدت رزمنده ما را حول برنامه و اساسنامه تامین کند کیفیت نوین زاده خواهد شد. این درک اگر با یک ارزیابی صریح ، روشن و واقعی از مقام و موقعیت حزب توده ایران همراه میشد ، می توانستیم آنرا " گامی بزرگ " در راه " زایش کیفیت نوین بحساب آوریم. ولی در هرحال ، بدون این ارزیابی هم باید ، درک یاد شده را گام مثبتی ارزیابی کرد و در جهت تصحیح آن کوشید.

به راستی " کیفیت نوین " چیست و مولفه های آن کدام است؟ جنبش کمونیستی ایران ، پس از طی چند دوره تاریخی اکنون در اوج پراکندگی است. پراکندگی امروز خصیصه اصلی این جنبش است. مسئله تنها در تعدد گروههای مارکسیست — لنینیست خلاصه نمیشود. پراکندگی در پایه اجتماعی جنبش کمونیستی ایران وجه اصلی و عم انگیز آن است. کیفیت نوین تنها زمانی زاده میشود که این ویژگی اصلی تحول پذیرد و از میان این " کثرت " ، " حدت " زاده شود. هرگامی در این جهت گامی در جهت زایش کیفیت نوین است ، ولی خود آن نیست. کیفیت نوین حزب متحد ، فراگیر و رزمنده طبقه کارگر ایران است که اکثریت قریب به اتفاق پیروان سوسیالیزم علمی و هواداران آن را در صفوف و تحت رهبری خود متحد میکند. این حزب باید تشکیل شود و تا تشکیل آن — که قطعا پروسه پرفراز و نشیبی خواهد داشت — اطلاق " زایش کیفیت نوین " به این یا آن تحول در این یا آن حزب ، سازمان یا گروه عملی نارواست. سازمان بعد از کنگره پیروزمند ، باید و میتواند نقش موثر و تعیین کننده ای در این راستا برعهده گیرد. از این رو " زایش کیفیت نوین " نامیدن آن ، نسبت به درکی که حزب توده ایران را همه چیز و یگانه شارح — تا حدودی مالک — کمونیسم در ایران میدانست (و هنوز هم میداند) بیانگر یک سمتگیری مثبت است که هنوز به پندار سازمان ستائی و سکتاریسم آلوده است.

ما وظیفه داریم این درک از " کیفیت نوین " و نقش سازمان در پیدایش آنرا ، در همه امور و از جمله در چگونگی تهیه و ارائه اسناد کنگره در نظر داشته باشیم.

همه این افکار وقتی بخواهند زمینی شوند ، بدین نتیجه می انجامند که در مختصات فعلی ، ما تنها میتوانیم (و تنها باید) برای ارائه تزهای کلی برنامه ای که اصلی ترین خطوط سیمای حزب طبقه کارگر ایران و سمت برنامه ای و مشی سیاسی سازمان را ترسیم می کنند تلاش نمائیم و کنگره سازمان با تصویب آن بخش از تزها که آماده شده اند ، آنها را بعنوان مبنای بحث به جنبش پیشنهاد کند و کمیته مرکزی منتخب تداوم روند را پی بگیرد.

تزهای مذکور اساسا محصول تدقیق نگاه ما به مارکسیسم ـ لنینیسم و نقد برنامه و خط مشی گذشته ماست.

دومین موضوع مورد اختلاف بخود مضامین برنامه ای در همان حدودی که تا امروز کم و بیش روشن شده است، باز میگردد. در موارد معینی این اختلافات را میتوان "زاویه" نامید و برای تدقیق فرمولها، فرمول اصلاحی ارائه کرد، اما مواردی نیز وجود دارد که نظرات نه در "زاویه" با یکدیگر که تا حدود زیادی متفاوتند. در اینگونه موارد پیشنهاد اصلاحی عملا بصورت بازنویسی این یا آن فصل پلتفرم پیشنهادی در خواهد آمد. سومین مورد، به متدولوژی برنامه نویسی مربوط است. در این عرصه نیز ما باید از کلیشه برداری فاصله بگیریم و آن متدی را بکار بندیم که بما بیشترین کمک را در یافتن زبان مشترک با طبقه کارگر و مردم میهنمان می نماید. پلتفرم پیشنهادی، چنین خصلتی ندارد.

با این تفاسیر میتوان از رفیق صادق پرسید که اگر ایشان چنین افکاری در سر داشتند، آیا میتوانستند خود را در چارچوب پلتفرم پیشنهادی بگنجانند؟ و اگر "نه" آیا باز هم ارائه پلتفرم دیگر را حاوی سمتگیری انشعاب طلبانه میدانستند؟

وقتی تصویب برنامه جامع از دستور کار کنگره حذف شود و تصویب قطعنامه ها و تزهائی که سیمای عمومی، سمتگیری و رئوس برنامه سازمان و مشی سیاسی و عمومی آنرا ترسیم میکند جایگزین آن گردد، دستور کار کنگره به اندازه کافی سبک و قابل تحقق خواهد شد و این امکان فراهم خواهد آمد که کار تهیه اسناد مربوط به "خط مشی و برنامه گذشته" و "وحدت جنبش کمونیستی ایران" با برنامه ریزی مناسب پیش برود و شانس موفقیت کنگره افزایش یابد. وقتی پیرامون مواد یک تا ٤ دستور کار درک روشنی وجود داشته باشد، در صورت ضرورت میتوان پیرامون مواد ٥ تا ٨ تصمیمات منعطف اتخاذ نمود و شانس توفیق کنگره را باز هم افزایش داد.

۳ـ اصـــــول

تفاسیر "مقاله" از اصول و مبانی وحدت و نگاه آن نسبت به مارکسیسم ـ لنینیسم، بدون تردید، مهمترین بخش آنرا تشکیل میدهد. "مقاله" در این رابطه چنین می نویسد:

"هیچکس حق ندارد، خود را یگانه شارح صاحب صلاحیت ایدئولوژی بشناسد و این حق را از دیگران سلب و یا آن را به یک "مجمع عمومی صلاحیت دار" واگذار کند."

و سپس به گونه ای ضمنی و در پوشش عبارت زیر، "پذیرش اسناد و جلسات مشاوره احزاب" به "عنوان پایه برنامه" را رد میکند:

"چارچوبی که من برای مرزهای حزب و طبعا جنبش کمونیستی داشتم، مرزهای تنگتر از واقعیت و نیازهای واقعی حزب بود. در این زمینه بسیار فکر کردم که چرا ما در تعیین و تشخیص مرزهای حزب طبقه کارگر در ایران به دنبال تعیین یک رشته معیارهای نظری عام (مثلا پذیرش اسناد جلسات مشاوره احزاب) رفتیم و آن را به عنوان پایه برنامه پذیرفتیم. اکنون که به گذشته فکر میکنم، به این نتیجه میرسم که اولا ـ ما با سکتاریسم ریشه داری که در وجود خود داشتیم، هنوز تصفیه حساب قطعی نکرده بودیم. ثانیا ـ هنوز از عوامل متحد کننده حزب درک و شناختی ساده انگارانه داشتیم."

"مقاله" سپس قدمی جلوتر میگذارد و ضرورت وجود "معیارهای نظری وحدت بطور کلی و بصورت مجرد" را رد نموده می نویسد: "پیش کشیدن این بحث که "معیارهای نظری وحدت بطور کلی و بصورت مجرد چیست؟" سئوالی نابجاست و. وقتی حزبی عملا و تاریخا شکل گرفته است، عوامل متحد کننده آن حزب عبارت است

"از همان پیوندهای نظری اجتماعی، سیاسی و سازمانی تاریخی که نیروهای حزب را در یک ارگانیسم معین متحد کرده اند."

همانگونه که مشاهده میشود، نویسنده در دو فراز اول و دوم از "درک و شناخت ساده انگارانه"، از "سکتاریسم ریشه دار"، "از مجمع عمومی صلاحیتدار" و از "اسناد جلسات مشاوره احزاب"، کنده میشود. لحظه ای میان زمین و آسمان رها میماند، و سپس با ارائه یک حکم بدیع جای پائی برای ایستادن فراهم می آورد:

www.iran-archive.com

"وقتی حزبی عملا و تاریخا شکل گرفته است، عوامل متحدکننده آن حزب عبارت است از همان پیوندهای نظری اجتماعی، سیاسی و سازمانی تاریخی که نیروهای حزب را در یک ارگانیسم معین متحد کرده اند."

طاهرامهم نیست که مردم از این "اصل" چگونه باید سردر آورند، مهم هم نیست که پشتوانه تئوریک آن چیست. آنچه اکنون اهمیت دارد، کنارزدن سئوال "معیارهای نظری وحدت..." است. ولو این داریه بهای ارائه یک "اصل" تازه تمام شود. براین "اصل" اما، نمیتوان تکیه کرد، برآن میتوان آویخت و سپس میان مارکسیسم ـ لنینیسم، مارکسیسم ـ لنینیسم انترناسیونالیزم پرولتری، مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق، کمونیسم اروپائی، مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائو... نوسان کرد. چنین است واقعیت تحولی که مقاله بازتاب دهنده آن است. این تحول در بخش نخست خود مثبت است:

تا نگردی آشنا، زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

دل کندن از چیزهائی که در رگ و پی حزب توده ایران عمیقا ریشه دوانده و پایه انحرافات سازمان ماست، سرآغاز "آشنائی و "رمز شنوی" است، سرآغاز جستجوگری و شکفتن خلاقیتهاست. اما اصول تراشی و گفتن اینکه به "معیارهای نظری وحدت بصورتی مجرد" نیازی نیست، فرار از جستجوگری و گریز از شکفتن خلاقیتها است. و بدینگونه است که مقاله پیشتر از آنکه در راه پیوست اندازی ایدئولوژیک گام نهند متوقف میشود و با یک "نه" خود را از تقید هرآنچه معیار نظری است رها می کند، تا در راه پیوست "کدام درک از مارکسیسم ـ لنینیسم؟" اسیر نشود و بتواند به راه خود برود. مگر نه این است که باید به هرترتیب، سازمان را صاحب یک برنامه شکیل و فصل بندی شده نمود و "از طرز دیگربودن رابطه حزب و سازمان" را تئوریزه کرد؟

سئوال "کدام درک از م ـ ل" و "کدام معیارهای نظری..." در جنبش کمونیستی ایران خدمت دیرینه دارد. سازمان ما خود محصول حداقل پانزده سال مباحثات گسترده میان مارکسیستها و بطورکلی روشنفکران انقلابی ایران است. محور اصلی این مباحثات "تعیین هویت" بود. رفیق بیژن جزنی، بمثابه خلاق ترین مارکسیست ـ لنینیست حداقل سه دهه اخیر میهنمان، با شعار "انطباق خلاقانه مارکسیسم ـ لنینیسم با شرایط ایران"، اساسی ترین مرزهای هویت" فدائی" را ترسیم نمود. و با استواری در مقابل جنجال کسانی که حزب کمونیست اتحاد شوروی و یا حزب کمونیست چین را یگانه شارح مارکسیسم ـ لنینیسم می دانستند و حقیقت را در انحصار یکی از این دو حزب می پنداشتند ایستاد و بر ضرورت برخورد مستقل و خلاقانه با مارکسیسم ـ لنینیسم و انطباق آن با شرایط مشخص کشور و جهان امروز پای فشرد. رفیق جزنی که عمارة سالها جستجوی مارکسیست ـ لنینیستهای ایران را منعکس میکرد، آن اندازه بر تئوریهای سوسیالیزم علمی تسلط داشت که در دام انزواطلبی ملی و برخورد جمعانه با احزاب برادر نیفتد. او ضمن انتقاد از آنچه برگم او انحراف در احزاب کمونیست چین و شوروی بود، همواره برماهیت کمونیستی و کارگری هرد و حزب تاکید مینمود و اختلافات آنها را از نوع اختلافات درون طبقه کارگر ارزیابی میکرد. رفیق بیژن در عین حال، از موضع سانتریستی پسا بد وریود و مواضع انتقادی اش نسبت به حزب کمونیست چین کاملا برجسته بود. رفیق جزنی ضمن رد درک حزب توده ایران از انترناسیونالیزم پرولتری و ضمن مقابله با درک "مائوتسه تنگ اندیشه" از این مقوله و ضمن بهره جوئی از تجارب جنبش جهانی، چگونگی برخورد خلاقانه با مارکسیسم ـ لنینیسم را در عمل نشان داد و مرزهای هویت فدائی را به مثابه پدیده ای نوین در جنبش کمونیستی ایران ترسیم و تحکیم نمود.

امروز چهارده سال پس از شهادت رفیق جزنی، سیمای تابناک او از پس حروارهای تحریف و افترا بار دیگر عیان میگردد و صحت دیدگاههای عمومی اش بیش از پیش آشکار میشود.

شهادت رفیق جزنی برای جنبش انقلابی مردم میهنمان یک ضایعه بزرگ و برای سازمان ما حادثه ای فاجعه بار بود. ما در شرایطی به استقبال انقلاب بهمن رفتیم که پایه های اندیشه جزنی، هنوز در اذهان ما بخوبی استوار نشده بود و خود این اندیشه نیز به صیقل یافتن و تکامل در شرایط نوین نیازمند بود. ما

www.iran-archive.com

این ضرورت را درک میکردیم و در سالهای ۵۸ـ۵۹ در این راستا می‌کوشیدیم. اما در شرایط عوقانی بعد از انقلاب و در شرایطی که میبایست به نیازهای عدیده پراتیکی یک سازمان بزرگ و با پایگاه توده ای، پاسخ داده شود، از تحقق این مهم بازماندیم. ما در مقابل انبوده مسائل پیش‌رو دست بر ابر تیوخانه ایدئولوژیک فعال حزب توده ایران تسلیم شدیم. جنبش فدائی هم به لحاظ روحیه و هم به لحاظ تشکیلاتی شکست. و از آن پس، روند تکامل سازمان به کجراه رفت و ما در جریان یک تحول برق آسا تمام آموزشهای گرانقدر لنینزم را بطور خشنی به کناری نهاده، جذب سیستم ایدئولوژیک ـ سیاسی حزب توده ایران شدیم. با این تحول یک دوره پرتلاطم از حیات سازمان پایان یافت و ما در آغوش حزب توده ایران احساس آرامش کردیم و بخود باوراندیم که "همه چیز مرتب است" و "خط بسرعت برق پیش میرود".

دوره آرامش که باید آنرا به لحاظ دارا بودن ایدئولوژیک و برخورد خلاقانه با مسائل، یکی از پر رخوت ترین دوره های حیات سازمان بشمار آورد، چند سالی به درازا کشید. با پیروزی به حزب و مهاجرت بخشی از رهبری سازمان به خارج از کشور، زنگ پایان دوره آرامش به صدا درآمد: یورش رژیم خصمانی را به زیر سئوال برد و آشنائی بیشتر با واقعیتهای جوامع سوسیالیستی سئوال را بعرصه تئوریها کشاند و انتقادات را متوجه دروغپردازانی کرد که بسیاری واقعیت های جهان سوسیالیزم را وارونه جلوه داده بودند.

با رتاب شناختهای تازه، در همه ابعاد یکسان نبود. کسانی ضرورت تحولات گسترده را بسرعت بیشتر درک کردند و کسانی از درک این ضرورت عاجز ماندند. جای درنگ نبود. پس پرچم تحول خواهی برافراشته شد و آنهائه جامانده بودند به مقابله سنگر گرفتند و صف آرائی شکل گرفت. نیروی تحول ابتدا لنین را پرچم کرد و با اوج گیری جنبش نوزائی در حزب کمونیست اتحاد شوروی، آنرا در راستای افکار خود دیده، پای دوم خود را یافت و با شعارهای "لنین" و "نوسازی" به درهم کوبیدن سنگرماند و ذهنه اندیشی روی آورد و سیستم تفکر حزب توده را به زیر حمله گرفت. ابتدا خصمشی گذشته بمیان کشیده و برای رسیدگی بدان پلنوم وسیع فروردین ۶۵ تدارک دیده شد. پلنوم وسیع اولین پیروزی بزرگ نیروی تحول طلب و بیانگر تمایل سوزان توده کادرهای سازمان به درهم شکستن سیستم تفکر گذشته بود: اکثریت نیرومندی از کمیته مرکزی و اکثریت بسیاری بزرگی از کادرهای مشارکت کننده در پلنوم برنامه و خطمشی سالهای ۶۰ـ۶۱ را "اپورتونیسم راست" نامیدند و خواستار بیرون کشیدن ریشه های نظری این انحراف بزرگ شدند. بعد از پلنوم، نیروی تحول طلب این مهم را پی گرفت و کوشید تا با شناخت علل نظری دچار و یها، در راه ترسیم خطوط اصلی چهره نوین سازمان گام بردارد. پیشروی در این عرصه به سهولت گذشته میسر نبود. این امر دلائل معینی داشت که آغشتگی نیروی تحول طلب به اندیشه های ذهنه، در راس آنها قرار دارد. انشعابات گذشته سازمان را از نیروی اپوزیسیون برنامه و خطمشی شکوفائی و پیوستن به حزب توده ایران محروم نموده بود و تقریبا همه عناصر موثر روند تحول از میان پیگیرترین مدافعان برنامه و خطمشی گذشته برخاسته بودند. و در نتیجه جریان تازه، سیمای از پیش تعین یافته ای نداشت و در جریان زندگی سیمای آن روشن و روشن تر می‌شد و این امر خود بخود پیشروی آنرا کند مینمود. به هرتقدیر، گرچه نمیتوان پلنوم مهر ۶۶ را آغاز ادوم پیروزی روند تحول دانست اما این پلنوم از جهات متعددی بر این روند تاثیر گذاشت و پیشروی ـ گرچه با آهنگی کند ـ ادامه یافت و اکنون به همت همه رفقائی که برای رهائی دادن سازمان از انحرافات و ذهنه اندیشی مبارزه کرده اند، سازمان در نقطه ای قرار گرفته که باید اصلی ترین خطوط سیمای نوین خود را ترسیم و به جنبش ارائه نماید و قبل از همه نوع نگاه خود را نسبت به مارکسیسم ـ لنینیسم روشن سازد.

در جریان تحولات یاد شده آن بخش از رفقا که در موضع "ماند" قرار داشتند، نمی‌توانستند از تحول برکنار بمانند. همان عواملی که به برافراشتن پرچم تحول در سازمان منجر شدند، بعلاوه نیروی تحول که دیگر وجود قدرتمند داشت آنها را تحت فشار سنگین قرار داد و ساختمان دگماتیستی باورهای آنها را نیز به لرزه درآورد. آنها که حقیقت را در انحصار حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌دانستند (و متاسفانه هنوز هم چنین می‌اندیشند) نمی‌توانستند در مقابل جریان نوزائی و نواندیشی بی‌تفاوت بمانند و پیر باورهای ذهنه خود بدون کمترین تغییر پافشاری نمایند. روند نواندیشی در اتحاد شوروی این رفقا را در وضعیت

دشواری مرارداد . آنها از سوئی علاقه داشتند که جزئی از این روند بحساب آیند و از سوی دیگر می‌دیدند که این روند، هرروز بخشی از برج و باروی ساختمان فکری آنها را ویران می‌کند : وقتی مشروح گزارش جلسه کمیته مسکو حزب کمونیست اتحاد شوروی از جمله سخنرانی " پنتسین " و اظهارات مخالفینش تماما در نشریات اتحاد شوروی درج گردید تناقض نظرات رفقا با روند نوسازی آشکارتر گردید و این امر نمی‌توانست آنها را به تامل وادارد ، و یا زمانی که حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود عناصر نادرست در رابطه با احزاب برادر را در گذشته را تحت عنوان " عادات کهنه " مورد انتقاد قرارداد و اعلام نمود که خود این روابط نیز باید نوسازی شوند، رفقائی که به پیروی از رهبری حزب توده ایران صفحات زیادی را در تکذیب این " اتهام " سیاه کسرده بودند ، خود را با حقیقت ناگواری روبرو دیدند و واقعیت عجب ماندن از زندگی به ایشان ملموس‌تر گردید . و سرانجام شوک نهائی زمانی وارد گردید که جریان نوزائی در اتحاد شوروی تیرخلاص را بر شعبه باورهای کهنه شلیک کرد و اعلام نمود که :

" دوران لنینترن و کمینفرم و حتی دوران جلسات مشاوره بین‌المللی مفید کننده سپری شده است . اما جنبش کمونیستی بین‌المللی وجود دارد . تمامی احزاب بطور کامل و بازگشت ناپذیر مستقلند . " و البته از عادات کهنه فورا خلاصی نیافتیم . "

(گزارش رفیق گرباچف به مناسبت هفتادمین سالگرد اکتبر)

این اعلام بدان معنی بود که هم دوران بیانیه های "۵۷ ، ۶۰ ، ۶۹ و هم دوران هرنوع بیانیه دیگر و هم دوران تعهد به نهادها و اسناد جهانی به سرآمده است . بدین ترتیب رفقائی که تا دیروز براین باور بودند که اساسی ترین مبانی وحدت مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری است که در بیانیه های جلسات مشاوره احزاب برادر متجلی است احساس نمودند که فرش از زیرپایشان کشیده شده و تعادل خود را از دست داده اند . آنها به ناگهان خود را با این سئوال مواجه دیدند که پس " معیارهای نظری وحدت بطور کلی و بصورت مجرد چیست؟ " همان سئوال دشواری که نیروی تحول طلب سازمان چند سال است با آن دست و پنجه نرم می‌کند و درک می‌نماید که با پاسخ بدان نگاه خود را به مارکسیسم ـ لنینیسم و اصلی ترین خصوصیای سازمان فردا را روشن خواهد کرد و هم اکنون در آستانه پاسخ‌گوئی بدین سئوال قرار گرفته است . رفیق صادق که با تاخیر بسیار وطی پروسه فوق‌الذکر خود را با این سئوال مواجه دید ، شاید برای جبران تاخیر ، آسان‌ترین راه را برگزید :

" این سئوالی نابجاست . وقتی حزبی عملا و تاریخا شکل گرفته است ، عوامل متحدکننده آن حزب عبارت است از همان پیوندهای نظری اجتماعی ـ سیاسی و سازمانی تاریخی که نیروهای حزب را در یک ارگانیسم معین متحد کرده اند "

این " پاسخ " اما ، جز یک دلی‌گوئی مفرط و جسورانه چیز دیگری نیست . خواننده با هزار بار خواندن این عبارت نخواهد توانست معیاری برای تمیز یک حزب سیاسی با یک قبیله هم خون بدست آورد چه رسد به آنکه بتواند برای صراحت بخشیدن به مرزهای یک حزب کارگری به معیار دست یابد .

این " پاسخ " حتی قادر به توضیح وحدت دو حزب سیاسی که تاریخ متفاوت دارند و انشعاب در یک حزب سیاسی که یک تاریخ واحد پشت سر آن است ، نمی باشد .

و سرانجام ، این " پاسخ " را هیچ پشتوانه تئوریک و تجربی معینی همراهی نمی‌کند .

امروز همه مسئله سازمان پاسخ درست به این سئوال دشوار اساسی است . مادام که بدان پاسخ داده نشود و یا با پاسخهای نامربوط مسئله اصلی دور زده شود ، جز آشفته فکری و سردرگمی ثمری به بار نخواهد آمد . یک مراجعه سطحی به فصل دوم " مقاله " نشان می‌دهد که چگونه دادن پاسخ " من درآوردی "

www.iran-archive.com

به سئوال اساسی ،مقاله را به نوسان میان نظرات ضد و نقیض و شناور فضای خالی واداشته است . باتوجه به این مسئله طرح جزیه جز مسائل این فصل فایده ای برای سازمان نخواهد داشت. اما اگر این داوری مورد اعتراض قرارگیرد ،آنگاه به بررسی تمام جزئیات فصل دوم خواهیم نشست.

* * *

سخـــن آخـــر :

همانطورکه درمقدمه یادآوری شد ،نوشته حاضر درنقد دیدگاههای رفیق صادق تهیه شده است. کثرت و اهمیت نارسائیهای " مقاله " موجب شد که علی‌رغم تلاش برای نشان دادن عناصر مثبت مقالـــه رفیق ،نقد سیمائی منفی بیابد . این سیمای منفی نباید این تصوررا پدیدآورد که تلاش رفیق صادق برای نفـی باورهای ذهنه فاقد ارزش یا کم ارزش است.

درنقد حاضر همچنین کوشش بعمل آمد تا " ارزیابی " شوفه درنیمه راه " ارائه گردد و فاصلـــه با نظر بدبینانه ای‌که مقاله را " ذهنه‌درلباس‌نو" میداند حفظ شود . مقالات آینده رفیق صادق قطعـــا نشان خواهند داد که کدام ارزیابی به حقیقت نزدیکترند .

الف ـ مومنـــی

خـــرداد ۱۳۶۷

www.iran-archive.com